يتوكل على الله فهو حسبه

بسم اللہ الرحمن الرحیم

شکر و سپاس بی قیاس بخالق کائنات و صانع موجودات که هزاران عالم صنائع و فراوان جهان بدائع از نهانخانهٔ
بطون بعرصهٔ ظهور آورده و هر یکی را فراخور استعداد و لائق مواد هر آنچه می بایست عطا کرده و انسان که اشرف المخلوقات
است خلعت شرف ادراک نیک و بد و تمیز حسن و قبح پوشانیده و بعض را شعار ابرار و محل جلال و بعض دیگر را بروی جرایم
گردانیده تا اطاعت مطیعان و عصیان عاصیان جلوهٔ ظهور دهد و هر یکی بجزای اعمال و سزای افعال برسد
پس بندهٔ محمود العاقبت کسی است که احکام الهی را نصب العین دارد و باتباع حق و اجتناب باطل همت خود بر گمارد
بیت هر چه او گفت آن کنیم همه * طاعت او بجان کنیم همه * هر چه او گفت غیر آن کردن * نیست
سود بجز زیان کردن * و صلوات زاکیات بران رسول مختار سید ابرار که دفتر هژده هزار عالم بطغرای نام
والا یش مزین و شبستان کائنات بآفتاب جهانتاب وی روشن و مشحون ذات پاکش منبع بحر رحمت و وجود با جودش
مطلع مهر مکرمت است بهر هدایت گمراهان بجان و دل کوشیده و از دست کفار اشرار چه ستمها که کشیده و با این
همه دعای اَللّٰهُمَّ اهْدِ قَوْمِیْ فَاِنَّهُمْ لَا یَعْلَمُوْنَ در زبان داشته و برای نجات امم بروز محشر علم شفاعت کبری
برافراشته بیت سید عالم رسول انس و جان * سرور عالی شفیع امتان * مقتدای انبیا و مرسلین *
بهترین اولین و آخرین * صلی الله علیه و علی آله و اصحابه سادة اهل الاسلام و قادة الانام الی دار السلام
اما بعد میگوید بندهٔ احقر العباد امیدوار رحمت ایزد منان عبد الرحمن ولد حاجی محمد روشن خان اسکنه الله تعالی
فی دار الجنان که چون مسائل متفرقه و فتاوای مختلفه از افادات بزرگواران دهلی و دیگر اطراف جا بجا منتشره
و منتشر بود آنها را بهزار سعی و تکاپوی از جاهای متعدده بهم آورده و باعانت بزرگان چند رسائل از آن
مرتب گشت از آنجمله اول رساله زبدة النصائح فی مسائل الذبائح تالیف داده و بحلیهٔ طبع متحلی ساخته بدیده

نظارگیان اولی الابصار متجلی گردانید. اکنون بتوفیق ایزدی و عنایت خداوندی رساله ازالة الخطأ عن مسائل الآباحة
والحظر را که مشتمل بر مضامین متنوعه بود بر پنج مقالات توزیع کرده برای تصحیح مقام بنظر فیض اثر جناب مستطاب
کاشف دقائق علوم نقلیه واقف حقائق فنون عقلیه محیط درر غرر روایات قلزم جواهر زواهر درایات مولانا
ومقتدانا الحاج المفسر المحدث المفتی ابو البرکات رکن الدین محمد المشتهر جناب مولوی تراب علی صاحب لا زال بحار
فیضه ثجاجا وبحار کرمه مواجا در گذرانید. چون هر یک مقاله مشتمل بر افادت احکام جداگانه بود لهذا در طبع
هم جدا جدا نمود پس نخستین مقاله اولی که در بیان حلت وحرمت نان پاؤ و تاڑی و افیون و بھنگ وحقه و ربوا استعمال وارد بود بتحریر
طبع آراسته بچشم مشتاقان جلوه داده شد امید از بزرگان که چون بمطالعه اش حظ وافی بردارند این خاکسار
را بدعای بهبودی دنیا و آخرت یاد آرند اللّٰهم وفقنا لما تحب وترضی واجعل آخرتنا خیرا من الاولی

تشویق شائقان پاؤ و النش و بھنگ فہرست مقاله اولی متضمن مسائل کراہت تحریمی حقه وحرمت نان پاؤ وجوز و افیون و چرس و بھنگ

سوال از نجاست و حرمت نارجیلی و نان پاؤ و حلت آن جواب صحیح مثبت حرمت و نجاست نان پاؤ از
مولوی علی احمد اعاض علیه الغفران دستخط بحر العلوم مولانا عبد العلی مرحوم و دیگر علمای اعلام
مؤید جواب مولوی علی احمد یعنی حرمت نان پاؤ بتوضیح تمام تقریر دلپذیر مولوی رشید الدین خان
در حرمت نان پاؤ معه ادله مسکت منکران مبین اسکار تاڑی و آب شاخ نارجیل تحریر
میرزا رضی الدین خان خالی از حشو وتطویل سوال حلت وحرمت حقه و استفسار صحت حدیث
من اکل تحیر افزای مفتیان وحیرت ده عالمان با عمل بیان کراهت تحریمی حقه و عدم صحت حدیث
مذکور جواب خاتم المحدثین حضرت شاه عبد العزیز مغفور رساله طویله عربیه مشتمل بر عبارات نفیسه
در مسئله اباحت حقه مدلل بدلائل خسیسه رساله عربیه مولوی عبد الواحد محتوی بر عبارات فصیح
در رساله سابقه منطوقش تحریم صریح رساله عربیه مولوی رشید الدین خان مغفور مشتمل بر جواب و مسئله حسب ارشاد
جناب مولانا شاه عبد العزیز مبرور مسئله اولی حرمت استعمال تنباکو خواه بخوردن باشد خواه بکشیدن
وخواه جز آن یعنی جواب معظم الیه بابطال حرمت استعمال تنباکو و در حقه اثبات کراهت تحریمیه

مسئلهٔ ثانیه در جواز گرفتن سود بحیله مرقوم معهود جواب برو و دبودن حیلهٔ بعید

عدیده با یراد حجج سدیده اصابت تحریر رشید المتکلمین از دستخط مولانا حضرت شاه

عبد العزیز خاتمة المفسرین تحسین تحقیق جناب مولوی رشید الدین خان صحیح الجواب مولانا

شاه رفیع الدین اسکنهم الله بحبوحة الجنان سوال از حرمت و حلت افیون و جمله سمیات

و جواب خوردن سمیات و مسکرات و مفترات و مخدرات مثل سائر محرمات بیدار ساز خوابیدگان

بستر تساهل و تغافل مسئله حرمت خوردن افیون و شهدانج و مسائل آگاه سے ناآگاهان

دور از علم و فرهنگ تحریر عدیم النظیر حضرت شاه عبد العزیز در حرمت افیون و بنگ

تصریح حرمت حقه و بران ختم کتاب تحریر مولانا ابو البرکات مدظله بکمال آب و تاب

سوال

در معمورات کرناتک و بنگاله وغیره خمیر تنباکو که مسکر متعارف ست بسیار ند آن حلال

ست یا حرام نجس جواب بفتوی بعضی علمای حنفیه نجس ست متمسکا بقول محمد رح کثیر و قلیل هر مسکر حرام ست و علیه الفتوی

و هم نجس بمذهب حنفی درین جواب نظر ست زیرا که فتوی مذکور در مسکر خالص ست نه در تنباکو که علت

فتوے دران منتفی ست و درین تنباکو از اسباب فتوی بتخفیف اسقاط حرمت و نجاست

و رخصت چهار سبب بلکه شش و بیشتر کافی ست موجود اند و مسلم اند نزد امام محمد رح پس باید که فتوی

بر حل تنباکو باشد اول سبب تعارف ست موافق بقول شیخین رح دوم تغیر ست بالکلیه چنانکه

روغن نجس را صابون کنند پاک میشود بقول محمد رح و به یفتی سوم استهلاک شدن نار جیله

ست چنانکه طیب مستهلکه در طعام حرام نیست بر محرم چهارم در بازار وغیره عموم بلوی ست

چنانکه ریاد عذره و روث طاهر ست تا نجس نشوند تنباکو در غالب امصار اگر چه در آنها خمیر و غیره

هم بسیار ست و زوال سکر و سورت نارجیلی بآب و تمک سبب تحجر میتواند شد چنانچه تنباکو را در تخمیر کنند

بعده در سرکه اندازند حلال میشود و اصلاح تنباکو بآن ششم تواند بود چنانچه ضباب برای تقدیم

قصعهای باشد نهادن لب بر ضباب لا باس به ست و مثل جه نه برای پان الخ ازین دو جواب

کدام صحیح ست بینوا توجروا جواب اول صحیح ست چرا که در صحیح بخاری مذکور ست از امیر المؤمنین عمر رضی

اِنَّہٗ خَطَبَ عَلٰی مِنۡبَرِ رَسُوۡلِ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیۡہِ وَسَلَّمَ فَقَالَ اَلَا اِنَّ الۡخَمۡرَ حُرِّمَتۡ

بتحقیق خطبہ خواند عمر بر منبر پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم پس گفت آگاہ باشید کہ تحقیق شراب حرام کردہ شد

وَہِیَ مِنۡ خَمۡسَۃٍ مِنَ الۡعِنَبِ وَالتَّمۡرِ وَالۡعَسَلِ وَالۡحِنۡطَۃِ وَالشَّعِیۡرِ وَالۡخَمۡرُ مَا خَامَرَ الۡعَقۡلَ

و آن از پنج چیز ست از انگور و خرما و شہد و گندم و جو و خمر چیزیست کہ بپوشد عقل را

و این خطبہ در محضر صحابہ کبار مثل امیر المومنین علی و ابن عباس و ابن مسعود و امثال ایشان رضی اللہ عنہم بود و این خطبہ ناطق ست باینکہ خمر کہ محرم گشتہ در قرآن مجید مراد از ان ما خامر العقل ست و اولاً ذکر اشیای خمسہ فرمود زیراکہ دران زمان در عرب خمر از اشیای خمسہ میگرفتند بعد ذکر اشیای خمسہ حقیقۃ عامہ ذکر فرمود کہ الخمر ما خامر العقل و این حد جامع ست مر جمیع اشربۂ مسکرہ۔ الپس ہمہ اشربۂ مسکرہ خمر اند و نیز موید ان حدیث کل مسکر خمر رواہ مسلم این معنی خمر ست خواہ لفظ خمر دران حقیقۃ لغویہ باشد یا منقول شرعی کہ فخر الاسلام آنرا مجاز نام می نہد انیست بیان معنی مراد از آیۂ کریمہ و روایت کردہ است بخاری از ابن عمر کہ نازل شد تحریم خمر و بدرستیکہ در مدینہ بود درین روز ہا پنج اشربہ و نبود دران اشربہ شراب عنب و این نص ست بر انکہ در آیۂ تحریم خمر مراد از خمر عام ست بہر اشربۂ مسکرہ اگرچہ با عنب نباشد و اطلاق خمر برین معنی در شرع وارد ست خواہ در لغت موضوع باشد برای آن یا نہ پس از بیان شارع معنی مراد از آیۂ تحریم جمیع اشربۂ مسکرہ و بودن آنہا خمر قطعی گردید چنانچہ در اصول فقہ مذکور ست کہ معنی مبین بہ بیان شارع قطعی میگردد و چون تناول خمر مر جمیع اشربۂ مسکرہ را (شامل شدن) مقطوع بود علمای کرام و مشائخ عظام حکم کردند کہ تخصیص خمر بآب عنب خطاست و مجتہد خطا نیز میکند و فتوی (یقینی) دادند بر قول امام محمد رح چنانچہ در کتب معتبرہ مذکور ست مثل نہایہ شرح ہدایہ و زیلعی شرح کنز و عینی شرح کنز و فتاوی عالمگیری و در المختار از بزازیہ و ملتقی و شرح وہبانیہ فتوی بر قول امام محمد رح در باب مسکرات نقل کردہ ذکر آن ہمہ طولی دارد

مگر عبارت عینی کہ مشتمل بر حدیث شریف ست تبرکاً ذکر مینمایم

قَالَ مُحَمَّدٌ رح وَالثَّلٰثَۃُ کُلُّ مَا اَسۡکَرَ کَثِیۡرُہٗ فَقَلِیۡلُہٗ حَرَامٌ مِنۡ اَیِّ نَوۡعٍ

گفت امام محمد رح و ثلثہ شراب ہر انچہ مسکر آرد بیشتر آن پس اندکوی حرام ست از ہر قسم

كَانَ لِقَوْلِهٖ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ رَوَاهُ

که باشد برای قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم هر مسکر شراب ست و هر مسکر حرام ست روایت کرد

مُسْلِمٌ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ رض اَنَّهٗ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَا اَسْكَرَ كَثِيْرُهٗ

این را مسلم و از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما مرویست که بتحقیق آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود آنچه سکر آرد بسیار او

فَقَلِيْلُهٗ حَرَامٌ رَوَاهُ اَحْمَدُ وَابْنُ مَاجَةَ وَالدَّارُ قُطْنِيْ وَصَحَّحَهٗ وَالْفَتْوٰى

پس اندک وی حرام ست روایت کرد این را امام احمد و ابن ماجه و دار قطنی و تصحیح کرد آن را و فتوے

عَلٰى قَوْلِ مُحَمَّدٍ رح وشارح وهبانیه درین باب روایت شیخین هم نقل کرده منظوم ساخته شعر

بر قول امام محمد صحیح ست

وَفِيْ عَصْرِنَا فَاخْتِيْرَ حَدٌّ وَاَوْقَعُوْا * طَلَاقًا لِمَنْ مِنْ مُسْكِرِ الْحَبِّ يَسْكَرُ

و در زمانه ما پس اختیار کرده شده حد و واقع کردند طلاق را برای کسی که از مسکر دانه مست می شود

وَعَنْ كُلِّهِمْ يُرْوٰى وَاَفْتٰى مُحَمَّدٌ * بِتَحْرِيْمِ مَا قَدْ قَلَّ وَهُوَ الْمُحَرَّرُ

و از همه آنها روایت کرده شد و فتوی داد محمد بتحریم آنچه که بتحقیق اندک باشد و حال آنکه او نوشته شده

و در فتاوی قاضی خان گفته قَالَ مُحَمَّدٌ رح كُلُّ مَا يَحْرُمُ شُرْبُهٗ اِذَا

در کتاب الاشربه گفت امام محمد رح هر آنچه که حرام باشد نوشیدن او چون

اَصَابَ الثَّوْبَ اَكْثَرَ مِنْ قَدْرِ الدِّرْهَمِ يَمْنَعُ جَوَازَ الصَّلٰوةِ

برسد جامه را بیشتر از مقدار یک درهم منع میکند جواز نماز را

و در فتاوی عالمگیری نیز همچنین گفته و در در مختار از ملتقی نیز نجاست آن نقل کرده و در شرح مواهب الرحمان

بعد آنکه ماتن فتوی بر قول محمد نقل کرده دلائل امام محمد بتفصیل بیان نمایدو در دلیل حرمت مثلث میگوید

لِاَنَّ الْمُثَلَّثَ بَعْدَ مَا اشْتَدَّ صَارَ خَمْرًا اِلَّا اَنَّ الْخَمْرَ اِنَّمَا سُمِّيَ بِهٰذَا

چه بتحقیق شراب مثلث بعد شدید شدن میگردد شراب چرا که بتحقیق خمر جز این نیست که نامیده شد باین

الْاِسْمِ لَا لِكَوْنِهٖ نِيًّا اَلَا تَرٰى اَنَّ الْعَصِيْرَ الْحُلْوَ لَا يُسَمّٰى خَمْرًا وَاِنَّمَا

نام نه برای بودن او خام آیا نمی بینی که شیرهٔ انگور شیرین نامیده نمی شود خمر و خمر نیست که

سُمِّيَتْ خَمْرًا لِمَعْنَى مُخَامَرَتِهَا الْعَقْلَ وَذٰلِكَ مَوْجُوْدٌ فِيْ سَائِرِ

نامیده شد خمر بجهت معنی سست کردن او عقل را و آن موجود ست در همه

الْاَشْرِبَةِ الْمُسْكِرَةِ وَقَدْ سَمَّاهُ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

شرابهای مست کننده و بتحقیق نامید آنرا رسول خدا صلے اللہ علیه وسلم

خَمْرًا وَلَوْ سَمَّاهُ اَحَدٌ مِنْ اَهْلِ اللُّغَةِ لَكَانَ يُسْتَدَلُّ بِقَوْلِهِ عَلٰى اِثْبَاتِ

خمر و اگر می نامید آنرا کسی از اهل لغت هرآینه می بود که دلیل گرفته می شد بقولش بر ثابت کردن او

هٰذَا الْاِسْمِ فَاِذَا سَمَّاهُ صَاحِبُ الشَّرْعِ وَهُوَ اَفْصَحُ الْعَرَبِ كَانَ اَوْلٰى

این نام را پس چون نامید او را صاحب شرع و حال آنکه او فصیح تر عرب ست باشد این تسمیه اولی

پس ازین نقول معتبره معلوم شد که نزد امام محمد رح نارجیلی و سیندهی و تاری همه خمر اند حقیقة و نجس غلیظ مثل بول و فتوی بر قول محمد ست و در کتب اصول فقه مذکور ست که چون تحریم مضاف شود سوی اعیان مثل حرمة الخمر دلالت میکند بر خروج محل از صلوح فعل پس خمر خارج شد از صلوح استعمال و شرب آن پس نجس گردید و همچنین جمیع اشربه مسکره و آنچه از شیخین می آرند عدم تحریم قلیل از اشربه مقطوع الخطاست و ذکر آن مثل ذکر جواز صلوة بخواندن ترجمه قرآن در صلوة و خود ناقلین در کتب اصول میفرمایند که مقطوع الخطاست و صحیح گشته رجوع ازان اما بنا بر روایتی که شارح و هبانیه نقل نموده نزد شیخین نیز حرام ست قلیل و کثیر آن و نجس غلیظ ست چرا که فتوی محققین در اشربه محرمه بر روایت نجس غلیظ ست چنانچه در بحر الرائق و فتاوی عالمگیری نقل نموده و فرق نیست درمیان خمر و اشربه محرمه در نجاست همه مثل بول نجس غلیظ اند و فتوی برین روایت ست در بحر الرائق گفته

وَيَنْبَغِيْ تَرْجِيْحُ التَّغْلِيْظِ لِلْاَصْلِ الْمُتَقَدِّمِ كَمَا لَا يَخْفٰى فَلَا فَرْقَ بَيْنَ الْخَمْرِ وَ

و سزاوار ست ترجیح تغلیظ بنا بر اصلے که مقدم شد چنانکه پوشیده نیست و نیست فرقی میان شراب و

غَيْرِهَا وآنچه متوهم توهم میکند که حرمت این اشربه ظنی ست پس نجاست غلیظ نباشد توهم فاسد ست چنانچه بیان کرده شد که حرمت اشربه مسکره قطعی ست و اگر کسی گوید چون حرمت اشربه قطعی ست پس اجتهاد را دران مساغ نباشد و منکر آن آثم گردد گوییم قطعی بر دو وجه ست یکی آنکه قطعیت آن

باشد و دوم آنکه قطعیت آن نظری باشد در قسم ثانی قطعیت قبل تو محل شبهه را هست انکار آن باجتهاد موجب اثم نیست و وجه اول از
قطعی محل اجتهاد نیست و انکار آن موجب اثم است و بودن همه اشربه خمر و محرم قطعی است بر وجه دوم که بعد
ملاحظه دلائل قطع پیدا میشود و علم بودن خلاف آن خطاست بیقین پیدا میشود و بطریق تنزل

كَوْنُ الْحُرْمَةِ فِيهِ لَيْسَتْ قَطْعِيَّةً لَا يُوجِبُ التَّخْفِيفَ لِأَنَّ دَلِيلَ التَّغْلِيظِ

بودن حرمت دران نیست یقینی موجب نمی شود تخفیف را چرا که بتحقیق دلیل تغلیظ

لَا يُشْتَرَطُ أَنْ يَكُونَ قَطْعِيًّا وَأَمَّا قَوْلُ صَاحِبِ الْهِدَايَةِ بَعْدَ ذِكْرِ النَّجَاسَاتِ الْغَلِيظَةِ لِأَنَّهَا

شرط کرده نشده اینکه باشد یقینی بعد ذکر کردن نجاستهای غلیظه چرا که

تَثْبُتُ بِدَلِيلٍ مَقْطُوعٍ بِهِ فَقَالَ فِي فَتْحِ الْقَدِيرِ مَعْنَاهُ مَقْطُوعٌ بِوُجُوبِ الْعَمَلِ بِهِ

بتحقیق نجاستها ثابت می شوند بدلیلی که یقین کرده شود بوی پس گفت در فتح القدیر معنیش اینکه قطع کرده شده است بوجوب عمل بوی

فَالْعَمَلُ بِالظَّنِّيِّ وَاجِبٌ قَطْعًا فِي الْفُرُوعِ وَإِنْ كَانَ نَفْسُ وُجُوبِ مُقْتَضَاهُ ظَنِّيًّا

پس عمل بدلیل ظنی واجب است یقینا در فروع اگر چه خود وجوب مقتضای وی ظنی است

پس معلوم شد که در عمل فرق نیست در ظنی و قطعی پس چنانچه اجتناب از قطعیات لازم است از ظنیات نیز
و درباب خمر روایات مصرحه در کتب معتبره آمده اند که اگر در خمیر افتد خوردن آن نان حرام است پس ازین
روایات حکم نارجیلی و غیره از اشربه محرمه نیز معلوم شد و فقها که ترک نموده اند دیگر اشربه را برای آنکه
احتیاج نیست که همه را مساوی الحکم شمار نمایند بیان یکی کافی است نه برای آنکه فرق است درمیان آنها و در فتاوی
قاضی خان گفته بِخِلَافِ الدَّقِيقِ إِذَا عُجِنَ بِخَمْرٍ وَخُبِزَ فَإِنَّهُ يَكُونُ نَجِسًا وَلَا

بخلاف آرد وقتیکه خمیر کرده شود بشراب و نان پخته شود پس بتحقیق آن نان می باشد پلید و

يَطْهُرُ لِأَنَّ مَا فِي الْعَجِينِ مِنْ أَجْزَاءِ الْخَمْرِ لَمْ يَصِرْ خَلًّا بِالتَّخْمِيرِ فَلَا يَطْهُرُ

پاک نمی شود چه بتحقیق آنچه در خمیر است از اجزای شراب نگردید سرکه بسبب خمیر پس پاک نمی شود

و در فتاوی عالمگیری گفته إِذَا عُجِنَ الدَّقِيقُ بِالْخَمْرِ لَا يُؤْكَلُ در محیط سرخسی گفته

چون خمیر کرده شود آرد بشراب خورده نشود

الَّذِي فِيقُ إِذَا أَصَابَهُ خَمْرٌ لَمْ يُؤْكَلْ وَلَيْسَ لِهٰذَا حِيلَةٌ

آرد وقتیکه برسد او را شراب خورده نشود ونیست برای این حیله یعنی هیچ حیله خورده نشود چرا او نجس است

پس بعد آمدن روایات مصرحه از علمای اعلام هیچ شک وشبهه باقی نماند وقیاسات فاسده وشبهات
کاسده نمودن جائز نیست وجواب ثانی مردود وباطل ست بدلائلها چراکه چون نارجیلی حقیقةً خمر گردید هیچ
اشکال باقی نماند اما بطریق تبرع وتنزل آنرا بتفصیل باطل میکند دلیل اول تعارف را گفته وحال آنست
که در کتب اصول الفقه مذکورست که تعارف وتعامل را اعتبار نیست مگر در تعامل صدر اول تا قرن
ثالث وبعد قرن ثالث فسق شیوع یافته پس تعامل این زمان چگونه حجت باشد وتعارف صرف موجب
حلت حرام نمی گردد مگر آنکه تبرک آن حرج نزد علمای صدر اول متحقق شود والا بسیار حرام درین زمانه فاسده
شیوع یافته ومتعارف گشته همه حلال شوند ولیس فلیس وآنکه قیاس بر صابون نموده اند باطل ست
چراکه در صابون انقلاب واقع شده وانقلاب موجب طهارت ست نزد محققین چنانچه در بحر الرائق آنرا
از مطهرات شمرده وگفته اَلسَّابِعُ اِنْقِلَابُ الْعَيْنِ فَإِنْ كَانَ فِي الْخَمْرِ فَلَا خِلَافَ فِي
هفتم تبدیل شدن ذات ست پس اگر باشد انقلاب در شراب پس نیست اختلاف در
الطَّهَارَةِ وَإِنْ كَانَ فِي غَيْرِهِ كَالْمَيْتَةِ فِي الْمَمْلَحَةِ فَيَصِيرُ مِلْحًا يُؤْكَلُ
طهارت واگر باشد انقلاب در غیر خمر مانند مردار در کان نمک پس گردد نمک خورده شود
الخ ونیز ظاهرست که آرد از پختن منقلب بماهیت دیگر نمیشود وهیچ عاقل آنرا اپسند نخواهد کرد واگر این چنین تغیر موجب طهارت گردد پس هر نجسی
را که باتش گرم کنند طاهر شود مثلا اگر کسی قدری بول در آرد انداز دونان پزد وهر گز کسی خوردن حکم نخواهد کرد پس نارجیلی چه خصوصیت
دارد که بپختن طاهر شود اگر به پختن طهارت حاصل شدی این قدر روایات کثیره وبا جست نان معجون خمر نمی آمدند وعلما بحلت وطهارت آن
حکم میفرمودند وفرق میان خمر وغیره باطل ست بما سبق ودلیل آنکه در صابون که مقیس علیه ست تفصیل نموده اند بهر نجسی که در صابون
نجس شود صابون طاهر خواهد شد قیاس نمی کنند بلکه میگویند نجس طاهر ست وَهُوَ لَا يَخْفٰى فقط آنکه قیاس آن را دور شد وعذره نموده را دور شد انقلاب
که موجب طهارت ست موجود ست ودر ما نحن فيه انقلاب نیست وزوال سکر وصورت نارجیلی به نمک وآب که موجب
حلت گردانیده باطل ست چراکه اگر این چنین می بود علما بحرمت نانی که از خمر خمیر کرده باشند حکم نمیفرمودند
که دران هم آب ونمک می اندازند ونارجیلی خصوصیتی ندارد باین حکم وآنکه برین مدعا شاهد از نانی آورده

کرده‌اند و خمیر تر کرده باشند و در سرکه اندازند حلال نشود مغلطه است چرا که فرق است در میان آنکه
از نان جیلی خمیر کنند و از نان جیلی تر کرده در سرکه اندازند زیرا که در صورت اول چون نان جیلی در آن دو مستهلک گردیده
و آن در اجزای خمیر ساخته و نجاست آن مستقر گشته پس طهارت آن ممکن نیست چنانکه بالا از محیط ذکر کرده شده که گفته ولیس لطهن لها
حیلة الا ان تنقلب شود و ماهیت دیگر یعنی آنرا بسوزانند و خاک سازند آنوقت طاهر خواهد شد و در صورت ثانی از اجزای خمیر مستهلک
نشده پس هرگاه که در سرکه انداختند سرکه آن اجزا را منقلب بخود ساخت که سرکه را اینچنین خاصیت است
و آن نان طاهر گردید پس غلطی این قیاس ظاهر شد و در بیان روایات بسیار مبنی اند بر همین فرق چنانکه در محیط گفته

لو ان رغیفا من العجین المعجون بالخمر وقع فی دن خل وذهب فیه
اگر تحقیق گرده نان از خمیر که آمیزش کرده شده است بشراب بیفتد در خم سرکه و برود در آن

حتی لا یری فلا باس باکل الخل واما الرغیف نفسه فلا یوکل
تا آنکه دیده نشود آن رغیف پس باکی نیست بخوردن سرکه و اما گرده نان خودش پس خورده نشود

و نیز گفته لو وقع رغیف طاهر فی خمر ثم وقع فی خل طهره الخل
اگر بیفتد گرده نان پاک در شراب باز بیفتد در سرکه پاک کند آنرا سرکه

به بین که در هر دو مسئله فرق نموده است پس معلوم شد که این نان که در آن نان جیلی می اندازند بهیچ حیله پاک
نمیشود و خوردن آن حلال نباشد معهذا فرق است در میان سرکه و نمک پس نمک را بر سرکه قیاس کردن
درست نباشد چرا که سرکه را بسبب حدت تاثیری است که فی الفور خمر را سرکه میسازد و در نمک اینچنین نیست
بلکه آنرا مدتی باید و بعد مدت هم اگر بیقین پیوندد که سرکه شده است آنوقت حکم طهارت خواهند کرد والا نجس
محض است در بحر الرائق گفته ولو اصاب ثوبه خمر فالقی علیه الملح ومضی
و اگر برسد جامه او را شراب پس انداخته شود بر وی نمک و بگذرد

علیه من المدة مقدار ما یتخلل فیها لم یحکم بطهارته حتی یغسله
بر آن از زمانه آنقدر که تخلیل شود خمر در آن مدت حکم کرده نشود بطهارت جامه تا آنکه بشوید آنرا

پس در نان که بیقین نجس شده باین احتمال چگونه حکم کرده شود بحلت آن ان الیقین لا یزول
بالشک بلکه در اینجا آن احتمال و شک هم موجود نیست چرا که در اصل خمیر نمک نمی اندازند که مانع

خمیر ست بگذر وقت مخلوط نمودن آن بآرد دیگر می اندازند پس بعد مستقر شدن نجاست در خمیر
نمک آنرا چگونه طاهر خواهد ساخت و نیز اگر خمیرش شود نان قابل پختن نمی ماند چه جائیکه مرتبه سرکه برسد
چنانکه از ماهران این کار دریافت شده فَلَيْسَ بِحِلٍّ سَبِيْلٌ وَّاَمَّا قیاس آن بر خضاب قضعه و نوره
پس نیست برای حلال بودنش راهی
قیاس کول بر مستعمل و قیاس طاهر بر نجس ست وَهُمَا بَاطِلَانِ پس بدلائل واضحه بطهور پیوست که نامیطه
و این هر دو باطل اند
و سیندهی و تاڑی همه حرام اند و نجس مثل بول و یک قطرهٔ آن هم روا نیست و اگر بر پارچه افتد و اندر هم
زائد باشد نماز با آن روا نیست و اگر یک قطرهٔ آن در چاه افتد همه آب نجس گردد همه آب را کشیده
باید انداخت و اگر در خمیر نان افتد آن نان حرام و نجس گردد بهیچ حیله خوردن آن روا نیست هر
مسلم را باید که از ان حرام اجتناب ورزد و از نمک انداختن بعض نمک اندازندگان از جا نروند و الا جزاء
آن در آخرت خواهد دید وَسَيَعْلَمُ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْٓا اَيَّ مُنْقَلَبٍ يَّنْقَلِبُوْنَ
و زود ست که بدانند ستمگران بکدام مکان باز خواهند گشت

تمام شد کتبه علی احمد عفا الله عنه و دستخط مولانا ملک العلماء هُوَ اللّٰهُ يُفْتِيْكُمْ آنچه درین قرطاس مرقوم ست
او خداست که فتوی میدهد بشما را
نوشت آنرا سه ... درگذرد خدا ازو
صحیح ست و خلاف آن باطل باتفاق اقوال حنفیه که مفتی به اند و به اتفاق ائمه باقیه و اتفاق اهل حدیث
والله اعلم کتبه عبد العلی محمد غفر الله له مهر و دستخط مولوی محمد قاسم مستعد خان قاضی القضاة اَلْاَجْوِبَةُ
جوابهای
الْمَسْطُوْرَةُ صَحِيْحَةٌ و دستخط مولوی بدر الدین آنچه که درین قرطاس مسطور ست هر مسلمان را بران عمل باید فتوی
نوشته شده صحیح اند ۱۲
حنفیه و غیر ایشان بر آن ست والله اعلم دستخط مولوی علاء الدین هر چه درین قرطاس مذکور ست صحیح
ست و خلاف آن باطل والله اعلم دستخط مولوی عبد الواحد صحیح ست هر چه درین قرطاس مرقوم ست
و خلاف آن باطل ست دستخط مولوی قدرت علی الجواب المذکور صحیح دستخط مولوی محمد فاضل آنچه اجوبه مسطور ست
صحیح ست و فتوی بر همین ست باید که جمیع مسلمانان بران عمل لازم و واجب دانند دستخط مفتی محمد امیر الله
اَلْاَجْوِبَةُ الْمَسْطُوْرَةُ صَحِيْحَةٌ لَا يَاْتِيْهَا الْبَاطِلُ دستخط مولوی محمد صادق
جوابهای نوشته شده صحیح اند نمی آید آنها را باطل
اَلْاَجْوِبَةُ الْمَذْكُوْرَةُ صَحِيْحَةٌ دستخط مولوی حافظ محمد علی حسین آنچه درین قرطاس مسطور ست
جوابهای ذکر کرده شده صحیح اند
صحیح ست مهر و دستخط مولوی محمد علی مَا كُتِبَ فِيْ هٰذَا الْقِرْطَاسِ صَحِيْحٌ لَا شُبْهَةَ فِيْهِ
آنچه نوشته شده درین قرطاس صحیح ست شبهه نیست در آن

مهر و دستخط مولوی سید غلام احمد نصیر آبادی مدرس بلده محمد پور الجواب المرقوم

نوشته شده

حق لا ريب فيه مهر و دستخط مولوی محمد کبیر خان قاضی محمد پور جواب

حق ست نیست شبه درآن

ما رقم في المسطورة صحيح مهر و دستخط محمد ابوبکر فخر الدین علیخان شافعی قاضی چینا پٹن

آنچه نوشته شده در سطور صحیح ست

وكل المسائل من هذه المسائل المكتوبة الحنفية التي تدل على حرمة

و همه مسئله ها ازین مسائل نوشته شده حنفیه که دلالت میکنند بر حرمت

الخمر والنبيذ وغيرهما من انواع الاشربة المسكرة ونجاساتها والمائعات

شراب و نبیذ وسوای این هردو از اقسام شرابهای مسکره و بر نجاست آنها و بر نجاست اشیای روان

المخلوطة بها كثيرة كانت او قليلة صحيحة ومتفقة عليها في

که ممزوج ست بآن اشربه بیشتر باشند یا اندک صحیح اند و اتفاق کرده شده است بر آنها در

مذهب امامنا محمد بن ادريس الشافعي رض ولا شك فيها كما

مذهب امام ما محمد بن ادریس شافعی رضی الله عنه و نیست شک در انها چنانکه

في المنهاج للامام النووي وغيره من الكتب المتداولة في مذهبنا

در منهاج تصنیف امام نووی وسوای منهاج از کتابهای مشهوره در مذهب امام شافعی

وعلمای چینا پٹن وغیرهم كلهم عاملون بهذه المسائل والله اعلم و

همه انها عمل کننده اند باین مسائل و خدا داناتر ست و

الخمر والنبيذ وغيره اذا تخللت بنفسها من غير طرح شيء فيها

شراب و نبیذ وسوای آن چون سرکه شود بذات خود بدون انداختن چیزی درآن

كالبصل والملح وغيره تطهر خلا والا فهي نجس ويحرم اكل

مانند پیاز و نمک و غیران پاک می شوند درحالیکه سرکه اند والا پس آنها ناپاک اند و حرام می شود خوردن

الخبز الذي عجن من انواع النبيذ المسكرة مهر و دستخط ...

نانی که خمیر کرده شده از اقسام نبیذ مسکره

فخر الدین احمد شافعی وَحُرمَةُ الخَمرِ وَغَيرِهَا وَنَجَاسَتُهَا عَلٰى مَذهَبِنَا وَ
وحرمت شراب و سوای آن و نجاست شراب بر مذہب ما و
مَذهَبِ الحَنَفِيَّةِ مِن هٰذِهِ المَسَائِلِ المَكتُوبَةِ صَحِيحَةٌ وَمُتَّفِقَةٌ
مذہب علمای حنفیہ ازین مسائل نوشتہ شدہ صحیح ست و متفق ست

دستخط مولوی محمد جعفر شافعی وَحُرمَةُ الخَمرِ وَغَيرِهَا وَنَجَاسَتُهَا مِنَ المُسكِرَاتِ كَمَا فِي هٰذِهِ
وحرمت شراب و غیر آن نجاست آن از مسکرات چنانکہ درین
المَسَائِلِ المَكتُوبَةِ صَحِيحَةٌ فِي مَذهَبِ اِمَامِنَا الشَّافِعِيِّ رح
مسائل مکتوبہ ست صحیح ست در مذہب امام ما شافعی رح

دستخط مولوی فقیر محمد شافعی وَحُرمَةُ الخَمرِ وَغَيرِهَا مِنَ المُسكِرَاتِ وَنَجَاسَتُهَا عَلٰى
وحرمت شراب و غیر آن از مسکرات و نجاست آنہا بر
مَذهَبِ اِمَامِنَا الشَّافِعِيِّ رح كَمَا فِي هٰذِهِ المَسَائِلِ المَرقُومَةِ صَحِيحَةٌ
مذہب امام ما شافعی رح چنانکہ درین مسائل مرقومہ ست صحیح ست

تمام شد شرح دستخط علما

تقریر مولوی رشید الدین خان مرحوم در حرمت نان پاو

نزد بندہ مسکین محمد رشید الدین ہم حرمت نان پاو بوجوہ عدیدہ مرجح ست بعضی از ان درینجا ذکر کردہ میشود اول آنکہ اشربہ مسکرہ سوای خمر ملحق اند بآن در حرمت قلیل و کثیر آن مثل خمر مطابق روایات مفتی بہا از کتب معتبرہ حنفیہ ثابت ست و در کتب فقہیہ ایشان مصرح ست کہ اگر خمر در آرد افتد بہیچ حیلہ خوردن آن جائز نمیشود در خزانۃ الروایات میگوید فِي مَجمُوعَةِ الرِّوَايَاتِ عَنِ المُنتَقٰى الدَّقِيقُ اِذَا اَصَابَهُ
در مجموعۃ الروایات از منتقی نقل ست آرد وقتیکہ برسد او را

خمرٌ لَهُ يُحَدُّ بِكُلِّ حَالٍ وَلَيْسَ لَهَا حِيلَةٌ اِنْتَهٰى
وہر گاہ اشربہ مسکرہ دیگر شراب خوردہ شود آن حد در ہیچ حالت ونیست برای آن حیله

وحکم خمر باشند پس ہر گاہ ازان ہم چیزی در آرد افتد خوردن آن ہم ہیچ حیله جائز نباشد و ایات متقدمہ دال بر الحاق مسکرات دیگر بخمر باعتبار حرمت قلیل و کثیر آن اگرچہ در جواب استفتا کبلا منقول ست مرقوم لیکن احقر العباد ہم درینمقام ذکر روایتی میکند و آن این ست کہ در شرح مواہب الرحمن کہ از کتب معتبرہ فقہ حنفی ست میگوید

وَاَلْحَقَهَا مُحَمَّدٌ كُلَّهَا بِالْخَمْرِ فِي الْمَشْهُوْرِ عَنْهُ كَالشَّافِعِيِّ
ولاحق کرد اشربہ را امام محمد ہمہ آنہا را بشراب در روایت مشہور از امام محمد مانند امام شافعی

وَمَالِكٍ وَبِهٖ يُفْتٰى كَمَا فِيْ صَحِيْحِ مُسْلِمٍ مِنْ قَوْلِهٖ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
و امام مالک و بہمین فتوی دادہ می شود چنانکہ در صحیح مسلم ست از قول آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم

كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ وَفِيْ مُسْنَدِ اَحْمَدَ وَصَحِيْحِ ابْنِ
ہر مست کنندہ شراب ست و ہر مست کنندہ حرام ست و در مسند امام احمد و صحیح ابن

حِبَّانَ كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ وَكُلُّ خَمْرٍ حَرَامٌ وَمَا فِي الْكُتُبِ السِّتَّةِ اِلَّا
حبان ست ہر مسکر شراب ست و ہر شراب حرام ست و آنچه در شش کتاب ست بسوای

الْبُخَارِيِّ مِنْ قَوْلِهٖ اَلْخَمْرُ مِنْ هَاتَيْنِ الشَّجَرَتَيْنِ النَّخْلَةِ وَالْعِنَبَةِ
بخاری از قول آن حضرت شراب ازین دو درخت ست خرما و انگور

وَفِيْ لَفْظِ مُسْلِمٍ اَلْكَرْمَةِ وَالنَّخْلَةِ وَفِيْهِ عَنْ جَابِرٍ اَنَّ رَجُلًا
و در لفظ صحیح مسلم ست انگور و خرما و در صحیح مسلم روایت ست از جابر کہ بتحقیق مردی

قَدِمَ مِنَ الْيَمَنِ فَسَأَلَ النَّبِيَّ صلعم عَنْ شَرَابٍ يَشْرَبُوْنَهٗ بِاَرْضِهِمْ
آمد از یمن پس پرسید پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم از شرابی کہ می نوشیدند اہل یمن آنرا در زمین خود

مِنَ الذُّرَةِ يُقَالُ لَهُ الْمِزْرُ فَقَالَ النَّبِيُّ صلعم اَوَمُسْكِرٌ هُوَ قَالَ نَعَمْ
از ذرہ گفتہ می شود مر آن شراب را مزر پس فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم آیا مسکر ست آن گفت آن مرد آری

لـه فی الاشربة المتخذة من العسل والتين ونحوهما
[illegible]

قَالَ كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ اِنَّ عَلَى اللهِ عَهْدًا لِمَنْ يَشْرَبُ الْمُسْكِرَ اَنْ

فرمود آن حضرت هر مسکر حرام ست بتحقیق بر خدا عهدیست مر کسیکه بنوشد مسکر را آنکه

يَسْقِيَهُ مِنْ طِينَةِ الْخَبَالِ وَفِي صَحِيحَيْنِ عَنْ عَائِشَةَ رض قَالَتْ سُئِلَ

بنوشاند آنرا از طینت خبال و در صحیح بخاری و صحیح مسلم ست از عائشه رضی الله عنها گفت عائشه پرسیده شد

رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْبِتْعِ وَهُوَ نَبِيذُ الْعَسَلِ فَقَالَ

پیغمبر صلی الله علیه وسلم از تبع و آن نبیذ شهد ست پس فرمود آن حضرت

كُلُّ شَرَابٍ اَسْكَرَ فَهُوَ حَرَامٌ وَفِي سُنَنِ اَبِي دَاوُدَ وَابْنِ مَاجَةَ

هر شرابیکه مست گرداند پس آن حرام ست و در سنن ابی داود و ابن ماجه

وَالتِّرْمِذِيِّ عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ ص اِنَّ مِنَ

و ترمذی ست از نعمان بن بشیر که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که البته از

الْحِنْطَةِ خَمْرًا وَمِنَ الشَّعِيرِ خَمْرًا وَمِنَ الزَّبِيبِ خَمْرًا وَمِنَ الْعَسَلِ

گندم شراب ست و از جو شراب ست و از انگور خشک شراب ست و از شهد

خَمْرًا وَفِي سُنَنِ النَّسَائِيِّ وَابْنِ مَاجَةَ مِنْ حَدِيثِ عَمْرِو بْنِ

شراب ست و در سنن نسائی و ابن ماجه ست از حدیث عمرو بن

شُعَيْبٍ عَنْ اَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ اَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ مَا اَسْكَرَ كَثِيرُهُ

شعیب از پدرش از جدوی که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود چیزی که مست میگرداند بسیارش

فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ وَهٰكَذَا رَوَاهُ الدَّارُقُطْنِيُّ عَنْ عَلِيٍّ رض مَرْفُوعًا

پس اندک وی نیز حرام ست ف همچنان روایت کرد آنرا دارقطنی از علی رضی الله عنه مرفوعا

وَعَنْ عَائِشَةَ رض اَنَّهَا سَمِعَتِ النَّبِيَّ يَقُولُ كُلُّ مَا اَسْكَرَ مِنْهُ

و از عائشه رضی الله عنها روایت ست که بتحقیق عائشه شنید پیغمبر را که می فرمود هر انچه که مست میگرداند از وی

الْفَرَقُ فَمِلْءُ الْكَفِّ مِنْهُ حَرَامٌ وَفِي لَفْظِ التِّرْمِذِيِّ فَالْحُسْوَةُ

فرق پس پری کف دست از وی حرام ست و در لفظ ترمذی ست پس یک جرعه

مِنْهُ حَرَامٌ فَوَضَحَ اَنَّ الْكَثِيْرَ مِنْ هٰذِهِ الْاَشْرِبَةِ مُسَاوٍ لِلْكَثِيْرِ مِنَ الْخَمْرِ

ازان حرام ست پس ظاهر شد که بتحقیق بیشتر ازین شرابها برابر اند برای کثیر از شراب

فِيْ حُكْمِ الْحُرْمَةِ وَوُجُوْبِ الْحَدِّ فَكَذٰلِكَ الْقَلِيْلُ وَبِهٰذَا تَبَيَّنَ اَنَّ

در حکم حرمت و وجوب حد پس همچنان قلیل و بهمین ظاهر شد که بتحقیق

الْقَلِيْلَ فِي الْحُرْمَةِ كَالْكَثِيْرِ لِاَنَّ شُرْبَ الْقَلِيْلِ مِنْهُ لَوْ كَانَ مُبَاحًا

اندک در حرمت مانند بیشتر ست چه بتحقیق نوشیدن اندک ازان اگر مباح بود

لَمَا وَجَبَ الْحَدُّ وَاِنْ سَكِرَ مِنْهُ لِاَنَّ السُّكْرَ اِنَّمَا حَصَلَ بِشُرْبِ الْحَلَالِ

هر آئنه واجب نمی شد حد اگر چه مست شود ازان چراکه بتحقیق سکر جز این نیست که حاصل شده بنوشیدن حلال

جَمِيْعًا وَاعْتِبَارُ جَانِبِ الْحَلَالِ يَمْنَعُ وُجُوْبَ الْحَدِّ عَلَيْهِ فَاِذَا اجْتَمَعَ

همه و اعتبار کردن جانب حلال منع می کند وجوب حد را پس چون جمع شود

الْمُوْجِبُ لِلْحَدِّ وَالْمُسْقِطُ لَهُ تَرَجَّحَ الْمُسْقِطُ عَلَى الْمُوْجِبِ اِنْتَهٰى

موجب برای حد و ساقط کننده برای حد غالب شود مسقط بر موجب تمام شد

مَعَ اخْتِصَارٍ دوم آنکه اشربهٔ مسکره غیر خمر نجس اند بنجاست خفیفه یا غلیظه نزد حنفیه بر عَلٰى

باختصار

اخْتِلَافٍ عِنْدَهُمْ چنانکه در خزانة الروایات میفرماید فِي الْفَتَاوَى الْعِمَادِيَّةِ مِنْ

اختلافی که نزد ایشان ست در فتاوے عمادیه نقل ست از

كَشْفِ الْبَزْدَوِيِّ نَجَاسَةُ الْخَمْرِ غَلِيْظَةٌ وَنَجَاسَةُ سَائِرِ الْاَشْرِبَةِ

کشف بزدوے نجاست شراب غلیظ ست و نجاست باقی اشربه

خَفِيْفَةٌ وَيُكَفَّرُ مُسْتَحِلُّ الْخَمْرِ دُوْنَ سَائِرِ الْاَشْرِبَةِ وَفِي الْهِدَايَةِ

خفیف ست و کافر میشود حلال داننده خمر نه باقی اشربه و در هدایه ست

وَنَجَاسَتُهَا خَفِيْفَةٌ فِيْ رِوَايَةٍ وَغَلِيْظَةٌ فِيْ رِوَايَةٍ اُخْرٰى وَ

ونجاست اشربه خفیف ست در یک روایت و غلیظ ست در روایت دیگر و

فنجاسة الخمر غليظة رواية واحدة انتهى وشيخ عبد الحق

نجاست شراب غلیظست بروایت واحد یعنی دران اختلاف نیست

در ترجمه مشکوة میفرماید ونجاست ماسوای خمر از مسکرات خفیفه ست در روایتی وغلیظه ست در روایتی

دیگر انتهی و هرگاه خمیر نان باو از مسکر میشود و آن علی اختلاف الروایات یا نجس ست به نجاست خفیفه

یا نجس [illegible] خوردن آن حلال نباشد سوم آنکه هرگاه طعام شرب نجاست رقیقه کند یعنی نجاست بجرم آن

درآید بانه طهارات آن علی اقوی الروایات ممکن نیست و در صورت عدم طهارتش خوردن آن روا نباشد در خزانة الروایات میگوید

في العناية لو صبت الخمر في قدر فيه لحم وماء فان لم يغل اللحم

در عنایه ست اگر انداخته شود شراب در دیگی که دران گوشت ست وآب پس اگر جوش داده نشود گوشت

مع الخمر يطهر اللحم بالغسل ثلثا فان اغلي بالخمر لم يطهر انتهى

باشراب پاک شود گوشت بشستن سه بار پس اگر جوش داده شود گوشت باشراب پاک نشود گوشت

وبسبب طبخ نان تمام رطوبت خمر سوخته نمیشود ولهذا وزن نان از وزن اصل آردی که ازان نان

پخته باشند زیاده تر میشود و چون رطوبت ساریه نجسه در نان باقی باشد خوردن آن روا نبود و روایات

داله برین مطلب دیگر هم هست بنا بر اختصار برهمین قدر اکتفا رفت والله اعلم

تقریر میرزا رضی الدین علی جرجانی در اثبات اسکار تاڑی

میگوید ضعیف العباد میرزا رضی الدین علی جرجانی عفی عنه هرگاه که بعضی احباب جواب این استفتا را دیدند

اسکار تاڑی را انکار می نمودند لهذا برای تنبیه ناواقفان به تحریر این ادله پرداخته مخفی مباد که حرمت تاڑی

چنانکه از ادلهٔ شرعیه فقهیه ثابت ست همچنان ثابت ست مسکر بودنش از کتب اطبا شیخ داؤد ضریر انطاکی

در تذکرهٔ خویش میفرماید ولها افعال اشد من الخمر وهو خبيث منها

یعنی آنکه می برآید از درخت نارجیل برای آن افعال بسیار اند شدید از شراب بلکه تاڑی و همه فعل بهتر

ست از خمر وصاحب مخزن الحکمت فرموده نارجیل عربی نارگیل و جوز هندی فارسی و ناریل هندی ست

مغروش را کھوپرہ خوانند طبعش گرم ست در اول درجه دوم و تر ست در اول درجه غذا بسیار [illegible] و منی
افزاید و باه انگیزاند و تسخین گرده کرداند و تقطیر بول را نفع دهد و روغنش بواسیر را مفید بود مضر ست بمعده
مصلحش عسل ست و از درخت او آبی که جاری میشود شیرین و لذیذ باشد چون در اول طلوع آفتاب
ثمر و شاخ او را بریده کوزه بران نصب کنند آب دران ظرف جمع میشود او را بهندی [illegible] نامند و حلاوت
او یک روز باقیست و در اسکار و تقویت باه و تفریح بهتر از خمر ست و بعد از یک روز ترش [illegible] میکند
و آبی که از شاخ نارجیل بی بار که از قسم صحرائی ست بامنطور گرفته میشود تاڑی نامند انتهی [illegible] صاحب برهان قاطع
میفرماید تاڑی بروزن جاری آبی باشد که از درخت تاڑ حاصل میشود مانند شراب نشاء میدهد انتهی منصف
را باید که درین عبارتهای حکما غور کند که اسکار تاڑی بدون مکث یکروز یا یک پهر نزد ایشان ثابت ست
یا نه اگر اسکارش مقید ست مطلب شان حاصل و الا پس قطره تاڑی هرگاه که از درخت میچکد همان وقت
صفت حرمت بسبب سکر دارد و از ینجا باطل گشت زعم آنکسان که میگفتند کوزه تاڑی را اگر از درخت فرود
می آرند اگر همون وقت کسی بنوشد حلال ست که سکر ندارد چرا که فی الفور از درخت برآمده ست بدو وجه **اوّل**
آنکه سکریت آن ثابت ست بدون قید خواه از درخت فی الفور جدا شده باشد خواه بعد یک پهر یا یک روز
دوم آنکه بتقدیر تسلیم میگوییم که اجتماع آب تاڑی در ظرف در عرصه یک گهڑی ممکن نیست زیرا که بالتقاطر خروج
میکند پس بالضرور در عرصه دو روز نهایت قلیل یک روز آب مذکور جمع خواهد شد و درین عرصه سکر پیدا
خواهد کرد در تابش آفتاب چرا که دفعةً اخراج اینقدر آب از درخت نارجیل باغی که ناریل میگویند و از درخت
نارجیل صحرائی که تاڑ میگویند و از درخت خرما که در حدیث مسلم بلفظ النخله وارد ست محالیست چنانکه بالا گذشت فقط

سوال از حلت و حرمت حقه

بر تقدیر ثبوت حدیث معروف **کُلُّ دُخَانٍ حَرَامٌ** (هر دود حرام ست) بر حلت و حرمت حقه چه حکم ست و این
حدیث **مَنْ اَکَلَ مِنَ الْبَنْجِ لُقْمَةً فَکَاَنَّمَا زَنٰی بِاُمِّهٖ سَبْعِینَ مَرَّةً وَ مَنْ**
هر که خورد از بنگ یک لقمه پس گویا که زنا کرد بمادر خود هفتاد [illegible]

سوال از حلت و حرمت حقه

زنی بامه مرة واحدة فکانما هدم الکعبة
زنا کرد با مادر خود یک بار پس گویا که ویران کرد کعبه را

سبعین مرة ایضا من اکل البنج ومات علی هذا یحشره
هفتاد بار و نیز هرکه خورد بنگ را و مرد بر همین حشر خواهد کرد او را

الله فی القیامة مکتوبا بین عینیه هذا آیس من رحمة الله
خدا در قیامت حال آنکه نوشته باشد میان هر دو چشم او این ناامید شد از رحمت خدا

صحیح ست یا نه چنانچه علاؤ الدین محمد بن ابراهیم تبریزی از اهل امامیه در تنبیه الغافلین تحقیق این نموده و گفته که این قول
رسول الله صلی الله علیه وسلم ست

جواب از حضرت مولانا خاتم المحدثین شاه عبد العزیز قدس سره العزیز مشتمل اثبات کراهت تحریمی حقه

آنکه کل دخان حرام حدیث نیست و حلت و حرمت حقه اختلاف ست صحیح آن ست که مکروه تحریمی ست از جهت
آنکه بوی بد که در دهان حقه کش می ماند مثل پیاز خام و سیر خام و هم از جهت تشبیه با اهل نار که دود از درون ایشان خواهد برآمد

ومن اکل من البنج لقمة فکانما زنی بامه الخ و سبعین من اکل البنج ومات علی هذا
ترجمه این بالا گذشت — بر صدر ترجمه این مذکور شد

اینجا اصلا در کتب حدیث نیست بلکه از الفاظ رکیک این هر دو کلام صریح معلوم میشود که مجعول و موضوع ست و نوشتن علاؤ الدین
تبریزی در این باب اعتبار ندارد که در این باب اعتبار قول محدث معتبر ست که حدیث را باسند بیان باید کرد و وعاظ احادیث غیر معتبر
را برای تخویف و ترغیب ذکر میکنند و از حال آن احادیث مطلع نمی باشند و تفصیل مسئله حقه اینست که در حد ذاته تمباکو اصلا وجه
حرمت نیست زیرا که علت حرمت در نباتات منحصر در دو چیز ست سمیت و سکر و این حشیشه خالی ازین دو چیز ست پس مباح
باشد لیکن استعمال آن باین کیفیت که دخان او را در وی کشند بسه وجه از کراهت بهم میرسد یکی آنکه بوی بد که در دهان حقه کش میماند
دوم تشبیه با اهل نار و اینهم علت کراهت ست چنانچه تخصر یعنی دست بر تهیگاه نهاده ایستادن در
نماز مکروه ست لانها
صورة عذاب الله ولهذا از کی یعنی داغ نهادن نهی کراهت آمده و هر چند هر یک ازین وجوه
صورت عذاب خداست

جواب حضرت شاه عبد العزیز قدس سره العزیز مشتمل بر اثبات کراهت تحریمی حقه

ثلثه مستلزم نهی تنزیهی ست اما بسبب اجماع منجر بکراهت تحریمی شده وبعضی از اهل معقول [illegible] اند
که لفظ کل دخان حرام هرچند حدیث نباشد اما کلام درست ست زیرا که دخان نزد اهل عقل مرکب از دو
چیز ست از خبیث وناریت وهر دو حرام اند فالمرکب منهما یکون حراما وجواب این سخن آنکه حرمت از خبیث
پس ترکیب داده شده از ان هر دو باشد حرام
وناریت بعلت سمیت ست وچون علت مرتفع شود حلال گردد مثل استعمال نخره ودر برگ پان وطین
ارمنی ومختوم در ادویه پس اگر استعمال این دخان بطریق اصلاح بدن باشد مثل تحلیل ریاح ورفع تخمه [illegible]
وبعضی از کتب بر حرمت آن از آیت یوم تأتی السماء بدخان مبین یغشی الناس هذا
روزیکه بیارد آسمان دودے ظاهر بپوشد مردمان را این
عذاب الیم استدلال کرده اند ازین آیت معلوم شد که دخان آلهٔ عذاب است وآلهٔ عذاب را استعمال کردن درست
نیست وجواب ازین شبهه آنکه صغری وکبری هر دو ممنوع اند زیرا که دخان چنانچه آلهٔ عذاب ست آلهٔ تنعیم
هم ثابت در استعمال نمودن ودر حدیث صحیح وارد ست که مجامرهم الالوة یعنی عود ورطب را برای
بهشتیان در بهشت بمجامر خواهند آورد ونیز استعمال آلهٔ عذاب مطلقا ممنوع نیست زیرا که آلهٔ عذاب قوم نوح آب طوفان بود

تمام شد تقریر حضرت مولانا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز

رساله عربی در اثبات اباحت حقه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی ما اولنا من النعم وفتح علینا من ابواب الحکم و
ستایش مر خدا راست بر آنچه بخشید مارا از نعمتها وکشود بر ما از درهای حکمتها و

كَشَفَ عَنَّا حِجَابَ الظُّلَمِ اَحْمَدُهُ حَمْدًا كَثِيرًا الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى سَائِرِ

دور کرد از ما پردهٔ تاریکی ها ستایش می کنم او را ستودن کثیر آنکه بزرگی داد ما را بر همه

الْاُمَمِ وَاَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيكَ لَهٗ وَاَشْهَدُ

امتها و گواهی میدهم که نیست معبود بحق مگر خدای یگانه نیست شریک مر او را و گواهی میدهم

اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُولُهٗ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالصَّلٰوةُ عَلٰى

که بتحقیق محمد بنده اوست و رسول اوست صلی الله علیه و سلم و رحمت کامله نازل باد بر

سَيِّدِنَا مُحَمَّدِ الَّذِي لَوْلَاهُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ اللَّوْحَ وَالْقَلَمَ اَمَّا بَعْدُ اِعْلَمْ

سردار ما محمد آنکه اگر نمی بود او نه پیدا میکرد خدا لوح و قلم را امّا بعد بدان که

اَنَّهٗ تَقَرَّرَ فِي الشَّرِيعَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ اَنَّ الْاَصْلَ فِي الْاَشْجَارِ الْاِبَاحَةُ اِلَّا مَا عُلِمَ

بتحقیق ثابت شده در شریعت محمدیه که بتحقیق اصل در درختها اباحت است مگر آنچه دانسته شود

مِنْهُ الْاِضْرَارُ بِالْبَدَنِ اَوِ الْعُقُولِ فَاِنَّهٗ يَحْرُمُ لِوُجُوبِ حِفْظِ الْعَقْلِ وَ

ازان زیان کردن به بدن یا عقلها پس البته حرام می شود برای وجوب نگاه داشتن عقل و

الْبَدَنِ وَهٰذَا الدُّخَانُ الْمُسْتَعْمَلُ مِنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ مَا عَلِمْنَا فِيهِ اِضْرَارًا

بدن و این دود که مستعمل است ازین درخت نه دانستیم درین ضرر را

بِالْعُقُولِ وَالْاَبْدَانِ مَعَ مُرُورِ الْاَعْصَارِ وَكَثْرَةِ مُسْتَعْمِلِيهَا مِنَ

بعقلها و بدنها باوجود گذشتن زمانها و کثرت استعمال کنندگان آن از

الْعَوَامِّ وَذَوِي الْخِطَابِ مِنْ عُلَمَاءِ الْحَرَمَيْنِ وَبَغْدَادَ وَمِصْرَ وَغَالِبِ

عوام و صاحبان خطاب از علمای مکه و مدینه و بغداد و مصر و اکثر

الْاَقْطَارِ مَعَ اَنَّ عُقُولَهُمْ زَاكِيَةٌ وَاٰثَارُهُمْ بِكَمَالِ عُقُولِهِمْ قَاضِيَةٌ وَ

جهانها باوجود آنکه بتحقیق عقلهای ایشان پاک اند و اثرهای ایشان بکمال عقلهای آنان حاکم اند و

اَبْدَانُهُمُ السَّلِيمَةُ لَا تَعُودُ بِشُرْبِ الدُّخَانِ سَقِيمَةً فَاِنْ قُلْتَ قَدْ

بدنهای تندرست ایشان نمی گردند بیمار بنوشیدن دود پس اگر گوئی که بتحقیق بیان کرد

مَنْ حَرَّمَ الدُّخَانَ اُمُوْرًا يَتَعَلَّقُ بِهَا فِيْ تَحْرِيْمِهٖ وَقَدْ عَمَّ اَنْهُ

کسی که حرام گردانیده است دود را چند امور که سند می گیرد بآنها حرمت دخان و گمان کرده که بتحقیق آن

عَلَى الْمَنْعِ مِنْهُ بِالتَّحْرِيْمِ كَمَا ذَكَرَ الشَّيْخُ مُحَمَّدُ حَيٰوةُ السِّنْدِيُّ اَنَّ فِيْهِ

بر منع از ان بحرمت. چنانکه ذکر کرد شیخ محمد حیات سندی که بتحقیق در ان

اِضَاعَةَ مَالٍ مِنْ غَيْرِ فَائِدَةٍ دِيْنِيَّةٍ وَلَا دُنْيَوِيَّةٍ قُلْتُ لَا يَخْفٰى ضُعْفُ

تباه کردن مال است بدون فائده دینی و نه دنیوی گویم پوشیده نیست سستی

هٰذَا الْكَلَامِ لِاَنَّهٗ اِنْ اُرِيْدَ اَنْ لَا فَائِدَةَ فِيْهِ عِنْدَ شَارِبِهٖ فَهٰذَا غَيْرُ

این کلام چرا که بتحقیق اگر اراده کرده شده که البته نیست فائده در ان دخان نزد نوشنده او پس این مسلم

مُسَلَّمٍ بَلْ شَارِبُهٗ يَقِلُّ بَلْغَمُهٗ وَيَلْتَذُّ بِهٖ وَيَرْتَاحُ بِشُرْبِهٖ وَيَحْصُلُ

نیست بلکه نوشنده او قلیل می شود بلغم او و لذت می یابد بوی و خوش می شود بنوشیدن دخان و حاصل می شود

لَهُ النَّشْوَةُ بِاسْتِعْمَالِهٖ كَمَا تَحْصُلُ لِشَارِبِ الْقَهْوَةِ وَلِشَارِبِ الْحَلَاوَةِ

مر او را بوی خوش باستعمال کردن دخان چنانکه حاصل می شود مر نوشنده قهوه را و برای نوشنده شربت

مِنَ السُّكَّرِ وَنَحْوِهٖ وَهٰذِهٖ فَائِدَةٌ دُنْيَوِيَّةٌ صَارَتْ عِنْدَهٗ مِنَ الْمُسْتَلَذَّاتِ

از شکر و مانند آن و این فائده دنیوی ست که گردیده ست نزدش از لذتها

بِحَيْثُ لَوْ فَاتَهٗ ذٰلِكَ اَدْرَكَ سَآمَةً وَفَقَدَ نَشَاطَهٗ فِيْ اَفْعَالِهٖ وَاَقْوَالِهٖ كَمَا

بطوریکه اگر فوت شود او را آن نوشیدن در یابد اندوه را و گم کند خوشی خود را در افعال خود و اقوال خود چنانکه

لَوْ تَرَكَ الْغِذَاءَ مَثَلًا وَاِنْ اُرِيْدَ اَنَّهٗ لَا فَائِدَةَ فِيْهِ لِكُلِّ اَحَدٍ فَلَا يَخْفٰى بُطْلَانُهٗ

بگذارد غذا را مثلا و اگر اراده کرده شده که بتحقیق نیست فائده در دخان کسی را بطلان او پوشیده نیست

لِاَنَّهٗ لَا يُعْتَبَرُ فَائِدَتُهٗ لِكُلِّ اَحَدٍ فِيْمَا يَفْعَلُهُ الْاِنْسَانُ ضَرُوْرَةً عَقْلِيَّةً وَعُرْفِيَّةً

چرا که معتبر نمی شود فائده هر کس در انچه میکند آنرا انسان بجهت ضرورت عقلی و عرفی

وَاتِّفَاقِيَّةً بَلِ الْعِبْرَةُ فِيْ مُسْتَعْمِلِهٖ فَاِنَّهٗ لَا يُقَالُ فِيْ حَقِّ اَنْفَقَ الدَّرَاهِمَ

و اتفاقی بلکه اعتبار فائده در استعمال کننده او ست پس بتحقیق گفته نمی شود در حق خرج کردن وی دراهم را در

لِلَذَّتِهِ اِضَاعَةُ مَالٍ فَاِنْ قُلْتَ اِنَّ هٰذَا اِنْفَاقُ الْمَالِ وَهُوَ اِسْرَافٌ قُلْتُ

لذت دخان ضایع کردن مال است پس اگر بگوئی که بتحقیق این خرج کردن مال ست و او اسراف ست گویم

نَعَمْ اِسْتَدَلَّ مَنْ حَرَّمَهُ بِاَنَّ ذٰلِكَ اِسْرَافٌ لٰكِنَّهُ لَيْسَ بِاِسْرَافٍ لِاَنَّ

آری دلیل گرفته است هر که حرام گردانیده است دخان را بانکه آن اسراف ست لیکن او اسراف نیست چه بتحقیق

حَقِيْقَةَ الْاِسْرَافِ اِضَاعَةُ الْمَالِ الْكَثِيْرِ فِيْ غَرَضٍ خَسِيْسٍ وَقِيْلَ اِنَّهُ الْاِنْفَاقُ

حقیقت اسراف ضایع کردن مال کثیر ست در مطلب خسیس و بعضی گفته اند که اسراف خرج کردن مال

فِيْ مُجَاوَزَةِ الْحَدِّ كَذَا قَالَهُ الْمُنَاوِيُّ فِيْ كِتَابِ التَّعْرِيْفَاتِ وَلَا يَدْخُلُ

در تجاوز کردن حد همچنان گفته است او را مناوی در کتاب خود که نام وی تعریفات ست و داخل نمی شود

شُرْبُ الدُّخَانِ فِيْ هٰذَا الرَّسْمِ بِحَالٍ وَذٰلِكَ لِاَنَّهُ يُنْفِقُ يَسِيْرًا مِنْ مَالِهِ

نوشیدن دود حقه درین تعریف بهیچ حالت و آن برای اینکه البته او خرج میکند اندکی را از مال خود

لِنَفْعٍ يَعُوْدُ اِلَيْهِ فِيْ بَدَنِهِ مِنْ دَفْعِ الْبَلْغَمِ وَالرِّيَاحَاتِ وَلِلَذَّةٍ يُرِيْدُهَا

برای نفع که بازمی گردد بسوی او در بدنش از دور کردن بلغم و باد ها و برای لذتی که اراده میکند آنرا

فَهُوَ كَمَا يُنْفِقُ مَالَهُ فِيْ سُكَّرٍ بِشُرْبِ مِنْهُ شَرَابًا يَلْتَذُّ بِهِ وَيَدْفَعُ عَنْهُ الْاَبْخِرَةَ

پس آن خرج کردن مانند خرج کردن مال اوست در شکر که می نوشد از ان شربت را که لذت می یابد بوی و دفع میکند از ان بخارات

الْحَادَّةَ وَالظَّمَأَ وَنَحْوَ ذٰلِكَ فَكَيْفَ يَلِيْقُ لِنَاظِرٍ اَنْ يَقُوْلَ اِنَّهُ دَاخِلٌ تَحْتَ

گرم را و تشنگی را و مانند آن پس چگونه سزاوار ست برای بیننده که بگوید اینکه البته او مندرج ست زیر

قَوْلِهِ تَعَالٰى اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِيْنَ وَتَحْتَ قَوْلِهِ تَعَالٰى اِنَّ الْمُبَذِّرِيْنَ

قول او تعالی بتحقیق خدا دوست نمیدارد اسراف کنندگان را و زیر قول او تعالی بتحقیق اسراف کنندگان

كَانُوْا اِخْوَانَ الشَّيَاطِيْنِ عَلٰى اَنَّهُ غَرَضٌ غَيْرُ خَسِيْسٍ عِنْدَ شَارِبِهِ فَهُوَ غَيْرُ

هستند برادران شیطانان علاوه آنکه البته آن خرج کردن غرضی ست غیر خسیس نزد نوشنده او پس آن

دَاخِلٍ فِي الْحَدِّ فَاِنْ قُلْتَ فِيْهِ تَضْيِيْعُ الْاَوْقَاتِ وَالْاِسْرَافُ فِيْهِ بِهٰذَا الْاِعْتِبَارِ

داخل نیست در حد اسراف پس اگر بگوئی که در ان رایگان کردن اوقات ست و اسراف در ان باین اعتبار ست

لِأَنَّ شَارِبَهٗ يُضَيِّعُ يَوْمًا وَلَيْلَةً بِقَبْضِهٖ فِي فِيهِ وَيَمْتَصُّ دُخَانَهٗ قُلْتُ الْمُبَاحَاتُ

چه البته نوشنده حقه را ایگان می کند روز خود را و شب خود را به گرفتن حقه در دهن خود و می کشد دود او را گویم چیزهای مباح

لَا يُعْرَفُ الْإِسْرَافُ فِيهَا إِلَّا بِإِخْبَارِ مُسْتَعْمِلِيهَا أَوْ بِقَرَائِنَ تَظْهَرُ عَلَيْهِ قَالَ الشَّيْخُ

شناخته نمی شود اسراف در ان چیزها مگر بخبر دادن استعمال کننده آنها یا بقرینه هائی که ظاهر شوند بر اسراف گفت شیخ

مُحَمَّدٌ عَابِدٌ الْمَكِّيُّ وَقَدِ اطَّلَعْتُ عَلٰى رِسَالَةٍ أَلَّفَهَا بَعْضُ الْعُلَمَاءِ الصَّنْعَانِيِّ أَعْنِي

محمد عابد مکی و بتحقیق خبردار شدم بر رساله که تالیف کرد آنرا بعضی علمای صنعان یعنی

السَّيِّدُ مُحَمَّدُ الْأَمِيرُ بْنُ إِسْمٰعِيلَ الصَّنْعَانِيُّ النَّاسُ فِي الْمُبَاحَاتِ مُخْتَلِفُو الْأَحْوَالِ

سید محمد امیر بن اسمعیل صنعانی مردمان در مباح ها مختلف حالها اند

مِنْهُمْ مَنْ يَكْتَفِي بِأَكْلِ اللَّحْمِ الْقَلِيلِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يَكْفِيهِ إِلَّا الْكَثِيرُ وَكَذَا الْجِمَاعُ

بعضی از انها شخصی ست که اکتفا می کند بخوردن گوشت اندک و بعضی از انها کسی ست که کفایت نمی کند او را مگر گوشت بسیار همچنان جماع

وَغَيْرُهٗ مِنْ صُحْبَةِ النِّسَاءِ وَمُعَاشَرَتِهِنَّ وَشَارِبُ هٰذَا الدُّخَانِ كَمُسْتَعْمِلِ سَائِرِ

غیر آن از صحبت زنان و معاشرت آنها و نوشنده این دود مانند استعمال کننده همه

الْمُبَاحَاتِ مِنْهُمْ مَنْ يَكْفِيهِ الْقَلِيلُ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يَكْفِيهِ الْقَلِيلُ كَشَارِبِ الْقَهْوَةِ

مباحات ست بعضی از انها کسی ست که کفایت می کند او را اندک و بعضی از انها کسی ست که کفایت نمی کند آنرا اندک مانند نوشنده قهوه

نُقِلَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ اسْمُهُ الشَّيْخُ مَحْمُودٌ وَيُكْنٰى بِشَيْخِ أَحْمَدَ بْنِ تَامِرٍ

نقل کرده شده ست از مردی از اهل عراق که نامش شیخ محمود ست و کنیت کرده میشود بشیخ احمد پسر تامر

الْعِرَاقِ وَكَانَ مِنْ شُيُوخِ بَادِيَةِ الْعِرَاقِ وَكَانَ يَشْرَبُ قَهْوَةَ الْبُنِّ كُلَّ وَقْتٍ

ساکن عراق و بوده از پیران بیابان عراق و بود که می نوشید قهوه بن را هر وقت

ثَلٰثَةَ أَوْقَاتِ الْيَوْمِ بِقَدْرِ خَمْسَةٍ وَعِشْرِينَ فِنْجَانًا أَوْ أَزْيَدَ مِنْ ذٰلِكَ وَكَانَ يَتَمَنّٰى

سه وقت در یک روز باندازه بست و پنج پیاله یا بیشتر از ان و بود که آرزو میداشت

الْقَهْوَةَ الْقِشْرِيَّةَ وَلَا يَنَالُهَا لِأَنَّ مَسَافَتَهَا كَانَتْ بَعِيْدَةً عَنْ وَطَنِهٖ فَقَوْلُهٗ لَوْ كَانَ

قهوه قشریه را و نمی یافت آنرا چرا که بتحقیق مسافت آن قهوه بود دور از وطنش قول او اگر می بود کم

أشرب القشرية فلا أشرب الماء وذكر الفقير عن رجل أيضًا قال إني دخلت

می نوشیدم قهوهٔ قشریه را پس نمی نوشیدم آب را و ذکر کرد یک فقیر از مردے نیز گفت که بتحقیق داخل شدم

اليمن وصاحبت رجلًا من أهل المدينة مدينة الرسول صلى الله عليه

در یمن و مصاحب شدم مردی را از اهل مدینه مدینهٔ پیغمبر صلی الله علیه

وسلم ساكن اليمن واسمه السيد مصطفى المدني وكان يشرب

وسلم باشندهٔ یمن و نامش سید مصطفی ست باشندهٔ مدینه و بود که می نوشید

القهوة القشرية كل يوم بقدر رطل ونصف بالبغدادي وقوله ما شربت

قهوهٔ پوست بن هر روز باندازهٔ یک و نیم رطل بغدادی و قول او نه نوشیده ام

الماء مدة ثلثين سنة وكان عمره يبلغ من السنين خمسة وثمانين

آب را از مدت سی سال و بود عمرش که رسیده بود از سالها هشتاد و پنج سال

يكتفي بالقهوة القشرية كلما عطش يشرب القهوة القشرية وكذا

اکتفا می کرد بقهوهٔ قشرے هرگاه تشنه می شد می نوشید قهوهٔ پوست بن را و همچنان

سائر الحلاوات فإن قلت إن شربه عبث والعبث حرام قلت قال

همه شیرینی ها پس اگر بگوئی که بتحقیق نوشیدن وی عبث ست و عبث حرام ست گویم گفت

المناوي والعبث ارتكاب أمر غير معلوم الفائدة وقيل هو الاشتغال

مناوی و عبث اختیار کردن چیزے ست که فائدهٔ او معلوم نباشد و گفته شده که آن باز ماندن ست

عما به النفع بما لا ينفع وقيل أن يختلط بعمله لعب وقالوا ما ليس فيه

از آنچه که بوی نفع ست بآنچه نفع نمی کند و گفته شده اینکه بیامیزد بعمل او بازیے و گفته اند برای آنچه که نیست در آن

غرض صحيح انتهى ولا يخفى أن شارب هذا الدخان له غرض صحيح

غرض صحیح آخر شد و پوشیده نیست که نوشندهٔ این دخان مراورا غرضی ست صحیح

كما قدرناه سابقًا نعم من لا يعرفه ولا له غرض في استعماله يكون

چنانکه تقریر کردیم اورا سابق آری کسے که نمی شناسد آنرا و نیست مراورا غرض در استعمالش می باشد

عبثًا في حقه لكنه لا يحرم في حق غيره وهو نظير صاحب المرة الصفراوية

عبث در حق وی لیکن حرام نمیشود در حق غیر او و آن مانند صاحب تلخهٔ صفرا وی ست که

يتنفر طبعه عن العسل ولا يمكنه أن يساعده طبعه على استعماله ولا

نفرت می کند طبیعت وی از شهد و ممکن نمی شود او را اینکه موافقت کند او را طبیعت وی بر استعمال شهد و

يحرم بذلك في حق غيره ولا يعد الغير عابثًا باستعماله فإن قلت إنه

حرام نمی شود بدان سبب در حق غیر او و شمار کرده نمی شود غیر او عبث کننده با ستعمال شهد پس اگر گوئی بتحقیق آن

خبيث لرائحته تستخبثه الطبائع السليمة وتتنفر منه ولأنه يحصل

دخان بدبو ست پلید می انگارد آنرا طبیعت های سلیمه و نفرت میکنند از ان و گاه حاصل می شود

عن رائحته صداع قلت نعم ولكن ما هو بأخبث رائحة من الكراث و

از بوی وی درد سر گوییم آری ولیکن نیست آن دخان بد تر از روی بو از گندنا و

الثوم والبصل والحلتيت وهذه الأشياء مباحة قطعًا ثم إن هذا

سیر و پیاز و انگشد و این چیزها مباح اند یقینًا باز البته این

الاستخباث في حق من لا يستعمله لعدم شربه وعدم المماسة لقربه

پلید شمردن در حق کسی ست که استعمال نمی کند آنرا بجهت نه نوشیدن او و عدم اتصال برای نزدیکی او

وأما شاربه فيراه من الطيبات كما أن البقال الذي يباشر الكراث

و اما نوشنده آن دخان پس می بیند آن دخان را از پاکیزها چنانکه البته بقال آنکه مباشرت می کند گندنا را

زرعًا وبيعًا وشراءً لا يعدها من الخبائث ولا يتنفر طبعه منها فإن قلت

از روی کشت و فروختن و خریدن نمی انگارد آنرا از پلیدها و نفرت نمی کند طبیعت او از ان پس اگر گوئی که

قد قال الله تعالى ويحرم عليهم الخبائث فهذا من الخبائث قلت هذه

بتحقیق فرمود خدای تعالی و حرام می کند بر اوشان پلیدها و این دخان از پلید ها ست گوییم این

الآية استدل من حرم الدخان كابن حجر والقاضي حسين ولا يزال

آیت دلیل می گیرد کسی که حرام کرده است دخان را مانند ابن حجر و قاضی حسین و همیشه اند

النَّاظِرُونَ يَسْتَدِلُّونَ بِهَا فِي أَمْثَالِ هٰذِهِ الْمَحَلَّاتِ وَهُوَ وَهْمٌ يَتَّبِعُهُ

بینندگان که دلیل می آرند بآن آیت در مانندهای این مقامات و آن وهم است که پیروی می کنند او را

النَّاظِرُونَ قَصَرُوا عَنْ تَحْقِيقِ مَعْنَى الْآيَةِ وَتَحْقِيقُهُ أَنَّهُ تَعَالَى لَمْ يُفَصِّلْ

بینندگان و قاصر شدند از تحقیق معنی آیت و تحقیقش آنکه البته خدای تعالی بیان نکرد

فِي الْآيَةِ الْخَبَائِثَ وَالطَّيِّبَاتِ وَلَمْ يُحَرِّمْهَا بِهٰذِهِ الْآيَةِ بَلْ حَكَمَ تَعَالَى

در آیت پلیدها و پاکیزها را و حرام نکرد خبائث را باین آیت بلکه حکم کرد خدای تعالی

بِأَنَّهُ يَجِدُهُ أَهْلُ التَّوْرٰىةِ وَالْإِنْجِيلِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَكْتُوبًا

باینکه البته می یابند صاحبان توریت و انجیل محمد را صلی الله علیه وسلم نوشته شده

عِنْدَهُمْ فِي الْكِتَابَيْنِ مَوْصُوفًا بِصِفَةِ أَنَّهُ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ

نزد اهل کتاب در هر دو کتاب موصوف باین صفت که بتحقیق او حلال می کند برای ایشان طیبات را و حرام میکند

الْخَبَائِثَ فَإِذًا كُلُّ مَا أَحَلَّهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَهُوَ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَمَا

خبائث را پس این وقت همه آنچه حلال کرد آنرا حضرت صلی الله علیه وسلم پس آن از طیبات است و آنچه

حَرَّمَهُ فَهُوَ مِنَ الْخَبَائِثِ فَالْمُرَادُ أَنَّ الطَّيِّبَ وَالْخَبِيثَ شَرْعِيَّانِ فَالْخَمْرُ

حرام کرد آنرا پس آن از خبائث است پس مقصود آنست که طیب و خبیث شرعی اند پس شراب

مِنَ الْخَبَائِثِ مَعَ أَنَّ الْعَرَبَ كَانُوا يُطَيِّبُونَهَا وَهُمْ أَهْلُ الطَّبَائِعِ السَّلِيمَةِ

از جمله خبائث است باوجود آنکه البته عرب بودند که پاکیزه می دانستند شراب را و حال آنکه ایشان صاحبان طبیعت های سلیم اند

بَلْ كَانُوا يُسَمُّونَهَا طَابَةً وَالزِّنَا وَالْخَمْرُ طَيِّبَيْنِ وَهُمَا شَرْعًا مِنَ الْخَبَائِثِ

بلکه بودند که می نامیدند شراب را پاکیزه و زنا را و شراب را پاکیزه و هر دو از روی شرع از خبائث اند

وَالْكُرَّاثُ مِنَ الْخَبَائِثِ عِنْدَ الطَّبَائِعِ مَعَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

و گندنا از خبائث است نزد طبیعت ها باوجودی که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه و آله

وَسَلَّمَ جَعَلَهَا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَالْمِسْكُ وَالْعَنْبَرُ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَالْمَغْصُوبَانِ

وسلم گردانیدند آنرا از طیبات و مشک و عنبر از طیبات اند و هر دو غصب کرده شده

مِنَ الْخَبَائِثِ فَلَا يَعْرِفُ الْخَبِيْثَ وَالطَّيِّبَ إِلَّا الشَّارِعُ لَا الْعُقُوْلُ السَّلِيْمَةُ

از خبیثها اند پس نمی شناسد خبیث و طیب را مگر شارع نه عقلهای سلیم

وَالطَّبَائِعُ الزَّكِيَّةُ وَبِالْجُمْلَةِ الطَّيِّبَاتُ مَا أَحَلَّهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و طبیعتهای پاک و حاصل سخن آنکه طیبات چیزے ست که حلال کرد آنرا پیغمبر صلی الله علیه و سلم

فَإِنْ عَدَّهُ النُّفُوْسُ طَيِّبًا يُسَمّٰى طَيِّبًا عُرْفًا وَقَدْ فَسَّرَ السَّلَفُ الطَّيِّبَ بِالْحَلَالِ

پس اگر شمار کرد آنرا انفسها طیب نامیده شو طیب در عرف و بتحقیق تفسیر کرده اند قدما طیب را به حلال

وَالْخَبِيْثَ بِالْحَرَامِ كَمَا سَرَدَهُ أَئِمَّةُ التَّفْسِيْرِ فِي الْآيَةِ الشَّرِيْفَةِ أَخْرَجَ ابْنُ

و خبیث را به حرام چنانکه بیان کردند آنرا علمای تفسیر در آیت شریف و روایت کرد ابن

الْمُنْذِرِ عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالٰى وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ أَيِ الْحَلَالَ

منذر از ابن جریج در تفسیر قول او تعالی و حلال می کند برای اوشان طیبات را یعنی حلال

وَأَخْرَجَ ابْنُ جَرِيْرٍ وَابْنُ حَاتِمٍ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي سُنَنِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ

و روایت کرد ابن جریر و ابن حاتم و بیهقی در سنن خود از عبد الله بن عباس رضی

اللّٰهُ عَنْهُمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالٰى وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ قَالَ كَلَحْمِ الْخِنْزِيْرِ وَ

الله عنهما در قول او تعالے و حرام میکند بر اوشان خبائث را گفت مانند گوشت خوک و

الرِّبَا انْتَهٰى وَإِذَا عَرَفْتَ ذٰلِكَ فَاعْلَمْ أَنَّ هٰذِهِ الشَّجَرَةَ لَمْ يُعْلَمْ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى

ربا آخر شد و چون شناختی آنرا پس بدانکه تحقیق این درخت دانسته نشد که تحقیق پیغمبر صلی

اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَرَّمَهَا وَلَا دَلَّ عَلٰى تَحْرِيْمِهَا دَلِيْلٌ قَطْعِيٌّ وَلَا ظَنِّيٌّ وَلَا

الله علیه و سلم حرام کرد آن درخت را و دلالت نه کرد بر حرمت آن دلیل یقینی و نه دلیل ظنی و نه

قِيَاسُ الْمُجْتَهِدِيْنَ فَلَا تَدْخُلُ فِي مُسَمَّى الْخَبَائِثِ فَيَبْقٰى بِهَا اسْمُ الطَّيِّبَاتِ

قیاس مجتهدین پس داخل نمی شود آن درخت در مسمی خبائث پس باقی می ماند بآن درخت نام طیبات

بِالْأَصْلِ وَالْعَجَبُ كُلُّهُ مِمَّنْ يُقَرِّرُ الْاِسْتِدْلَالَ بِالْآيَةِ وَيَقُوْلُ الْقُرْاٰنُ نَزَلَ

باعتبار اصل و تعجب ست همه آن تعجب از کسے که تقریر می کند استدلال را بآیت و می گوید که قرآن نازل شده

بِلُغَةِ الْعَرَبِ فَمَا اسْتَخْبَثُوهُ فَهُوَ الْخَبِيثُ وَمَا لَمْ يَسْتَخْبِثُوهُ فَهُوَ الطَّيِّبُ

بلغت عرب پس آنچه خبیث دانند آنرا پس آن خبیث است وانچه خبیث ندانند آنرا پس آن طیب ست

وَلَا يَعْلَمُ أَنَّ الْعَرَبَ اسْتَطَابَتِ الْمُحَرَّمَاتِ مِنَ الْمَيْتَةِ وَالدَّمِ فَأَنَا أَتَعَجَّبُ

ونمی داند مستدل که بتحقیق عرب طیب دانسته اند محرمات را از مردار وخون پس من تعجب میکنم

مِمَّنْ يَتَعَاطَى الِاسْتِدْلَالَ بِالْآيَاتِ دُونَ مَعْرِفَتِهِ لِمَعَانِيهَا وَلِمَا وَرَدَ

از کسیکه بدست می آرد استدلال را بآیات بدون شناختن وی برای معانی آیات و برای آنچه وارد شده

فِيهِ وَلَا أَظُنُّ هَذَا يَحِلُّ لِعَالِمٍ يَتَعَاطَى بِهِ فَإِنْ قُلْتَ قَالَ الْمُحَرِّمُ أَعْنِي الشَّيْخَ مُحَمَّدَ

دران چیز و گمان نمی کنم که این جائز باشد برای عالم که بدست آرد بآن استدلال پس اگر گوی که گفت محرم اعنی شیخ محمد

حَيَوٰةَ السِّنْدِيَّ أَنَّ الدُّخَانَ مُتَوَلِّدٌ مِنَ النَّارِ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ

سندی که بتحقیق دخان پیدا شده ست از آتش وحال آنکه بتحقیق فرمود پیغمبر صلی الله

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللّٰهَ لَمْ يُطْعِمْنَا نَارًا وَالنَّارُ طَعَامُ الْكُفَّارِ فِي جَهَنَّمَ

علیه و آله وسلم بتحقیق خدا طعام نه کرد ماید برای ما آتش را و آتش طعام کافران ست در دوزخ

بِئْسَ الْقَرَارُ فَهُوَ حَرَامٌ قُلْتُ هَذَا الْكَلَامُ يَمُجُّهُ الِاسْتِمَاعُ وَيَسْتَحْيِي بِرَقْمِهِ

ای الدخان ١٢

که بد قرار ست پس آن حرام ست گوییم این کلام دفع می کند آنرا شنیدن و شرم می کند بنوشتن آن

الْيَرَاعُ وَيَحْرُمُ عَلَيْكَ بِهَذَا الِاسْتِدْلَالِ الِاسْتِنْشَاقُ بِالْعُودِ وَالْمِسْكِ

قلم و حرام می شود بر تو باین استدلال بوی گرفتن به عود و مشک

وَالْعَنْبَرِ وَالتَّبَخُّرُ بِهِمَا وَقَدْ ثَبَتَ أَنَّ الطِّيبَ مِمَّا حُبِّبَ إِلَى الْمُخْتَارِ وَ

و عنبر و بخور کردن بآن هر دو و بتحقیق ثابت شده که البته طیب از چیزی ست که دوست داشته شده است بسوی

هَذِهِ الْأَشْيَاءُ أَطْيَبُهَا النَّاسُ مِنْهَا الدُّخَانُ وَهُوَ غَيْرُ مُحَرَّمٍ بِسَبَبِ أَنَّهُ

و این اشیا پاکیزه کردند آنها را مردمان از جمله آنها ست دخان و او نیست حرام کرده شده بسبب اینکه بتحقیق او

جُزْءُ النَّارِ وَحَدِيثُ لَمْ يُطْعِمْنَا نَارًا قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُسْتَكْرِهًا

جزء آتش ست وحدیث لم یطعمنا نارا فرمود صلی الله علیه وسلم در حالیکه مکروه داننده است

أَكْلَ الطَّعَامِ الْحَارِّ مَعَ أَنَّهُ لَمْ يُحَرَّمْ مِثْلُ ذٰلِكَ فَإِنْ قُلْتَ قَالَ الْمُحَرِّمُوْنَ

خوردن طعام گرم را با وجودی که بتحقیق آن حضرت حرام نه کردند آن خوردن را بسبب آن حرارت پس اگر گوئی گفتند محرمون

فِيْهِ إِضْرَارٌ بِالْعَقْلِ وَتَقْبِيْحٌ لِصُوْرَةِ شَارِبِهِ وَفِي الْحَدِيْثِ إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ

که در دخان ضرر ست به عقل و زشت کردن ست برای صورت نوشنده دخان و در حدیث ست که بتحقیق خدا پیدا کرد

اٰدَمَ عَلٰى صُوْرَتِهِ أَيْ صُوْرَةِ اٰدَمَ وَلَا يَجُوْزُ عَوْدُ الضَّمِيْرِ إِلَيْهِ تَعَالٰى لِأَنَّهُ

آدم را بر صورت آن یعنے بر صورت آدم و جائز نیست گردیدن ضمیر بسوے خدای تعالی چراکه البته

لَا يُطْلَقُ عَلَيْهِ الصُّوْرَةُ لِأَنَّ أَسْمَاءَهُ تَوْقِيْفِيَّةٌ وَلَا يُقَالُ قَدْ أَطْلَقَهَا

اطلاق کرده نمی شود بر خدای تعالی لفظ صورت چه بتحقیق نام های خدا توقیفی اند و گفته نشود که بتحقیق اطلاق کرده است

اللّٰهُ تَعَالٰى عَلٰى نَفْسِهِ لِأَنَّهُ اسْتِدْلَالٌ بِمَحَلِّ النِّزَاعِ كَمَا لَا يَخْفٰى وَقَدْ وَرَدَ فِي

خدای تعالی صورت را بر ذات خود چراکه این استدلال ست بمقام نزاع چنانکه پوشیده نیست و بتحقیق وارد شده در

الْحَدِيْثِ دَفْعُ السُّعَالِ احْتِرَازًا مِنْ قُبْحِ الصُّوْرَةِ قُلْتُ الْإِضْرَارُ بِالْعَقْلِ

حدیث دور کردن سرفه برای احتراز کردن از زشتے صورت گویم ضرر کردن به عقل

لَمْ يَقُلْهُ أَحَدٌ مِنَ الْأَطِبَّاءِ وَلَا مِنْ أَهْلِ التَّجَارِبِ وَالتَّجْرِبَةُ أَحَدُ مَوَادِّ الْبُرْهَانِ

نه گفت آنرا کسے از طبیبان و نه از صاحبان تجربه و تجربه یکے از ماده های دلیل ست

كَمَا عُلِمَ فِيْ عِلْمِ الْمِيْزَانِ وَقَدْ تَقَدَّمَ تَقْرِيْرُ ذٰلِكَ وَإِنَّمَا تَقْبِيْحُ الصُّوْرَةِ فِيْهِ

چنانکه دانسته شده در علم منطق و بتحقیق متقدم شد تقریر آن و جز این نیست که زشت کردن صورت در دخان

بِاعْتِبَارِ أَنَّ الشَّارِبَ يَفْتَحُ فَاهُ وَيُخْرِجُ الدُّخَانَ مِنْ أَنْفِهِ وَلَا يَخْفٰى أَنَّ هٰذَا

باعتبار آنست که بتحقیق نوشنده می کشاید دهن خود را و بیرون می آرد دود را از بینی خود و پوشیده نیست که بتحقیق این

لَيْسَ تَقْبِيْحًا وَلَا يُوْجِبُ تَحْرِيْمًا وَمِثْلُ ذٰلِكَ يَقَعُ عِنْدَ أَكْلِ الطَّعَامِ وَغَيْرِهِ

نیست زشت کردن صورت و موجب نمی شود حرمت را و مانند آن واقع می شود نزد خوردن طعام و جز آن و

عِنْدَ الْاِسْتِصْعَادِ وَإِنَّمَا نَهَى الرَّسُوْلُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْوَشْمِ

نزد بالا رفتن و جز این نیست که منع فرمود پیغمبر صلے اللہ علیہ و سلم از نیلگون کردن بدن و

ای الضمیر سے نوری ۱۲ نامهای او تعالی از شارع منقول و ثابت اند سبب اطلاق صورت بر ذات خدای تعالی ... ای شارب الدخان ۱۲ ... سوزن زدن و نقش کردن ... في الحديث لعن الله الواشمة والمستوشمة كذا في الصحاح ... ۱۲

قَالَ فِي الْوَاشِمَاتِ الْمُغَيِّرَاتِ وَقَدْ كَتَبَ اَهْلُ السَّلَفِ مِثْلُ ابْنِ حَجَرٍ وَ

فرمود در حق زنان نیلگون کنندگان که تغییر دهنده اند و تحقیق نوشتند علمای سلف مانند ابن حجر و

غَيْرِهِ مِنَ الْاَئِمَّةِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَاَمَّا هٰذَا اَيِ الدُّخَانُ فَلَا تَغْيِيْرَ فِيْهِ

سوای آن از امامان رضی الله عنهم واما این یعنی دخان پس نیست تغییر در آن

لِخَلْقِ اللّٰهِ تَعَالٰى وَقَالَ الْمُحَرِّمُوْنَ قَدْ وَرَدَ فِي الْحَدِيْثِ النَّهْيُ عَنِ السَّعُوْطِ

برای پیدایش خدای تعالی و گفتند حرام کنندگان دخان تحقیق وارد شده در حدیث منع از سعوط

اِحْتِرَازًا مِنْ قُبْحِ الصُّوْرَةِ قُلْنَا الْمَعْرُوْفُ فِي الْحَدِيْثِ الْاَمْرُ بِكَظْمِ الْفَمِ عِنْدَ

برای احتراز کردن از زشتی صورت گوییم مشهور در حدیث حکم است به بند کردن دهن نزد

التَّثَاؤُبِ وَالْجُشَاءِ وَالْعُطَاسِ وَدَفْعِهِ مَا اسْتَطَاعَ لِاَنَّ خِلَافَهُ يُحِبُّهُ

خمیازه و آروغ و عطسه و دفع کردن آن هر قدر که طاقت داشته باشد خلاف او دوست میدارد آنرا

الشَّيْطَانُ وَيَضْحَكُ كَمَا فِي كُتُبِ الْحَدِيْثِ وَلَمْ اَجِدْ فِي الشَّنِّ اَيِ التَّنْبَاكُو

شیطان و می خندد آنرا چنانکه در کتابهای حدیث است و نه یافتم در شن ای تنباکو

حَدِيْثًا فَاِنْ قُلْتَ قَدْ قَالَ الْمُحَرِّمُوْنَ فِيْهِ رَائِحَةٌ كَرِيْهَةٌ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ

حدیثی را پس اگر گوئی بتحقیق گفتند حرمون در آن دخان بوی بد است و بتحقیق فرموده پیغمبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ اللّٰهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ اِلَّا طَيِّبًا قُلْتُ مُسَلَّمٌ قُبْحُ

صلی الله علیه وسلم بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی کند مگر پاکیزه را گوئیم مسلم است زشتی

رَائِحَتِهِ عِنْدَ غَيْرِ شَارِبِهِ اَوْ عِنْدَكُمْ اِلَّا اَنَّهُ لَيْسَ بِاَقْبَحَ رَائِحَةً مِنَ الْكُرَّاثِ

بوی او نزد سوای نوشنده دخان یا نزد شما مگر اینکه البته او نیست زشت تر از روی بوی از گندنا

وَقَدْ سَلَفَ اَنَّهُ لَا يَقْتَضِي قُبْحُ الرَّائِحَةِ تَحْرِيْمًا وَاِنَّمَا نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ

وبتحقیق گذشت که البته او تقاضا نمی کند زشتی بوی حرمت را و جز این نیست که منع فرموده پیغمبر صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ اَكْلِ الْكُرَّاثِ عِنْدَ غِشْيَانِ الْمَسَاجِدِ لِئَلَّا يُؤْذِيَ

علیه وسلم از خوردن گندنا نزدیک آمدن مسجدها تا ایذا ندهد

بِرَائِحَتِهَا الْمَلٰئِكَةَ وَالْمُؤْمِنِيْنَ وَهٰكَذَا نَقُوْلُ لَا يَقْرَبَنَّ شَارِبُ التُّتُنِ

به بوی خود فرشته ها را و مسلمانان را و همچنان می گوییم که نزدیک نشود نوشنده تنباکو که

الَّذِيْ لَهٗ رَائِحَةٌ خَبِيْثَةٌ فِي الْمَسَاجِدِ وَالتُّنْبَاكُ فِيْهِ اَنْوَاعٌ نَوْعٌ لَا رَائِحَةَ

مراورا بوی پلید است در مسجدها و تنباکو دران چند اقسام اند قسمی ست که نیست بوی

فِيْهِ لَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ دُخُوْلُ بَيْتِ اللّٰهِ وَلَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ الْجَمَاعَاتُ وَمِنْهُ قَبِيْحُ

دران حرام نمی شود بروی داخل شدن در خانه خدا و حرام نمی شود بروی جماعتها و بعضی ازان زشت

الرَّائِحَةِ يَمْنَعُ مُسْتَعْمِلَهٗ عَنْهَا وَاَمَّا قَوْلُهٗ اِنَّ اللّٰهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ اِلَّا الطَّيِّبَ

بوست که باز داشته می شود استعمال کننده وی از جماعتها و اما قولش که بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی کند مگر پاکیزه را

فَذٰلِكَ فِيْمَا يُتَقَرَّبُ بِهٖ اِلَيْهِ وَشُرْبُ هٰذَا الدُّخَانِ لَيْسَ بِقُرْبَةٍ اِنَّمَا هُوَ

پس آن در چیزی ست که نزدیکی حاصل کرده میشود بوی بسوی خدا و نوشیدن این دود نیست نزدیکی به خدا جز این نیست که او

مُبَاحٌ اسْتِعْمَالُهٗ لِنَفْسِهٖ طَلَبًا لِرَاحَتِهَا وَاَمَّا ذِكْرُ حَدِيْثِ اِنَّ اللّٰهَ طَيِّبٌ

مباح ست استعمال او برای ذات او بجهت طلب کردن خوشی نفس وی اما ذکر کردن حدیث که البته خدا پاکیزه است

لَا يَقْبَلُ اِلَّا الطَّيِّبَ فَهُوَ وَضْعُ الْحَدِيْثِ فِيْ غَيْرِ مَحَلِّهٖ اَمَّا اَوَّلًا فَلِمَا عَرَفْتَ

قبول نمی کند مگر پاکیزه را پس آن نهادن ست مر حدیث را در غیر مقام او اما اولا پس برای آنچه شناختی که

اَنَّ هٰذَا التُّنْبَاكَ لَا يُسَمّٰى خَبِيْثًا شَرْعًا فَاِنَّهٗ اِسْمٌ لِلْمُحَرَّمِ وَلَا لُغَةً وَمَا هُوَ

بتحقیق این تنباکو نامیده نمی شود خبیث از روی شرع چه البته خبیث نام است مر محرم را و نه از روی لغت و نیست آن

اِلَّا مِثْلُ مَا لَهُ السَّبْخَةُ الَّتِيْ تَعَافُهَا الْمُتْرَفُوْنَ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ يَعْتَادُهَا

مگر مانند چیزی که مراورا ست نمکینی که مکروه می دانند آنرا توانگران و کسی که نیست عادت می کند آنرا

وَقَدْ اَكَلَ سَيِّدُ الطَّيِّبِيْنَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَدْ عَافَ اَكْلَ الضَّبِّ

و بتحقیق خورد سردار پاکیزگان صلی الله علیه و سلم و بتحقیق مکروه پنداشت خوردن گوه را

وَاَكَلَ بِحَضْرَتِهٖ مَنْ لَا يَعَافُهٗ وَاَمَّا ثَانِيًا فَاِنَّ قَوْلَهٗ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و خورد روبروی آن حضرت کسی که مکروه نه پنداشت آنرا و اما وجه دوم پس البته قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم که

لا يقبل الا طيبا ورد في سياق ما يتقرب به وشارب التتن لا يعده
قبول نمی کند مگر پاکیزه را وارد شده در سیاق چیزی که نزدیکی حاصل کرده شود بوی این نوشنده تنبا کو نمی انگارد آنرا
قربة كما عرفت واما ثالثا فالمراد من الطيب في الحديث هو الحلال فانه
عبادت چنانکه شناختی واما وجه سوم پس مقصود از طیب در حدیث آن حلال است پس بتحقیق
اخرج احمد ومسلم والترمذي وابن المنذر وابن حاتم من حديث
روایت کرد امام احمد و مسلم و ترمذی و ابن منذر و ابن حاتم از حدیث
ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ايها
ابی هریره رضی الله عنه گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ای
الناس ان الله طيب لا يقبل الا طيبا وامر المؤمنين بما امر به المرسلين
مردمان بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی کند مگر پاکیزه را و حکم کرد مسلمانان را بآنچه حکم کرد بوی پیغمبران را
فقال يا ايها الذين امنوا كلوا من الطيبات واعملوا صالحا ثم ذكر
پس فرمود ای آنانکه ایمان آوردند بخورید از پاکیزها و عمل کنید شایسته باز ذکر فرمود
الرجل يطيل سفره اشعث اغبر ومطعمه ومشربه حرام وملبسه
مردی را که دراز کرد سفر خود را در حالتیکه ژولیده موی است غبار آلوده و طعام و شرابش حرام ست و پوشاک او
حرام وغذي بالحرام يمد يده الى السماء يقول يا رب يا رب فانى
حرام ست و خورش کرده شده بحرام دراز می کند دست خود را بسوی آسمان میگوید ای پروردگار من ای پروردگار من پس کجا
يستجاب له لذلك فهذا الحديث اخبار بان الطيب هو الحلال واذا
قبول کرده شود مر او را بآن سبب پس حدیث اخبار ست بانیکه البته طیب آن حلال ست و چون
عرفت هذا الذي تتبعناه وان ادلة المحرمين غير ناهضة على مدعاهم
شناختی این را که استقرا کردیم آنرا و بتحقیق دلائل محرمین نیست قائم شونده بر مقصود شان
تبين لك ان هذا الدخان المذكور في صدر السؤال من المباحات
ظاهر شد مر ترا که بتحقیق این دخان مذکور در آغاز سوال از مباحهاست

الحلال وعرفت انه لا يليق بالعالم التقي الاستدلال باية او حديث

حلال ست وشناختی که بتحقیق سزاوار نیست بعالم پرهیزگار دلیل گرفتن بآیت یا حدیث

الا بعد تحقيق معناه وان ما يقام تحريمه لشيء او تحليله لما احل

مگر بعد ثابت کردن معنی او و بتحقیق دلیلی که ثابت کرده می شود تحریم او برای چیزی یا حلال کردن و آنرا که حلال کرده

الله مقام صعب خطر ان الله تعالى يقول ولا تقولوا لما تصف

خدا مقامی ست دشوار خوفناک چه خدای تعالی می فرماید و مگوئید مرآنچه را که بیان می کنند

السنتكم الكذب هذا حلال وهذا حرام لتفتروا على الله الكذب

زبانهای شما دروغ را این حلال ست واین حرام تا افترا کنید بر خدا دروغ را

الاية ولا تقل لي فانت الان ساع في تحليل هذه الشجرة فاني اقول

تا آخر آیت و مگو مرا پس تو اکنون کوشش کننده هستی در حلال گردانیدن این درخت پس میگویم

لست ساعيا في تحليل محرم بل ابقيت ما ابقاه الله حلالا بالاصالة

که نیستم سعی کننده در حلال کردن حرام کرده شده بلکه باقی داشتم آنرا که باقی داشته است او را خدا حلال بالاصالة

واثبت انه لم يقم المحرم على تحريمه برهانا يخرج به عن ذلك الاصل

وثابت کردم که بتحقیق قائم نکرده محرم بر تحریمش دلیلی را که بیرون آید بسبب آن دلیل ازان اصل

نعم بعد ما تقرر ان الدخان من المباحات ومن قسم الحلال البين

آری بعد آنچه که ثابت شده که بتحقیق دخان از چیزهای مباح ست و از قسم حلال ظاهر ست

فلا ينبغي للعاقل ان يستغرق اوقاته في استعماله ويذهب نفيس عمره

پس سزاوار نمی شود مر عاقل را اینکه مستغرق کند اوقات خود را در استعمال آن دخان و ببرد نفیس عمر خود را

في امتصاص دخانه ويحول بينه وبين ذكر المولى بلسانه وجعله

در مکیدن دخانش ومانع شود میان او و میان ذکر خدا بزبان او و بگردانیدن آنرا

من مهمات شانه كما هو داب مستعمليه والعاكفين عليه والباذلين

از مطالب حال خود چنانکه او عادت استعمال کنندگان اوست و ملازمت کنندگان بر دخان خرچ کنندگان

بامو الهم فيه فان ذلك ليس داب السائرين الى الله بل المؤمن

مالهای خود را دران خان بتحقیق آن نیست طریقهٔ سیر کنندگان بسوی خدا بلکه مومن

التقي يحرص على انفاق اوقاته واموالـه فيما يقربه الى مولاه ويزيده

پرهیزگار رغبت می‌کند بر خرج کردن اوقات خود و مالهای خود در آنچه نزدیک کند او را بسوی مالک او و زیاده کند

من تقواه ويتخذ من المباحات قدر ما يعينه على الطاعات فالافراط

از پرهیزگاری او و بگیرد از چیزهای مباح باندازه که مدد کند او را بر عبادتها پس زیادتی کردن

في الاشتغال بها فاعله مذموم كما ان المفرط في ترك ما حرم الله

در اشتغال بآنها فاعلش مذمت کرده شده است چنانکه بتحقیق تفریط کننده در ترک آنچه حرام کرده است خدا

ملوم وخير الامور السابقات الى الهدى وشر الامور المذمومات

ملامت کرده شده است و بهترین چیزها کشنده اند بسوی هدایت و بدترین امور مذمت کرده شده اند

المحدثات البدائع وقد كان من لنا ابتساء نبينا خير البشر صلى الله

پیدا کرده شده نوها و بتحقیق هست کسی که مر او راست اقتدای پیغمبر ما بهترین آدمیان صلی الله

عليه وسلم ينام ويقوم ويفطر ويصوم وينكح النساء كما قال ذلك

علیه وسلم می خوابد و قیام می کند و افطار می کند و روزه میدارد و نکاح می کند زنان را چنانکه فرمود آنرا

حين بلغه ان جماعة من اصحابه ارادوا ترك المنام وبعضهم ارادوا

وقتیکه رسید آن حضرت را که گروهی از اصحابش اراده کردند ترک خواب را و بعضی از اصحاب اراده کردند

مداومة الصيام وآخرين ارادوا الانقطاع عن النكاح والتبتل و

همیشگی روزه را و دیگران اراده کردند انقطاع را از نکاح و بریدگی از خلق و

لنقتصر على هذا المقدار من المقال في جواب السؤال والله نسئله

باید که اقتصار کنیم بر همین قدر از سخن در جواب سوال و خدا را سوال می کنیم او را

الثبات على ما يرتضيه من الاقوال والافعال والحمد لله رب العالمين

ثابت ماندن بر آنچه پسند کند خدا او را از قولها و فعلها و ستایش خدا راست پروردگار جهان

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا وَمَوْلٰنَا مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِيْنَ
و درود فرستد خدا بر سردار ما و مولای ما محمد و بر اولاد او و یاران او همه ها

قَدْ تَمَّتْ هٰذِهِ الرِّسَالَةُ

بتحقیق تمام شد این رساله

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ * اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ الشَّرِيْعَةُ هِدَايَتُهٗ وَالْبِدْعَةُ
ستایش مر خدا راست آنکه شریعت راه نمودن اوست و بدعت
ضَلَالَتُهٗ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنْ اَظْهَرَ اَحْسَنَ الطَّرِيْقِ وَعَلٰى
گمراه کردن اوست و رحمت کامله و سلام نازل باد بر کسیکه ظاهر نمود نیکوترین راه ها و بر
اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهِ الَّذِيْنَ هُمْ مَصَابِيْحُ الظُّلْمَةِ اَمَّا بَعْدُ فَقَدْ نَقَلْتُ هٰذِهِ
اولاد او و یاران او آنانکه اوشان چراغهای تاریکی اند اما بعد پس بتحقیق نقل کردم این
الرِّسَالَةَ مِنَ الْكُتُبِ الْمُعْتَبَرَةِ وَسَمَّيْتُهَا رَدُّ الْمُلْحِدِيْنَ بَابٌ فِیْ شُرْبِ
رساله را از کتابهای معتبر و نامیدم آن رساله را رد الملحدین این باب تا بیست در نوشیدن
الدُّخَانِ اِعْلَمُوْا اَنَّ شُرْبَ الدُّخَانِ اِسْرَافٌ وَتَبْذِيْرٌ وَعَبَثٌ وَيُسَمّٰى
دود بدانید که بتحقیق نوشیدن دود اسراف ست و تبذیر و بازیست و نامیده می شود
فَاعِلُهٗ مُسْرِفًا وَمُبَذِّرًا وَعَابِثًا فَقَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى اِنَّ الْمُسْرِفِيْنَ هُمْ اَصْحَابُ
فاعلش اسراف کننده و تبذیر کننده و بازی کننده پس فرمود خدای تعالی بتحقیق اسراف کنندگان اوشان یاران
النَّارِ وَاِنَّ الْمُبَذِّرِيْنَ كَانُوْا اِخْوَانَ الشَّيٰطِيْنِ اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنٰكُمْ
دوزخ اند و بتحقیق تبذیر کنندگان هستند برادران شیطانها آیا پس گمان کردید جز این نیست پیدا کردیم شما را
عَبَثًا وَاَنَّكُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ وَفِیْ تَفْسِيْرِ الْجَلَالَيْنِ التَّبْذِيْرُ الْاِنْفَاقُ
بی فائده و بتحقیق شما بسوی ما رجوع کرده نخواهید شد و در تفسیر جلالین ست تبذیر خرچ کردن

اسراف بالکسر بے اندازه و بے گزاف خرچ کردن سرف نفقه منه ۱۲ ص

قال الحموی فی شرح الاشباه الفرق بین التبذیر والاسراف ان التبذیر یجاوز فی موضع الحق وهو جهل بمواقع الحقوق والاسراف تجاوز فی الکمیة فهو جهل بمقادیر الحقوق ذکره صاحب الکشف ۱۲

فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللّٰهِ وَمَعْنَى الْاِسْرَافِ وَالتَّبْذِيْرِ وَاحِدٌ وَفِي الْمَعْدَنِ شَرْحِ

در غیر طاعت خدا و معنی اسراف و تبذیر یکیست و در معدن شرح

كَنْزِ الدَّقَائِقِ قَالَ الْاِمَامُ بَدْرُ الدِّيْنِ الْكُرْدَرِيُّ الْعَبْثُ الْفِعْلُ الَّذِي

کنز الدقائق ست گفت امام بدر الدین کردرے عبث فعلی ست که

فِيْهِ غَرَضٌ وَلٰكِنْ لَيْسَ بِشَرْعِيٍّ وَقَالَ الْبَغَوِيُّ تَحْتَ قَوْلِهٖ تَعَالٰى اِنَّ الَّذِيْنَ

دران غرض ست ولیکن مشروع نیست و گفت بغوی زیر قول او تعالے بتحقیق آنانکه

كَفَرُوْا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ بَيَّنَ الْكُفْرَ عَلٰى اَرْبَعَةٍ اَلْبِدْعَةُ الْمَذْمُوْمَةُ وَهَوَى النَّفْسِ

کافر شدند برابرست برا و شان بیان کرده شده بر چهار قسم بدعت قبیحه و خواهش نفس

وَاتِّبَاعُ الظُّلْمَةِ وَالْاِكْتِفَاءُ بِالْجَهْلِ اِنْتَهٰى وَتِلْكَ اَرْبَعَةٌ كَامِلَةٌ تُوْجَدُ

و پیروی کردن ظلمت و اکتفا کردن بجهالت آخر شد و آن چهار کامل یافته میشوند

فِيْهِ وَقَدْ كَتَبَ الْمَالِكِيَّةُ فِي الدِّيَارِ الْحِجَازِيَّةِ جَوَابًا عَمَّا يَتَعَلَّقُ بِالدُّخَانِ

در دخان و بتحقیق نوشتند علمای مالکیه در ملک عرب جوابے را از انچه متعلق ست به دخان

وَهُوَ اسْتِعْمَالُ الدُّخَانِ حَرَامٌ كَاَصْلِهٖ لِاَنَّ اَصْلَهُ الْخَشَبَةُ وَالنَّارُ

و او این ست که استعمال دخان حرام ست مانند اصلش چه بتحقیق اصل او چوب ست و آتش

يَكُوْنُ جُزْءًا مِنَ الْخَشَبَةِ مَمْزُوْجَةً بِاَجْزَاءٍ مِنَ النَّارِ الَّتِي يَحْرُمُ اسْتِعْمَالُهَا

برای بودن دخان جزء از چوب درحالیکه آمیزش کرده شده است از آتشے که حرام کرده شده است استعمال او

بِالنَّصِّ اِنَّ الَّذِيْنَ يَاْكُلُوْنَ اَمْوَالَ الْيَتَامٰى ظُلْمًا اِنَّمَا يَاْكُلُوْنَ فِي بُطُوْنِهِمْ

بآیت بتحقیق آنانکه مے خورند مالهای یتیمان از روی ستم جز این نیست که میخورند در شکمهای خود

نَارًا وَقَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَاْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِيْنٍ يَغْشَى النَّاسَ

آتش را و فرمود خدای بزرگ پس منتظر باش روز یکه بیارد آسمان دودی ظاهر بپوشد مردمان را

هٰذَا عَذَابٌ اَلِيْمٌ فَمَا يَاْتِي التَّعْذِيْبُ يَحْرُمُ اسْتِعْمَالُهُ فَاِنَّ الْفُقَهَاءَ قَالُوْا

این عذاب ست دردناک پس انچه بسبب او تعذیب ست حرام می شود استعمال او پس بتحقیق فقها البته

له ما وجدت هذه الاقسام الاربعة في تفسير معالم التنزيل للبغوي لعله ذكرها في غير ذلك التفسير والمذكور هناك ان الكفر على اربعة كفر انكار وكفر جحود وكفر نفاق فكفر الانكار هو ان يعرف الله بقلبه ولا يقر بلسانه ككفر ابليس وكفر الجحود هو ان يعرف بقلبه ويعترف بلسانه ولا يدين به ككفر ابي طالب واما كفر النفاق فهو ان يقر باللسان ولا يعتقد بالقلب وجميع هذه الانواع سواء في ان من لقي الله تعالى بواحد منها لا يغفر له انتهى تفضلا لمولانا الحاج المولوي تراب علي مد ظلهم

عه اي الكلام البحري ١٢

اتَّفَقُوا عَلَى وُجُوبِ الْفِرَارِ مِنْ مَحَلِّ الْعَذَابِ كَبَطْنِ مُحَسِّرٍ اسْمٌ

اتفاق کردند بر واجب شدن فرار از جاے عذاب مانند بطن محسر که نام

وَادٍ أَهْلَكَ اللهُ فِيهِ أَصْحَابَ الْفِيلِ فَإِذَا وَجَبَ الْفِرَارُ مِنْ مَحَلِّ

میدانی ست که ہلاک کرد خدا دران میدان صاحبان فیل را پس چون واجب شد گریختن از جاے

الْعَذَابِ فَوُجُوبُ الْفِرَارِ مِمَّا بِهِ الْعَذَابُ أَوْلَى قَالَ فِي مُخْتَصَرِ

عذاب پس واجب شدن فرار از انچه که بسبب او عذاب ست بہتر ست گفت در مختصر

الْإِحْيَاءِ إِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَكْرَهُ الطَّعَامَ السَّخِينَ وَيَقُولُ اللهُ

احیاء العلوم که بتحقیق آن حضرت علیه السلام بود که مکروه می داشت طعام گرم را و می فرمود که خدای

تَعَالَى لَمْ يُطْعِمْنَا نَارًا فَهٰذَا الدُّخَانُ أَوْلَى بِالتَّرْكِ فَإِنْ قِيلَ شُرْبُ الدُّخَانِ

تعالے طعام نکرد برای ما آتش را پس این دخان اولے ست به ترک پس اگر گفته شود نوشیدن دود

لِلتَّدَاوِي جَائِزٌ قُلْنَا لَا يَجُوزُ لِقَوْلِ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ مَا جَعَلَ

برای دوا جائز ست گوئیم جائز نمی شود بجہت قول ابن مسعود رضی الله عنه نه گردانید شده

شِفَاءَكُمْ فِيمَا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ قَالَ ابْنُ سِينَا لَوْلَا الدُّخَانُ

صحت شما در انچه حرام کرده شد بر شما گفت بو علی ابن سینا اگر نمی بود دود

وَالْغُبَارُ لَعَاشَ ابْنُ آدَمَ أَلْفَ عَامٍ قَالَ جَالِينُوسُ اجْتَنِبُوا ثَلَاثَةً وَعَلَيْكُمْ

و غبار هر آینه زندگی می کرد آدمی هزار سال گفت جالینوس پرہیز کنید از سه چیز و لازم گیرید بر خود ها

بِأَرْبَعَةٍ وَلَا حَاجَةَ لَكُمْ إِلَى الطَّبِيبِ اجْتَنِبُوا الدُّخَانَ وَالْغُبَارَ وَالنَّتْنَ

چهار چیز و نیست حاجت مر شما را بسوی طبیب پرہیز کنید دود را و گرد را و بدبو را

وَعَلَيْكُمْ بِالدَّسَمِ وَالْحُلْوِ وَالطِّيبِ وَالْحَمَّامِ وَذَكَرَ فِي الْقَانُونِ أَنَّ جَمِيعَ

و لازم گیرید بر خود ها چربی او شیرین را و خوشبوئی او حمام را و ذکر کرد شیخ در قانون که بتحقیق همه

أَصْنَافِ الدُّخَانِ مُجَفِّفٌ بِجَوْهَرِ الْأَرْضِ وَفِيهِ نَارِيَّةٌ يَسِيرَةٌ قَالَ بَعْضُ

اقسام دود خشک کننده ست بسبب ذات زمین و در ان آتشے ست اندک گفتند بعضے

الفضلاء فاذا كان جميع اصناف الدخان مجففا يكون هذا الدخان

فاضلان پس وقتیکه شد همه اقسام دود خشک کننده باشد این دود

مجففا للرطوبات البدنية فيؤدي الى حصول الامراض الكثيرة فلا

تجفیف کننده مر رطوبتهای بدن را پس می رساند بسوی پیدا شدن بیماریهای بسیار پس

يجوز استعماله وذكر في نصاب الاحتساب ان استعمال المضر حرام

جائز نمی باشد استعمال دخان و ذکر کرده شده در نصاب الاحتساب که البته استعمال کردن چیزی مضر حرام ست

وحرمة شرب الدخان قد ثبتت عن كثير من اكابر العصر المعتمدين في

و حرمت نوشیدن دخان بتحقیق ثابت شده از بیشتر از بزرگان زمانه که معتمد اند در

الحجاز واليمن ومصر والروم وقد الفوا في ذلك رسائل انتهى من

حجاز و یمن و مصر و روم و بتحقیق تصنیف کردند در آن رسالها را آخر شد از

تصنيف المخدوم عبد الواحد تمت

تصنیف مخدوم عبد الواحد

بسم الله الرحمن الرحيم* الحمد لله الذي انزل الشرائع والاحكام و

ستایش مر خدا راست که نازل کرد شریعتها را و حکمها را و

الصلوة على النبي الامي الذي فصل بين الحلال والحرام وعلى

رحمت کامله نازل باد بر پیغمبر امی آنکه جدا کرد میان حلال و حرام و بر

اله الذين امر الله بتمسك بهم الانام واصحابه الذين اوجب اقتداءهم

اولاد وی آنانکه حکم کرد خدا اینکه چنگ گیرد بآنها خلق و بر یاران وی آنانکه واجب کرد خدا پیروی ایشان

على الخواص والعوام وبعد فقد حصلت الرتبة الكريمة الرفيعة

بر خواص و عوام و بعد حمد و نعت پس بتحقیق رسید رتبه بزرگ

الشان في حضرة الاستاذ منتصف شهر رمضان مشعرة

مرتبه در حضرت استاد در نصف ماه رمضان خبر دهنده

له المراد به عمدة المفسرين زبدة المحدثين مولانا شاه عبد العزيز قدس سره العزيز

على سلامتكم ومستفسرة عن مسئلتين فصارت الاحبّة

بر سلامتی شما و پرسنده از دو مسئله پس گردیدند دوستان

برؤيتها مسرورة البال قريرة العينين ولما كان جناب الاستاذ

بدیدنش خوش دل خنک هر دو چشم و هرگاه بود جناب استاد

الامام الالمعي فداه فؤادي ونفسي ودوعي مشغولا في آناء الليل

امام تیز ذهن نثار باد اورا دل من وجان من وعقل من مشغول در اطراف شب

واطراف النهار بالصيام والقيام وتلاوة القرآن والاذكار وما

و اطراف روز به روزه و نماز و خواندن قرآن و ذکرها و نه

كانت المسئلتان من عويصات المسائل التي تكل في حلها آنامل

بودند هر دو مسئله از مسئلهای مشکله آنکه مانده شود در حل آنها سر انگشتان

افكار الافاضل ليتوجه اليها بذهنه الثاقب وفكره الصائب

فکرهای فاضلان تا توجه کند استاد بسوی هر دو مسئله بذهن خود که روشن ست و فکر خود که بصواب رسنده است

فاشار الي ان اكتب الجواب بحيث يميز الخطاء عن الصواب

پس اشاره کرد استاد بسوی من اینکه بنویسم جواب را بطوری که متمیز دهد خطا را از صواب

فامتثلت ما قال وشرعت كتابة الجواب خالية عن الاطالة

پس بجا آوردم آنچه فرمود و شروع کردم نوشتن جواب در حالی که خالی ست از دراز کردن

والاملال ولو لم تكن ايام الصيام وخوف نقلكم من مقام الى مقام وتشتت

و بستوه آوردن و اگر نمی بود ایام روزه و ترس رفتن شما از جائی بسوی جائی و پریشانی

البال بسبب بعض السوانح الواردة كما هي مذكورة في رقيمتكم على

دل بسبب بعضی سوانح وارده چنانکه آنها مذکور اند در رقیمه

حدة واقتراحكم بان لا يكون في الجواب اثر من الاسناد لاتيت

جدا و سوال شما باینکه نباشد در جواب اثری از دلیل گرفتن باتیت

هذا الأمر لأشبعت الكلام في نقل الروايات غاية الإشباع وأوشحته

و حدیث هر آینه سیر کردم کلام را در نقل کردن روایتها نهایت سیر کردن و مزین می کردم کلام

بالأدلة الواجبة التسليم والاتباع لكن هذا القدر يكفي لأفهام

بدلیلهاے کہ تسلیم و پیروے آنها ضروریست لیکن این قدر کفایت می کند برای فهمانیدن

الذكي المنصف ولا يقصد العاقل إفحام الغبي المتعسف فالآن

زیرکے منصف و قصد نمی کند دانا خاموش کردن غبی کج رو پس اکنون

أشرع في المقصود متوكلا على ملهم الخير والجود المسئلة

شروع می کنم در مقصود در حالی که توکل کننده ام بر الهام کننده خیر و سخاوت مسئله

الأولى قد شاع وذاع في هذه البلدان حرمة استعمال

نخستین بتحقیق مشهور شده و شهرت یافته درین شهرها حرام بودن استعمال

التنباك أكلا وسعوطا وجذبا للدخان وأهلها يجرون حد شرب

تنباکو اندرونی خوردن و در بینی بخشیدن و کشیدن مر دخان را یعنی حقه و ساکنان این شهرها جاری می کنند حد نوشیدن

الخمر على جاذبي دخانه ويحكمون بالكفر على من قال بالإباحة

شراب بر کشندگان دود تنباکو و حکم می کنند به کفر بر کسے که گفت یا باحت

في شأنه الجواب الحكم بحرمة أكل التنباك تحكم صريح إذ لا

در شان دخان جواب حکم بحرمت خوردن تنباکو تحکمی ست صریح چه ظاهر

يظهر له بعد التأمل وجه صحيح فإن قيل إنه مفتر وهو حرام في

نمی شود مر او را بعد تامل وجهی درست پس اگر گفته شود البته آن تنباکو مفتر ست و آن حرام ست در

الشريعة الغراء قلنا الحكم بإفتاره افتراء بلا امتراء فإنا ما رأينا

شریعت روشن گوییم حکم به مفتر بودن تنباکو بهتان ست بدون شبه بتحقیق ما ندیدیم

في آكليه شيئا من آثار الإفتار مع المصاحبة بهم على مر الدهور

بر خورندگانش چیزی را از اثرهای افتار باوجود مصاحبت با ایشان بر گذشتن زمانها

وَلَا اِعْصَارٍ بَلْ غَايَةُ مَا يَعْرِضُ لِمَنْ يَبْدَءُ بِاَكْلِهِ لِمَرَارَةِ طَعْمِهِ وَحِدَّةِ

وز ما تهارا بلکه نهایت آنچه عارض می شود مر کسی را که ابتدا کند بخوردن تنباکو بجهت تلخی مزه او و تیزی

رِيحِهِ وَحَرَاقَةِ جِرْمِهِ بَعْضُ الْحَالَاتِ كَالتَّهَوُّعِ وَالْغَثَيَانِ وَكَذَا

بوی او و سوزش جرم او بعضی حالها مانند تهوع و غثیان و همچنان

قَدْ يَعْرِضُ بَعْضُهَا لِمَنْ يُدَاوِمُ اِذَا اَكَلَهُ عَلَى خُلُوِّ الْمَعِدَةِ وَهٰذَا الْيَسِيرُ

بتحقیق عارض می شود بعضی حالات مر کسی را که همیشگی می کند آنرا وقتیکه بخورد آنرا بر خالی بودن معده و این نسبت

بِاِفْتَارٍ كَمَا سَيَظْهَرُ عِنْدَ بَيَانِ حَقِيقَتِهِ فَانْظُرْ فَاِنْ قِيلَ ذُكِرَ فِي كُتُبِ

افتار چنانکه نزدیک ست ظاهر میشود وقت بیان کردن حقیقت افتار پس نظار کن پس اگر گفته شود که ذکر شده در کتابهای

الطِّبِّ اَنَّهُ سَمٌّ وَاسْتِعْمَالُهُ فِي الشَّرْعِ مُحَرَّمٌ قُلْنَا سَمِّيَّتُهُ الْقِسْمِ الَّذِي

طب که بتحقیق تنباکو زهر ست و استعمال زهر در شریعت حرام ست گوییم زهر بودن قسمی که

تَعَارَفَ فِي بِلَادِنَا اَكْلُهُ غَيْرُ مُسَلَّمٍ وَاِنْ سُلِّمَتْ فَاَكْلُ السَّمِّ الْقَلِيلِ

مشهور ست در شهرهای ما خوردنش مسلم نیست و اگر تسلیم کرده شود پس خوردن زهر اندک

بِحَيْثُ يَخْرُجُ لِقِلَّتِهِ عَنِ الْمَضَرَّةِ وَيَتَرَتَّبُ عَلَيْهِ الْمَنَافِعُ الْكَثِيرَةُ

بطوری که بیرون رود بسبب قلت خود از مضرت و مترتب شود بروی منافع بیشتر

مِثْلُ اِصْلَاحِ الْهَوَاءِ وَدَفْعِ الْوَبَاءِ وَغَيْرِهِمَا كَمَا سَنَنْقُلُ عَنِ الْكُتُبِ

مانند اصلاح هوا و دفع وبا و سوای این هردو چنانکه نزدیک ست که نقل می کنیم از کتابهای

الطِّبِّيَّةِ الشَّهِيرَةِ غَيْرُ حَرَامٍ كَالزَّعْفَرَانِ فَاِنَّ الْاَطِبَّاءَ صَرَّحُوا بِاَنَّ

طب که مشهور اند نیست حرام مانند زعفران پس بتحقیق اطبا تصریح کردند باینکه

قَدْرَ ثَلٰثَةِ دَرَاهِمَ مِنْهُ قَاتِلٌ بِالتَّفْرِيحِ الْمُفْرِطِ وَجَوَازُ اَكْلِ السَّمِّ

مقدار سه درهم از زعفران کشنده است بسبب خوش کردن زیاده و جواز خوردن زهر

الْقَلِيلِ مُصَرَّحٌ فِي كُتُبِ الْفِقْهِ قَالَ فِي مَطَالِبِ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَصْحِيحِ

اندک تصریح کرده شده است در کتابهای فقه گفت در مطالب المؤمنین در فصلی

حتى لا يؤكل من غير الحيوان ناقلاً عن الاحياء واما السم اذا خرج
انچه خورده نمی شود اند سوای حیوان درحالی که ناقل ست از احیاء العلوم واما زهر چون بیرون آید
عن كونه مضرًا لقلته او تعجينه فلا يحرم واما الحكم بحرمة
از بودنش مضر بسبب قلت او یا خمیر کردن وی پس حرام نمی شود واما حکم به حرمت
سعوطه فلست اظن امكان ان ينهض عليها شبهة سخيفة
رنجش او وبینی پس نیستم که گمان کنم امکان اینکه قائم شود بران حرمت شبهه سست
فضلاً عن الحجة قوية كانت او ضعيفة فان سعوطه ليس
زیاده از قائم شدن دلیل قوی باشد یا ضعیف پس تحقیق رنجش او و بینی نیست
بمسكر ولا مفتر ولا مخدر ولا مضر وليس في النباتات سوى هذه
مسکر و نه مفتر و نیست مخدر و نه مضر و نیست در گیاه ها جز این
الامور جهة الحرمة كما لا يخفى على احد من فقهاء هذه الامة
امور سبب حرمت چنانکه پوشیده نیست بر یکی از فقهای این امت
فكيف يكون ممنوعا بل حراما مقطوعا وبالجملة فان كان لهم
پس چگونه باشد منع کرده شده بلکه حرام یقینی وحاصل سخن اینکه پس اگر باشد مر ایشان را
على هذه الدعوى تمسك فعليهم البيان وعلينا تسليمه
برین دعوے دلیلی پس لازم ست بر ایشان بیان کردن و بر ماست تسلیم آن
اورده بالبرهان واما الحكم بحرمة جذب دخانه فافصل
یاد کردنش به دلیل واما حکم بحرمت کشیدن دخانش پس تفصیل میکنم
نحو التفصيل في بيانه واقول ان اساتذتنا الكرام الذين هم
تفصیل را در بیان او و می گویم که تحقیق استادهای ما بزرگ آنانکه ایشان
من المشائخ النقشبندية العظام يرون جذب دخان التنباك
از مشائخ نقشبندیه بزرگ اند میدانند کشیدن دخان تنباکو را

فِي غَايَةِ الشَّنَاعَةِ وَيَحْكُمُوْنَ عَلَى جَاذِبِيْهِ بِأَشَدِّ الْفَظَاعَةِ لٰكِنَّ

در نهایت قباحت و حکم مے کنند بر کشنده اش بد سخت زشتے لیکن

الْكَلَامَ هٰهُنَا فِيْمَا ثَبَتَ بِالْأَدِلَّةِ الشَّرْعِيَّةِ دُوْنَ مَا ظَهَرَ بِالْوَارِدَاتِ

کلام اینجا در چیزی ست کہ ثابت شده بدلیلهای شرعی نه آنچه ظاهر شده بمعاملات

الْكَشْفِيَّةِ وَالْكَرَاهَةِ الطَّبْعِيَّةِ فَأَقُوْلُ فِيْ هٰذِهِ الْمَسْئَلَةِ تَشَتَّتَ

اہل کشف و بکراہت طبعی پس می گویم درین مسئله مختلف شدند

الْأَقْوَالُ وَتَكَثَّرَ الْقِيْلُ وَالْقَالُ فَتَفَرَّقَ النَّاسُ حِزْبًا حِزْبًا وَأَخَذَ كُلُّ

قولہا و بسیار شد گفتگو پس متفرق شدند مردمان گروه گروه و گرفت ہر یک

فِرْقَةٍ مَذْهَبًا فَقَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّهٗ حَرَامٌ بِلَا اشْتِبَاهٍ وَمَالَ بَعْضُهُمْ

فرقه مذہب را پس گفت بعضی اوشان کہ بتحقیق او حرام ست بلا شبہ و خواہش کردند بعضے اوشان

إِلٰى أَنَّهٗ حَلَالٌ بِلَا اسْتِكْرَاهٍ وَحَكَمَ بَعْضُهُمْ بِأَنَّهٗ مَكْرُوْهٌ وَالْأَظْهَرُ

بسوی آنکہ بتحقیق او حلال ست بدون کراہت و حکم کردند بعضی اوشان باینکه بتحقیق او مکروه ست و ظاہر ترین

مَا قَالُوْهُ فَمَنْ قَالَ بِحُرْمَتِهٖ تَشَبَّثَ بِالرِّوَايَاتِ الْفِقْهِيَّةِ كَمَا يُنْقَلُ

آنچه گفتند آنرا پس ہر کہ گفت بحرمت او دلیل گرفت بروایتهای فقہی چنانکہ نقل کرده میشود

عَنِ التَّاتَارْخَانِيَّةِ وَغَيْرِهَا اَلدُّخَانُ حَرَامٌ وَأَقَامَ الْأَدِلَّةَ أَيْضًا عَلٰى حُرْمَتِهٖ

از تاتارخانیه و غیر آن دخان حرام ست و قائم کرد دلیلها را نیز بر حرمت دخان

مِنْهَا أَنَّهٗ وَإِنْ سُلِّمَ عَدَمُ كَوْنِهٖ مُسْكِرًا لٰكِنْ لَا شُبْهَةَ فِيْ كَوْنِهٖ مُفَتِّرًا

بعضی ازان اوله آنست کہ بتحقیق اگرچه تسلیم کرده شود نه بودنش مسکر لیکن نیست شبہه در بودنش مفتر

وَكُلُّ مُفَتِّرٍ حَرَامٌ لِمَا وَقَعَ فِي الدُّرِّ الْمُخْتَارِ قَالَ شَيْخُنَا النَّجْمُ وَالتُّتُنُ الَّذِيْ

و ہر مفتر حرام ست بنابر آنچه واقع شده در درمختار گفت شیخ ما نجم و تنباکو آن که

حَدَثَ وَكَانَ حُدُوْثُهٗ بِدِمَشْقَ فِيْ سَنَةِ خَمْسَةَ عَشَرَ بَعْدَ الْأَلْفِ

پیدا شده و بود حدوث او در دمشق در سن یکہزار و پانزده ہجری

له أي القول بالكراهة ۱۲

له قوله النجم الغزي الشافعي ۱۲

يُحْيِي شَارِبَهُ أَنَّهُ لَا يُسْكِرُ وَإِنْ سُلِّمَ لَهُ فَإِنَّهُ مُفْتِرٌ وَهُوَ حَرَامٌ لِحَدِيثِ

مى كند نوشنده او كه تحقيق او سكر نمى آرد و اگر تسليم كرده شود مرا و را پس البته او مفتر ست و حرام ست بسبب حديث

أَحْمَدَ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا قَالَتْ نَهَى رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ

امام احمد از ام سلمه رضى الله عنها گفت منع فرمود پيغمبر خدا صلى الله

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ كُلِّ مُسْكِرٍ وَمُفْتِرٍ وَمِنْهَا أَنَّ هٰذَا الْفِعْلَ لَيْسَ

عليه و آله و سلم از هر مست كننده و سست كننده و بعضى از انها آنست كه تحقيق اين فعل نيست

فِيهِ فَائِدَةٌ دُنْيَوِيَّةٌ أَوْ دِينِيَّةٌ وَكُلُّ فِعْلٍ هٰذَا شَأْنُهُ فَهُوَ إِمَّا عَبَثٌ

در ان فائده دنيا يا دين و هر فعلى كه اين شان اوست پس او يا بى فائده است

أَوْ لَعِبٌ أَوْ لَهْوٌ وَكُلُّهَا حَرَامٌ لِأَنَّهَا لَمْ تُذْكَرْ فِي الْقُرْآنِ الْمُعَظَّمِ إِلَّا

يا بازى كردن ست و همه اينها حرام اند چرا كه تحقيق اينها ذكور نشدند در قرآن بزرگ مگر

عَلَى طَرِيقِ الذَّمِّ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَقَالَ

بر طور مذمت فرمود خداى تعالى آيا پس گمان كرديد جز اين نيست كه بيدا كرديم شمارا بى فائده و فرمود

وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلٰوةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا

و چون ندا كنيد بسوى نماز تمسخر و بازى گيرند آنرا اين بسبب آنست كه ايشان گروهى اند كه نمى

يَعْقِلُونَ وَقَالَ قَالُوا إِنَّ اللّٰهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكٰفِرِينَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا

فهمند و فرمود گويند كه تحقيق خدا حرام ساخته ست اين هر دو را بر كافران آنانكه گرفته اند

دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كُلُّ لَعِبِ ابْنِ

دين خود را بازى و لهو و فرمود پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم هر بازى پسر

آدَمَ بَاطِلٌ إِلَّا ثَلٰثَةً مُلَاعَبَةُ الرَّجُلِ مَعَ أَهْلِهِ وَتَأْدِيبُهُ لِفَرَسِهِ وَ

آدم باطل ست مگر سه بازى كردن مرد با زوجه خود و ادب دادنش مر اسپ خود را و

مُنَاضَلَتُهُ بِقَوْسِهِ وَأَيْضًا حُرْمَةُ كُلِّ لَعِبٍ مُصَرَّحَةٌ فِي كُتُبِ الْفِقْهِ

تيراندازى كردنش بكمان خود و نيز حرمت هر بازى صريح بيان كرده شده در كتابهاى فقه

كالفتاوى الحمادية ونصاب الاحتساب وغيرهما ومنها ان مطلق

مانند فتاوى حمادية و نصاب الاحتساب و سواى اين هردو و بعضى از انها اينست كه تحقيق

الدخان مضر بالانسان قال ابن سينا لولا الدخان والغبار لعاش

دخان گزند رساننده است بآدمى گفت ابن سينا اگر نمى بود دخان و غبار هرآينه زندگى ميكرد

الانسان الف عام واستعمال المضر حرام ومنها ان اصل الدخان

آدمى هزار سال و استعمال كردن مضر حرام است و بعضى از انها اينكه تحقيق اصل دود

الخشبة والنار لكونه اجزاء من الخشبة ممزوجة باجزاء من النار

چوب است و آتش بجهت بودن دخان جزها از چوب آميزش كرده شده باجزاى از آتش

فهو من حيث اجزائه النارية يحرم تناوله لقوله تعالى ان الذين

پس آن دخان بجهت اجزاى آتشى حرام ميشود استعمال او براى قول الله تعالى بتحقيق آنانكه

ياكلون اموال اليتامى ظلما انما ياكلون في بطونهم نارا فدل

ميخورند مالهاى يتيمان از روى ستم جز اين نيست كه ميخورند در شكمهاى خود آتش را پس دلالت كرد

النص على حرمة النار فيحرم الدخان الحاصل منها ومنها انه تعالى جعله

آيت بر حرمت آتش پس حرام ميشود دخان كه حاصل است از آتش و بعضى از انها اينست كه بتحقيق او تعالى گردانيد

مما يعذب به حيث قال في حق قوم يونس لما آمنوا كشفنا عنهم عذاب

از انچه كه عذاب مى كند جائى كه فرمود در حق قوم يونس چون ايمان آوردند برداشتيم از ايشان عذاب

الخزي والعذاب المكشوف عنهم كان دخانا وقال في آية اخرى فارتقب

رسوائى و عذاب دور كرده شده از قوم يونس بود دخان و فرمود در آيت ديگر پس منتظر باش

يوم تاتي السماء بدخان مبين فيكون نظم القرآن العظيم صريحا

روز يكه بيارد آسمان دودى ظاهر پس باشد نظم قرآن بزرگ صاف

في كون الدخان عذابا وما به التعذيب يحرم استعماله ومنها ان الله

در بودن دخان عذاب و آنچه بسبب او تعذيب است حرام ميشود استعمال او و بعضى از انها اينست

[...]اسراف المال الذي به قوام الانسان وهو حرام منهي عنه في

[...] نیست کہ بسبب وے قوام آدمی ست و آن اسراف حرام ست منع کرده شده از وے در

القرآن ومن ذهب الى حلية فهو ايضا تشبث بالروايات الفقهية

قرآن و کسے کہ رفت بسوی حلال بودن دخان پس او نیز دلیل گرفت بروایتهای فقهی

مثل ما قال السيد احمد بن محمد الحنفي الحموي في شرح الاشباه

مانند آنچه گفت سید احمد بن محمد حنفی حموی در شرح اشباه

والنظائر في شرح القاعدة السادسة من النوع الاول حيث قال

و نظائر در شرح قاعده ششم از نوع نخستین جائیکه گفت

الماتن والنبات المجهول سميته يعلم منه حل شرب الدخان انتهى

مصنف و گیاه کہ معلوم نیست زهر بودنش دانسته می شود ازان حلت نوشیدن دخان آخر شد

وقال هذا الذاهب في جواب روايات حرمة الدخان كما ينقل عن

و گفت این رونده ف در جواب روایتهای حرمت دخان چنانکه نقل کرده شده از

التاتارخانية وغيرها انه ليست فيها رواية عن امامنا ابي حنيفة

تاتارخانیہ و سوای آن بتحقیق نیست دران حرمت روایتی از امام ما ابوحنیفہ

لتكون حجة علينا معشر الحنفية بل هي من استنباطات المشائخ

تا باشد آن روایت الزام برما گروه حنفی بلکہ آن حرمت از استخراجات مشائخان ست

ونحن نطالبهم بالدليل المقبول عند العلماء والادلة المقامة

و ما مطالبه می کنیم اوشان را بدلیل مقبول نزد علما و دلائل قائم کرده شده

على حرمته مردودة باسرها وفصل في ردها غاية التفصيل ونحن

بر حرمتش مردود اند همه ها و تفصیل کرده در رد کردن آنها نهایت تفصیل و ما

نذكر طرفا ضروريا مخافة التطويل فقال في رد الدليل الاول

ذکر می کنیم پاره کلام ضروری برای ترس دراز شدن کلام پس گفت در رد کردن دلیل اول

قال السید ۱۲

ف بعض اطبا [...] کننده حلت شرب دخان ۱۲

إِنَّ الْمُفَتِّرَ هُوَ الَّذِي إِذَا شُرِبَ أَحْمَى الْجَسَدَ وَصَارَ فِيهِ فُتُورٌ وَهُوَ ضَعْفٌ

اینکه تحقیق مفتر آنست که چون نوشیده شود گرم کنند بدن او گردد در بدن فتور یعنی سستی

وَانْكِسَارٌ يُقَالُ أَفْتَرَ الرَّجُلُ فَهُوَ مُفْتِرٌ إِذَا ضَعُفَتْ جُفُونُهُ وَانْكَسَرَ

و شکستگی گفته می شود سست شد مرد پس او مفترست وقتیکه ضعیف شود پلکهای او و منکسر شود

طَرْفُهُ كَذَا فِي نِهَايَةِ ابْنِ الْأَثِيرِ وَمَجْمَعِ الْبِحَارِ وَشَرْحِ الْمِشْكٰوةِ لِمَوْلَانَا

طرف او چنان ست در نهایه ابن اثیر و مجمع بحار و شرح مشکوة تصنیف مولانا

عَلِيِّ الْقَارِيِّ وَبَحْرِ الْجَوَاهِرِ وَغَيْرِهَا مِنْ كُتُبِ اللُّغَةِ وَشُرُوحِ الْحَدِيثِ

علی قاری و بحر الجواهر و جز اینها از کتابهای لغت و شروح حدیث

وَحُرْمَةُ الْمُفَتِّرِ لِكَوْنِهِ مُورِثًا لِلْخَدَرِ فِي الْأَطْرَافِ مُقَدِّمَةً لِلسُّكْرِ

و حرمت مفتر بجهت بودن او ست پیدا کننده سستی را در اطراف و ابتدا براے سستی و

مُزِيلًا لِلْعَقْلِ قَالَ الشَّيْخُ جَلَالُ الدِّينِ السُّيُوطِيُّ فِي مِرْقَاةِ الصُّعُودِ

دور کننده مر عقل را گفت شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب مرقاة الصعود

إِلَى سُنَنِ أَبِي دَاوُدَ فِي شَرْحِ هٰذَا الْحَدِيثِ الْمُفَتِّرُ هُوَ شَرَابُ الْفُتُورِ

الی سنن ابی داود در شرح این حدیث مفتر آن شرابی ست که باعث سستی

وَالْخَدَرِ فِي الْأَطْرَافِ وَهُوَ مُقَدِّمَةُ السُّكْرِ نُهِيَ عَنْ شُرْبِهِ لِئَلَّا يَكُونَ

و سستی شود در دستها و پایها و او ابتدای مستی ست منع کرده شد از نوشیدنش تا نباشد

ذَرِيعَةً إِلَى السُّكْرِ وَيُحْكٰى أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْعَجَمِ قَدِمَ الْقَاهِرَةَ وَطَلَبَ

وسیله بسوی سکر و حکایت کرده می شود که تحقیق وی از عجم آمد در دار السلطنه مصر و طلب کرد

دَلِيلًا عَلٰى تَحْرِيمِ الْحَشِيشَةِ وَعَقَدَ لِذٰلِكَ مَجْلِسًا حَضَرَهُ عُلَمَاءُ

دلیلی را بر حرمت بنگ و منعقد کرد برای آن مجلسی حاضر شدند در آن مجلس علمای

مِصْرَ فَاسْتَدَلَّ الْحَافِظُ زَيْنُ الدِّينِ الْعِرَاقِيُّ بِهٰذَا الْحَدِيثِ فَأَعْجَبَ

مصر پس دلیل گرفت حافظ زین الدین عراقی باین حدیث پس خوش معلوم کرد

(حاشیه: سستی عرب میگویند ۱۲ — یعنی در دستها و پایها — فی ابتدا بحرث — ای نهی عن کل مسکر و مفتر ۱۲ — سکر الحشیشة یعنی ورق القنب نقل عن جامع القناوی — تحریم ما من قال بحلها — زندیق مبتدع — وقال نجم الدین الزاهدی انه یکفر ویباح قتله وافتاء حرمته وافتوا بالافتی به المزنی وحکم باحراقه وبتادیب بایعه وتعزیره اکلا فالان فتوی الائمة مبین علی حرمته وحلها ووقع طاقة زجرا للساعی ایزان کذا فی الدر المختار وحاشیته ۱۲)

الحاضرون انتهى وقال مولانا علي القاري في المرقاة شرح المشكوة
حاضران مجلس آخر شد وگفت مولانا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة
في شرح هذا الحديث ناقلا عن الطيبي انه قال لا يبعد ان يستدل
در شرح این حدیث در حالی که نقل کننده است از طیبی بتحقیق گفت بعید نمی شود دلیل آورده شود
به على تحريم البنج والبرشعثا ونحوهما مما يفتر ويزيل العقل لان
بحدیث بر حرمت بنگ و معجون برشعثا و مانند آن هر دو از آنچه سستی می آرد و دور می کند عقل را برای آنکه
العلة وهي ازالة العقل مطردة فيها انتهى واذا تقرر هذا فنقول لا
علت حرمت که حالی که آن دور کردن عقل است جاری شونده در آنها آخر شد و چون مقرر شد این پس می گوییم
نسلم انه مفتر فان الاطباء الكاملين والمتصدين لتحقيق خواص
مسلم نداریم اینکه دخان مفتر ست بسبب اینکه اطبای کامل و در پی شونده برای تحقیق خواص
مفردات الادوية ما ذكروا افتاره اصلا وجاذبوه ايضا ما اخبروا
مفردات ادویه ذکر نکردند سست کردن دخان را هرگز و کشندهای او نیز نه خبر دادند
بهذا ولا يظهر شيء من آثار الافتار مثل زوال العقل وغيره على جاذبيه
باین افتار وظاهر نمیشود چیزی از نشانهای افتار مانند دور شدن عقل و جز آن بر کشندهای او
قط كما يظهر على شاربي الحشيشة نعم قد يعرض لبعضهم حالة شبيهة
هرگز چنانکه ظاهر می شود بر نوشندگان بنگ آری گاهی عارض میشود مر بعض آنها را حالتی مشابه
بالغشي بسبب الجذب على خلو المعدة او حدة صنف التنباك
بغشی بسبب کشیدن بر خالی بودن معده از غذا یا بجهت تیزی قسمی از تنباکو
وجذبه بالشدة والقوة وامتداد النفس زمانا طويلا وتصاعد
و کشیدن او بزور و قوت و کشیده شدن دم زمانه دراز و بلند شدن
الدخان الى الدماغ واخذه بامه لكن الغشي غير الافتار وان سلمنا
دخان بسوی دماغ و گرفتن دخان اصل دماغ او را لیکن غشی سوای افتار ست و اگر تسلیم کنیم که

انّ الافتار قلنا حصوله مشروط بجذبه في زمان مخصوص فهو

بتحقيق معنی افتار ست کو گویم حصول آثار مشروطست به کشیدن دخان در زمانه معین و آن

وقت خلو المعدة او على كيفية مخصوصة وهي القوّة والشدّة و

وقت خالی بودن معده است یا بر کیفیت خاص و آن قوت ست و شدت و

امتداد النفس زمانا طويلا كما هو دأب بعض العوام والسوقية

کشیده شدن دم ست زمانه دراز چنانکه او عادت بعضی عوام و بازاریان ست

ههنا فيكون حراما في حقهم واما اكثر جاذبيه فلا يجذبونه على

اینجا پس می باشد حرام در حق ایشان و اما بیشتر کشندگان او پس نمی کشند آنرا بر

هذه الكيفية فلا تحصل لهم تلك الحالة قط بل لا يوجد فيهم بجذبه

این کیفیت پس حاصل نمی شود مر آنان را آن حالت هرگز بلکه یافته نمی شود در آنان بسبب کشیدن او

تغير ما فلا يحصل الافتار في حقهم فيصير كشرب المسكر غير الخمر

تغیری پس حاصل نمی شود افتار در حق اوشان پس می باشد مانند نوشیدن مسکر سوای شراب

اقل من حد السكر وهو ليس بحرام كما هو مصرح في عامة كتب الفقه

که اندک ست از مرتبه سکر و او نیست حرام چنانکه تصریح کرده شده است در بیشتر کتابهای فقه

فلا يكون جذب دخان التنباك حراما في حق عامة جاذبيه بل في حق

پس نمی باشد کشیدن دود تنباکو حرام در حق بیشتر کشندهای او بلکه در حق

بعضهم بسوء المباشرة بجذبه فان قيل ان مداومة جذبه مكدّر

بعض اوشان بسبب بدی مباشرت به کشیدن او پس اگر گفته شود که بتحقیق همیشگی کشیدن دخان تیره کننده است

للحواس فيكون حراما اقول هذا خلاف التجربة والمشاهدة فانا

مر حواس را پس می باشد حرام گوئیم این خلاف تجربه و مشاهده است پس بتحقیق ما

لا نشاهد في حواس المداومين بجذبه وغيرهم فرقا ولا في حواسهم

نمی بینیم در حواس همیشگی کنندگان به کشیدن آن و جز آنان فرق و نه در حواس آنان

إلى الاعتياد بجذبه وبعد الاعتياد به تفاوت وإن سلم كونه

پیش از عادت گرفتن بکشیدن او وبعد عادت گرفتن بوی فرقی و اگر تسلیم کرده شود بودنش

مكدرا للحواس فلا نسلم حرمته لأن الأطباء صرحوا بأن مداومة

مکدر برای حواس پس تسلیم نداریم حرمت او را چرا که اطبا تصریح کردند باینکه همیشگی

الزعفران أيضا مكدر الحواس كما في تحفة المؤمنين وغيره ولم

استعمال زعفران نیز تیره کننده حواس ست چنانکه در تحفة المؤمنین ست و جزآن و

يصرح أحد من العلماء بحرمة أكله أصلا وقال في رد الدليل الثاني

تصریح نکردند یکی از علما بحرمت خوردن زعفران هرگز و گفت در رد کردن دلیل دوم

إنا لا نسلم أنه ليس في جذبه فائدة دنيوية بل فيه فوائد جمة و

بتحقیق ما تسلیم نمی کنیم اینکه بتحقیق نیست در کشیدن او فائده دنیا بلکه دران بسیار فوائد اند و

منافع مهمة منها دافع للوباء ومصلح للهواء ومنق للرطوبات

منافع مقصود اند بعضی ازانهاست که دفع کننده است مر وبا را و اصلاح کننده است مر هوا را و پاک کننده ست مر رطوبتهای

الدماغية ومانع لوجع الأسنان الرطوبي والربو البلغمي ومجرب

دماغ را و مانع ست مر درد دندان را که بسبب رطوبت باشد و برآمدگی بو بلغمی و مجرب ست

لتحليل رياح المعدة ودافع لوجعها الريحي إلى غير ذلك من المنافع

برای تحلیل کردن ریاح معده و دافع برای درد معده که بسبب ریح باشد جزآن از نفعهای

الكثيرة كما فصلها صاحب تحفة المؤمنين وغيره من الأطباء

کثیر چنانکه تفصیل کرده است آنها را صاحب تحفة المؤمنین و جزاو از اطبای

المتقنين فإذا كانت فيه أمثال هذه الفوائد فكيف يعد عبثا

کامل پس وقتیکه باشد در دخان مانندهای این فوائد پس چگونه شمار کرده شود عبث

أو لعبا أو لهوا وإن سلمنا كونه من الأشياء الثلثة المذكورة فلا

یا بازی یا غفلت و اگر تسلیم کنیم بودنش از اشیای سه گانه مذکور پس

نسلم ان كلها حرام على الاطلاق بل الحق فيها التفصيل بان

تسلیم نمی کنیم اینکه بتحقیق همه آنها حرام اند مطلقا بلکه حق در آنها تفصیل است بانیکه بتحقیق

بعض اللعب مما استحسنه الشارع فلا يبعد ان يكون مندوبا

بعضی لعب از چیزیست که نیکو شمرده است آنرا شارع پس دور نشود اینکه باشد مستحب

مثل السباحة في حق الرجال والمغزل في حق المرأة قال النبي

مانند شناوری در حق مردان و چرخه در حق زن فرمود پیغمبر

صلى الله عليه وسلم خير لهو المؤمن السباحة وخير لهو المرأة المغزل

صلی الله علیه وسلم بهتر بازی مومن شناوری است و بهتر بازی زن چرخه است

كذا في الجامع الصغير للشيخ السيوطي رحمه الله وبعضه مباح

چنانست در جامع صغیر تصنیف شیخ سیوطی رحمه الله و بعضی ازان مباح است

مثل لعب الشبان بالبطيخ ايام الصيف بان يضرب بعضهم بعضا

مانند بازی جوانان به خربزه در روزهای گرما باینطور که بزنند بعضی از آنها بعضی را

كما صرح به صاحب الحمادية في كتاب الاستحسان ومنها

چنانکه تصریح کرده است بوی صاحب فتاوی حمادی در کتاب الاستحسان و ازان

بعضه مكروه كاللعب بالشطرنج من غير قمار عند البعض وبعضه

بعض او مکروه است مانند بازی بشطرنج بدون قمار نزد بعض و بعض او

حرام كلعبه بقمار قال في خزانة الروايات في باب المسائل المنثورة

حرام است مانند بازی شطرنج بقمار گفت در خزانة الروایات در باب مسائل منثوره

ناقلا عن الكافي ويكره اللعب بالشطرنج والنرد واربعة عشر

درحالی که نقل کننده است از کافی و مکروه است بازی به شطرنج و نرد و اربعة عشر

وكل لهو وان قامر بها فهي حرام بالاجماع لان الميسر انتهى وقال

و هر بازی و اگر قمار کنند با آنها پس او حرام است بالاتفاق چه او بتحقیق میسر است آخر شد و گفت

وفي تكملة مجمع البحار الاصطياد مباح للاكتساب والحاجة
در تكمله مجمع البحار شكار كردن مباح ست براے حاصل كردن واحتياج و
والانتفاع بالاكل ومكروه للهو وقيل مباح وحرام لغيرها انتهى
نفع گرفتن بخوردن و مكروه است براى بازى وبعضى گويند مباح ست وحرام ست براے غير اينها آخر شد
وما استدل بالآيات على كون العبث واللهو واللعب حراما فغير
وانچه دليل آورده شد بآيتها بر بودن عبث و لهو و لعب حرام پس نيست
صحيح لان المذكور على سبيل الذم فيها العبث بالنسبة الى
صحيح چه تحقيق مذكور بر طريق مذمت در آيتها عبث ست بنسبت بسوے
الله تعالى واتخاذ الصلوة والدين لعبا ولهوا ولا يخفى على متبع
خداى تعالى وگرفتن نماز را و دين را بازے و بازى و پوشيده نيست بر پيروان
الشريعة البيضاء بل على احد من العقلاء ان كثيرا من الافعال
شريعت روشن بلكه بر يكے از عاقلان اينكه بيشتر از فعلهاے
المباحة لنا بل الواجبة علينا كالاكل والشرب والنكاح يكون
مباح براى ما بلكه واجب بر ما مانند خوردن ونوشيدن ونكاح مى باشد
بالنسبة الى الله تعالى مذموما ونقصا عظيما وكذا اخذ ما ليس محل
بنسبت بسوى خداى تعالى نكوهيده شده ونقصان بزرگ وهمچنان گرفتن انچه نيست جاى
اللهو واللعب كالصلوة والدين لهوا ولعبا مذموم لوضع الشيء
لهو و لعب مانند نماز و دين لهو و لعب نكوهيده شده ست جهت نهادن چيزى
في غير موضعه فلا دلالة لها على حرمة نفس العبث واللهو بالنسبة
در غير مقام او پس نيست دلالت مر آيات را بر حرمت ذات عبث و لهو بنسبت
الينا وكذا ما استدل بالحديث لان معنى بطل ذهب ضياعا
بسوى ما و همچنان انچه دليل آورده شده بحديث چه تحقيق معنے بطل آنست كه رفت اند ضائع شد

كما في القاموس فيكون الباطل الذاهب ضياعا ويكون معنى

چنانكه در قاموس ست پس مى باشد باطل رونده از روى ضايع شدن ومى

الحديث كل لهو ابن ادم ضائع لا ثمرة له في الدنيا والاخرة ا

حديث هر بازى ابن آدم ضايع ست نيست ثمر مراو را در دنيا و آخرت

ثلثة فان لا ثمرة فيها وان كانت صورتها صورة اللهو فهو

سه پس بتحقيق مراو را ثمرست در آنها اگرچه هست صورت آنها صورت بازى پس آن

يدل على حرمة اللهو قطعا بل يحتمل ان يكون مباحا وان يكو

دلالت نمى كند بر حرام بودن بازى يقينا بلكه احتمال مى دارد كه باشد مباح واينكه باش

مكروها وان يكون حراما ولا استدلال مع قيام الاحتمال ف

مكروه واينكه باشد حرام ونيست دليل گرفتن باوجود قائم بودن احتمال مخا

في رد الدليل الثالث سلمنا ان عامة الادخنة الحاصلة من الخ

در رد كردن دليل سوم تسليم كرديم كه بتحقيق بيشتر دخانهاى كه حاصل مى شوند از چوبه

المبتذلة والقذرات وامثالهما مضرة بالانسان لكن لا نسلم ا

خوار و پليديها ومانند آن هردو مضرست بمردم ليكن تسليم نمى كنيم

دخان هذا النبات ايضا مضرة مضرة محضة او غالبة على الن

دود اين گياه نيز مضرت او مضرت صرف ست يا غالب ست بر

كيف والاطباء مصرحون بفوائد العظيمة ومنافع العميمة كما

چگونه در حاليكه اطبا تصريح كننده اند بفائد هاى بزرگ او و نفعهاى بسيار او چنانكه

انفا نبذ منها واذا كانت منفعته غالبة على مضرته او مساوية

اكنون پاره از انها و چون باشد نفع او غالب بر مضرت وى يا برابر

فلا يكون حراما لان عامة الادوية هكذا وقال في رد الدليل

پس نباشد حرام چراكه بتحقيق اكثر ادويه همچنان اند وگفت در رد كردن دليل

الرابع ان سوق الآية لحرمة اكل اموال اليتمى للوعيد على

چهارم اینکه بتحقیق روانگی آیت برای حرمت خوردن اموال یتیمان ست بجهت ترسانیدن بر

آكليها بالنار الموقدة التي تطلع على احشائهم ولا دلالة لها على

خورندگان آنها با آتش افروخته شده آنکه غالب شود بر درونهای آنان و نیست دلالت مر آیت را بر

حرمة النار اصلا لا يقال دلالتها عليها لكونها آلة للتعذيب لانا

حرمت آتش هرگز گفته نمیشود که دلالت آیت بر حرمت بجهت بودن آتش ست آله برای عذاب کردن بجهت آنکه

نقول فح يرجع هذا الدليل الى الدليل الذي يذكر بعده وستسمع

میگوئیم که پس اینوقت رجوع می کند این دلیل سوی دلیلی که مذکور میشود بعد آن و نزدیک ست که

رده وان سلمنا حرمة النار فنقول الحرام هي النار المحرقة الباقية

رد آنرا و اگر تسلیم کنیم حرمت آتش را پس میگوئیم که حرام آن آتش ست سوزنده باقی

على صرافتها اللحاق لها بالسم واما النار التي تصغرت اجزاؤها و

بر صرف حقیقت خود بجهت لاحق کردن آن بزهر و اما آتشی که خرد شده اجزای او و

امتزجت بالاجزاء النباتية وتركبت تركيبا ناقصا واندفعت

آمیزش یافتند با اجزای گیاه و مرکب شدند ترکیب ناقص و دفع شد

مضرة الاحراق عنها وحدثت فيها منافع جمة فحرمتها غير مسلمة

مضرت سوزانیدن ازان آتش و پیدا شد دران آتش نفعهای بسیار پس حرمت آن مسلم نیست

قال في رد الدليل الخامس ان الحكم بحرمة كل ما كان آلة للتعذيب

گفت در رد کردن دلیل پنجم که بتحقیق حکم بحرمت هر انچه باشد سبب برای تعذیب

معيب عند كل لبيب فانه سلط الهواء على قوم عاد وارسل

عیب ست نزد هر دانا پس بتحقیق گماشته شد هوا بر قوم عاد و فرستاده شد

على امة موسى جماعة الجراد وعذب قوم نوح بالماء ولا يتصور

بر امت موسی جماعت ملخ و عذاب کرده شد قوم نوح بآب و متصور نمیشود

عن احد ان يحكم بحرمة هذه الاشياء وقال في رد الدليل

از کسے حکم کردن بحرمت این چیزها وگفت در رد کردن دلیل

السادس ان صرف المال القليل لجلب المنافع الكثيرة الخطيرة

ششم که تحقیق خرج کردن مال اندک برای کشیدن منافع کثیر بزرگ

التي عمدتها اصلاح فساد الهواء الذي له دخل عظيم في حفظ

آنکه عمدۀ منافع اصلاح فساد هواست که مراورا دخلےست عظیم در نگاهداشتن

الصحة التي يعتني بها الشرع والعقل غاية الاعتناء ليس باسراف

تندرستے که اهتمام می‌کند بآن صحت شرع وعقل نهایت اهتمام نیست اسراف

عند العقلاء وبعد رد ادلة الحرمة اقام هذا الذاهب حججا كثيرة

نزد عاقلان وبعد رد کردن دلیلهای حرمت قائم کرد این رونده حجتهای کثیر

على حله منها ان الاصل في الاشياء الاباحة عند مشائخنا

بر حلت دخان بعضی ازان حجج آنست که بتحقیق اصل در اشیا اباحت ست نزد مشائخ ما

الحنفية كما صرح به اهل الثبت والتحقيق من اصحابنا قال الامام

حنفیه چنانکه تصریح کردند بوی صاحبان دلیل وتحقیق از یاران ما گفت امام

كمال الدين بن الهمام في الفصل الثاني من الباب الاول من المقالة

کمال الدین بن همام در فصل دوم از باب نخستین از مقاله

الثانية من التحرير والمختار ان الاصل الاباحة عند جمهور الحنفية

دوم از تحریر الاصول ومختار آنست که بتحقیق اصل اباحت ست نزد جمهور حنفیه

والشافعية ولقد استبعد فخر الاسلام قال لا نقول بهذا فان

و شافعیه والبته بعید شمرد فخر الاسلام گفت نمی‌گوییم باین بتحقیق

الناس لم يتركوا سدى في شيء من الزمان وانما هذا بناء على زعم

مردمان گذاشته نشدند مهمل در چیزی از زمانه وجز این نیست که این معنی مبنی بر زمانه

سله ای الذاهب الی حله ۱۲

سله ای کون الاباحة اصلا فی الاشیاء ۱۲

سله ای یکون الاباحة اصلا فی الوضع ۱۲ تفسیر احمدی

سله ولو کان الاباحة اصلا لما کانوا مهملین غیر مکلفین ۱۲ تفسیر احمدی

سله ای کون البیع اصلا والحرمة ناسخا بناء علی زمان الفترة بین عیسی ومحمد علیهما السلام قبل ان بعث فانه کان الاباحة اصلا ثم بعث نبینا علیه السلام یبین الاشیاء المحرمة وبقی ما سواها علی الاباحة ۱۲ تفسیر احمدی

الْفَتْرَةِ لِاخْتِلَافِ الشَّرَائِعِ وَوُقُوعِ التَّحْرِيفَاتِ فَلَمْ يَبْقَ الْاِعْتِمَادُ وَ

فترت بجهت اختلاف شریعتها و واقع شدن تحریفات پس باقی نماند اعتماد و

الْوُثُوقُ عَلَىٰ شَيْءٍ مِنَ الشَّرَائِعِ فَظَهَرَتِ الْإِبَاحَةُ بِمَعْنَىٰ عَدَمِ الْعِقَابِ

استواری بهیچ چیزی از شریعتها پس ظاهر شد اباحت بمعنی عقاب نکردن

عَلَى الْإِتْيَانِ بِمَا لَمْ يُوجَدْ لَهُ مُحَرِّمٌ وَلَا مُبِيحٌ وَحَاصِلُهُ تَقْيِيدُهُ ذٰلِكَ

بسه آوردن بآنچه یافته نشد مراورا حرام کننده و نه مباح کننده و حاصلش مقید کردن اوست آن

بِزَمَانِ عَدَمِ الْوُثُوقِ انْتَهَىٰ وَهٰكَذَا نَقَلَ السَّيِّدُ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ

بوقت عدم اعتماد آخر شد وهمچنان نقل کرد سید احمد بن محمد

الْحَمَوِيُّ فِي شَرْحِ الْأَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ فِي شَرْحِ الْقَاعِدَةِ الْأَصْلُ فِي الْأَشْيَاءِ

حموی در شرح اشباه و نظائر در شرح قاعده اصل در اشیا

الْإِبَاحَةُ عَنْ بَعْضِ تَعْلِيقَاتِ الْعَلَّامَةِ قَاسِمِ بْنِ قُطْلُوبُغَا وَقَالَ بَعْدَ

اباحت ست از بعضی تعلیقات علامه قاسم بن قطلوبغا و گفت حموی بعد

النَّقْلِ وَدَلِيلُ هٰذَا الْقَوْلِ قَوْلُهُ تَعَالَىٰ خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا

نقل و دلیل این قول قول او تعالی ست پیدا کرد برای شما آنچه در زمین ست همه

أَخْبَرَنَا بِأَنَّهُ خَلَقَهُ لَنَا عَلَىٰ وَجْهِ الْمِنَّةِ عَلَيْنَا وَأَبْلَغُ وُجُوهِ الْمِنَّةِ

خبر داد خدای تعالی مارا بانکه پیدا کرد آنرا برای ما بطریق احسان بر ما و کاملترین وجوه احسان

إِطْلَاقُ الْاِنْتِفَاعِ فَتَثْبُتُ الْإِبَاحَةُ انْتَهَتْ عِبَارَةُ الْحَمَوِيِّ وَفِي

مباح کردن نفع ست پس ثابت شد اباحت تمام شد عبارت حموی و در

الْأَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ نَقْلًا عَنِ الْهِدَايَةِ مِنْ فَصْلِ الْحِدَادِ أَنَّ الْإِبَاحَةَ

اشباه و نظائر ست نقل از هدایه از فصل حداد بتحقیق اباحت

أَصْلٌ انْتَهَىٰ وَفِي فَتَاوَىٰ قَاضِي خَانْ فِي أَوَائِلِ كِتَابِ الْاِسْتِحْسَانِ الْأَصْلُ

اصل ست تمام شد و در فتاوی قاضی خان ست در ابتدای کتاب الاستحسان اصل

فِي الأَشْيَاءِ الإِبَاحَةُ انْتَهَى فَبِنَاءً عَلَى هٰذَا يَحِلُّ جَذْبُ دُخَانِ التَّنْبَاكِ

در اشیا اباحت ست آخر شد سخن ابن عابدین پس بنا برین حلال میشود کشیدن دخان تنباکو

وَمِنْهَا أَنَّهُ دَوَاءٌ لِأَكْثَرِ الأَمْرَاضِ اللَّاحِقَةِ لِعَامَّةِ أَهْلِ هٰذِهِ البِلَادِ وَلِإِصْلَاحِ

و بعضی از انها اینکه تحقیق دخان دواست برای اکثر بیماریها که لاحق می شوند برای اکثر ساکنان این شهرها و برای اصلاح

فَسَادِ الهَوَاءِ دَخْلٌ عَظِيمٌ فِي حِفْظِ صِحَّةِ الأَجْسَادِ فَيَجُوزُ تَنَاوُلُهُ وَيُبَاحُ

فساد هوا را دخلی ست بزرگ در نگاه داشتن صحت بدنها پس جائز ست خوردنش و مباح میشود

اسْتِعْمَالُهُ وَمِنْهَا أَنَّ سَبَبَ الحُرْمَةِ فِي النَّبَاتَاتِ إِمَّا السُّمِّيَّةُ وَإِمَّا السُّكْرُ

استعمال او و بعضی از انها اینکه تحقیق سبب حرمت در گیاهها یا زهر ست و یا سکر

وَإِمَّا الإِفْتَارُ وَالكُلُّ مَفْقُودٌ فِيهِ كَمَا ظَهَرَ مِمَّا مَرَّ فَيَكُونُ مُبَاحًا وَ

و یا سست کردن و همه ها گم هستند در دخان چنانکه ظاهر شد از انچه گذشت پس می باشد مباح و

مِنْهَا أَنَّهُ مِنَ القَوَاعِدِ المُقَرَّرَةِ المَشْهُورَةِ فِي الفِقْهِ أَنَّ عُمُومَ البَلْوَى

بعضی از انها انست که از قواعد مقررهٔ مشهوره در فقه ست که تحقیق عموم بلوے

مِنْ أَسْبَابِ التَّخْفِيفِ لِمَا قَالَ صَاحِبُ الأَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ فِي بَيَانِ

از اسباب تخفیف ست برای انچه گفت صاحب الاشباه و نظائر در بیان

أَسْبَابِ التَّخْفِيفِ السَّادِسُ العُسْرُ وَعُمُومُ البَلْوَى كَالصَّلٰوةِ مَعَ

اسباب تخفیف ششم دشواری ست و عموم بلوے مانند نماز با

النَّجَاسَةِ المَعْفُوِّ عَنْهَا كَمَا دُونَ رُبُعِ الثَّوْبِ مِنَ المُخَفَّفَةِ وَقَدْرِ

نجاست که عفو کرده شد از ان مانند کمتر از چهارم جامه از نجاست خفیفه و اندازهٔ

الدِّرْهَمِ مِنَ المُغَلَّظَةِ وَدَمِ البَرَاغِيثِ وَالبَقِّ فِي الثَّوْبِ وَإِنْ كَثُرَ وَبَوْلٍ

یک درهم از نجاست غلیظه و خون برغوثها و پشه در جامه اگرچه بیشتر باشد و بول

تَرَشَّشَ عَلَى الثَّوْبِ قَدْرَ رُؤُوسِ الإِبَرِ وَطِينِ الشَّوَارِعِ وَبَوْلِ سِنَّوْرٍ فِي

که پاشیده شود بر جامه بقدر سرها سوزن و گل راه و بول گربه در

غَيْرِ أَوَانِي الْمَاءِ وَعَلَيْهِ الْفَتْوَى وَغُبَارُ السِّرْقِينِ وَقَلِيلُ الدُّخَانِ

سوای ظروف آب و برین ست فتوے و غبار سرگین و اندکے دود

النَّجِسِ انْتَهَى وَلَمَّا صَارَ فِي جَذْبِ دُخَانِ التَّنْبَاكِ عُمُومُ الْبَلْوَى

ناپاک تمام شد و هرگاه شد در کشیدن دخان تنباکو عموم بلوے

لَزِمَ التَّخْفِيفُ وَالْفَتْوَى عَلَى إِبَاحَتِهِ وَأَمَّا الْمُحَقِّقُونَ الْقَائِلُونَ

لازم شد تخفیف و فتوی بر اباحت او و اما محققون که قائل اند

بِكَرَاهَتِهِ تَنْزِيهًا فَهُمْ أَيْضًا تَشَبَّثُوا بِالرِّوَايَاتِ الْفِقْهِيَّةِ مِثْلُ

بکراهت تنزیهی دخان پس آنان نیز دلیل گرفتند بروایتهاے فقهی مانند

مَا قَالَ صَاحِبُ الدُّرِّ الْمُخْتَارِ بَعْدَ ذِكْرِ رِوَايَةِ التَّحْرِيمِ الْمَنْقُولَةِ

انچه گفت صاحب در مختار بعد ذکر کردن روایت حرمت که نقل کرده شد

سَابِقًا فِي أَثْنَاءِ الدَّلِيلِ الْأَوَّلِ مِنْ أَدِلَّةِ الْمُحَرِّمِينَ قَدْ كَرِهَهَا أَيِ

سابق در اثنای دلیل اول از ادلهٔ محرمین تحقیق مکروه کرد

التُّتْنَ شَيْخُنَا الْعِمَادِيُّ فِي هَدِيَّتِهِ إِلْحَاقًا لَهُ بِالثُّومِ وَالْبَصَلِ

تنباکو را شیخ ما عمادے در کتاب هدیه برای لاحق کردن مراورا بسیر و پیاز

بِالْأَوْلَى فَتَدَبَّرْ انْتَهَى وَيَدُلُّ مُقَابَلَتُهُ لِرِوَايَةِ التَّحْرِيمِ وَإِلْحَاقُ

بطریق اولی پس تامل کن آخر شد و دلالت می کند مقابله او برای روایت تحریم و لاحق کردن

التُّتْنِ بِالثُّومِ وَالْبَصَلِ عَلَى أَنَّ كَرَاهَتَهُ تَنْزِيهِيَّةٌ كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى

تنباکو بسیر و پیاز بر اینکه تحقیق کراهت او تنزیهی ست چنانکه پوشیده نیست بر

أُولِي النُّهَى وَأَقَامُوا الْأَدِلَّةَ أَيْضًا عَلَى كَرَاهَتِهِ مِنْهَا أَنَّ نَبِيَّنَا الطَّاهِرَ

عاقلان و قائم کردند دلائل را نیز بر کراهت او و بعضی از انها آنست که پیغمبر ما پاک

الْمُطَهِّرَ أَمَرَنَا بِتَطْهِيرِ الْأَفْوَاهِ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طَيِّبُوا

پاک کننده حکم کرد ما را بپاک کردن دهنها فرمود صلی الله علیه وسلم پاکیزه کنید

این مبنی ست برانکه دود نجاست نجس ست لیکن معتمد و مختار خلاف اوست کما نص علیه الحموی کما سی فی شرح الاشباه ۱۲ لاستاذنا العلام المولوی تراب علی مد الله ظله

افواهكم فان افواهكم طرق القرآن وفي رواية البيهقي

دهنهاے خودرا پس بتحقیق دهنهای شمارا هها قرآن ست و در روایت بیهقی ست

طيبوا افواهكم بالسواك فانها طرق القرآن كذا ذكره الشيخ

پاکیزه کنید دهنهاے خودرا بمسواک پس بتحقیق دهنهارا هها قرآن ست همچنان ذکر کرد آنرا شیخ

السيوطي في الجامع الصغير ونهى اكل الثوم والبصل النيء

سیوطے در جامع صغیر و منع فرمود خوردن سیر و پیاز خام را

عن تقرب مسجده وحرم العسل على نفسه لما اخبرته الازواج

از نزدیک شدن مسجد آن حضرت و حرام کردند آن حضرت شهد را بر ذات خود هرگاه که خبر دادند آن حضرت را ازواج

الطاهرات انه يوجد من فيك ريح المغافير كما ذكره المفسرون

مطهرات اینکه یافته می شود از دهن شما بوے صمغها چنانکه ذکر کردند آنرا مفسرون

مفصلا في شان نزول كريمة يا ايها النبي لم تحرم ما احل الله

مفصل در شان نزول آیت کریمه ای پیغمبر چرا حرام میکنی آنچه حلال کرده است

لك وعامة مجاذبيه يوجد من افواههم في اكثر الاوقات رائحة

مر ترا و اکثر کشنده دخان یافته میشود از دهنهاے اوشان در بیشتر اوقات بوے

كريهة فيكون مكروها ومنها ان المشتغلين بجذبه يخرج

بد پس می باشد مکروه و بعضی از انها اینکه بتحقیق شغل کنندگان بکشیدن دخان بیرون می آید

الدخان من انوفهم وافواههم وفيه تشبيه باهل النار وبانه

دخان از بینی های اوشان و دهنهای اوشان و درین تشبیه ست به دوزخیان و بکسانی

يهلكون في اخر الزمان من الاشرار لما جاء في حديث انه يكون

هلاک شوند در آخر زمانه از بدها بنا بر آنچه آمده است در حدیث که بتحقیق باشد

في اخر الزمان دخان يملا الارض يقيم على الناس اربعين يوما

در آخر زمانه دود که پر کند زمین را بر پاکند بر مردمان چهل روز

أما المؤمن فيصيب كهيأة الزكام وأما الكافر فيخرج من منخريه و

اما مومن پس برسد او را مانند صورت زکام و اما کافر پس بیرون آید از هر دو سوراخ بینی او

أذنيه وعينيه والتشبيه بأهل النار والكفار مكروه في الحمادية

و از هر دو گوش او و هر دو چشم او و تشبیه بدوزخیان و کفار مکروه است در حمادیه نقل است

من الصيرفي ذكر في السير الكبير لا بأس للرجل أن يحلق وسط

از صیرفی ذکر کرده شده در سیر کبیر باکی نیست برای مرد اینکه بتراشد میانه

رأسه ويرسل شعره من غير أن يفتله فإن فتله فهو مكروه لأنه

سر خود را و فرو هشته کند موی خود را بدون بافتن او پس اگر بافت آنرا پس آن مکروه است چه بتحقیق

يصير مشابها بالكفرة انتهى وقد ذكره جمع من العلماء التختم بالحديد

میگردد مشابه بکفار آخر شد و بتحقیق مکروه دانسته‌اند جماعتی از علما ساختن انگشتری با آهن

والنحاس بما ثبت في الحديث أنهما حلية أهل النار فيكون جانب

و مس بنابر آنچه ثابت شده در حدیث که بتحقیق آن هر دو زیور دوزخیان است پس باشد شدن

دخان التنباك مكروها ومنها أن النبي صلى الله عليه وسلم كان

دود تنباکو مکروه و بعضی از آنها آنست که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود

يكره الطعام السخين ويقول إن الله تعالى لم يطعمنا نارا ولما كان

که مکروه میداشت طعام گرم را و می فرمود که بتحقیق خدای تعالی طعام نداد ما را از آتش هرگاه بود که

النبي صلى الله عليه وسلم يكره الطعام السخين لأثر النار أي الحرارة

پیغمبر صلی الله علیه وسلم مکروه میداشت طعام گرم را بجهت اثر آتش یعنی گرمی

فهذا الدخان لاختلاطه بالأجزاء النارية حقيقة أولى بالكراهة

پس این دخان بجهت آمیزش او باجزای آتش حقیقة سزاوار است بکراهت

ولما كانت أدلة الحرمة ليست بشيء وأدلة الحل أيضا لا يخلو

و هرگاه بود دلیلهای حرمت نا چیز و دلیلهای حلت نیز خالی نبود

عن شيء وكانت دلائل الكراهة ظاهرة لا يصادمها شيء من

از خلل و بودن دلائل کراهت روشن آشکارا دفع نمی کرد آنها را چیزی از

قواعد الملة الحنيفية الطاهرة مالت مشائخنا اليها والعلم الحقيقي

قاعده های دین حنفی پاک رغبت کردند مشائخ ما بسوے کراهت و علم حقیقی

عند الله تبارك وتعالى هذا تمام الكلام في جذب دخان التنباك

نزد خدای تبارک و تعالی است این آخر کلام است در کشیدن دخان تنباکو

ذكرناه في غاية الايجاز مع بيان الاختلافات لما فيه من

ذکر کردیم او را در نهایت اختصار با بیان کردن اختلافهائی که واقع اند در آن از

الحرمة والكراهة والجواز واما الحكم بضرب حد شرب الخمر

حرمت و کراهت و اباحت و اما حکم بزدن حد نوشیدن شراب

على جاذبي دخان التنباك فتعد ظاهر لا يصدر الا من السفاك

بر کشندگان دخان تنباکو پس ظلمی است ظاهر صادر نمی شود مگر از خونریز

ومردود بوجهين وجيهين الاول انه ليس في دخانه شائبة من

و مردود است بدو وجه لطیف وجه اول آنکه بتحقیق نیست در دخانش بوے از

الافتار فضلا عن الاسكار فلم يستحق جاذبه حد الخمر والثاني انه

سست کردن زیاده از مست کردن پس سزاوار نیست کشنده دخان حد شراب را و وجه دوم آنکه

لو فرض كونه مسكرا فليس شرب كل مسكر موجبا للحد فان في خزانة

بتحقیق اگر فرض کرده شود بودن دخان مست کننده پس نیست نوشیدن هر مسکر واجب کننده مر حد را گفت در خزانة

الروايات ناقلا عن السراجية لو سكر من نبيذ العسل ونحو ذلك

الروايات درحالیکه ناقل است از فتاوی سراجیه اگر مست شد از نبیذ شهد و مانند آن .

او من البنج لم يحد انتهى بل ما يكون بحيث لا يعرف شاربه شيئا

یا از بنگ حد کرده نشود آخر شد بلکه آنچه باشد بمرتبه که نشناسد نوشنده او چیزی را

قوله الحنيفية اي المائلة من الاديان الباطلة والاعوجاج من الحنيف وهو في الاصل الميل فاستعمل في الميل المجرد ... المقيد على المطلق ... الحنيف بمعنى المائل عن الباطل الى الحق كذا في حاشية الچلپی على الشرح ١٢ ... يعني مسکر و بیهوش کننده ١٢ ... موجب حد ... می شود ... بیان زمین و آسمان ... ١٢

حتى الأرض من السماء وهذا عند أبي حنيفة أو يهلك وهذا عند

تا آنکه زمین را از آسمان واین نزد ابی حنیفه ست یا سخن بیهوده گوید واین نزد

صاحبيه كما هو في شرح الوقاية وفي خزانة الروايات نقلا عن

هر دو یاران او چنانکه آن در شرح وقایه ست ودر خزانة الروایات ست در حالیکه نقل ست از

الغياثية قال أبو حنيفة رحمه الله السكر الذي يوجب الحد

فتاوی غیاثیه گفت ابو حنیفه رحمه الله سکری که موجب می شود حد را

ما لا يعرف الأرض من السماء والفرو من القباء والذكر من الأنثى

آنست که نشناسد نوشنده زمین را از آسمان و پوستین از قبا و نر از ماده

وعن أبي يوسف رحمه الله حده أن لا يستطيع على قراءة قل يا أيها

و باز ابو یوسف رحمه الله مروی ست که حد سکر آنست که طاقت ندارد بر خواندن قل یا ایها

الكافرون انتهى وكذا في عامة كتب الفقه وأما الحكم بكفر مستحل

الکافرون آخر شد و چنانست در بیشتر کتابهای فقه واما حکم بکفر حلال دانندهٔ

دخان التنباك فجرأة عظيمة يجب عنها الكف والإمساك لأنه

دود تنباکو پس جرأت ست بزرگ واجب ست از آن باز ایستادن و سکوت کردن چرا که تحقیق

لا يدل على تحريمه دليل شرعي فلا يكون حراما بل يجوز أن

دلالت نمی کند بر تحریمش دلیل شرعی پس نباشد حرام بلکه جائز ست

يكون مباحا فكيف يسوغ الحكم بكفر مسلم استحله لعدم وجود

بودن وی مباح پس چگونه جائز می باشد حکم بکفر مسلمان که حلال داند آنرا بجهت نبودن

تحريمه وإن سلم أنه ليس بمباح فيكون مكروها ومن المعلوم أنه

حرام او واگر تسلیم کرده شود که تحقیق او نیست مباح پس می باشد مکروه و معلوم ست اینکه تحقیق

لا يكفر مستحل المكروه وإن سلم أنه حرام فلا نسلم أنه مما

کافر نمیشود حلال دانندهٔ مکروه و اگر تسلیم کرده شود که البته او حرام ست پس تسلیم نمی کنیم که تحقیق او از آن چیزهاست

يكفر مستحله بوجوه نبين بعضها نبذا منها فمنها ان الكفر

کافر میشود حلال داننده او بوجوه کثیر ذکر میکنیم اینجا اندکی از انها پس بعضی از انها اینکه تحقیق کفر

لا يكون الا باستحلال حرام مقطوع به او مجمع عليه بعد ان كان

نمی باشد مگر بحلال دانستن حرام که یقینی باشد حرمت او یا اتفاق باشد بر حرمتش بعد اینکه باشد

حراما لعينه لا يختلف فيه منهم كما هو مذكور في الكتب الفقهية

حرام بعینه نه حرامی که اختلاف باشد دران چنانکه او مذکورست در کتابهای فقه

قال في خزانة الروايات في باب الارتداد وكلمات الكفر ناقلا عن

گفت در خزانة الروايات در باب ارتداد و کلمات کفر در حالیکه نقل کننده از

الخلاصة لو قال لحرام هذا حلال ان قال لترويج السلعة او بحكم

خلاصه اگر گفت مر حرام را این حلال ست اگر گفت برای رواج دادن متاع یا بحکم

الجهل وفي الاعتقاد بخلاف هذا لا يكفر هذا اذا كان حراما لعينه

جهالت و حال آنکه در اعتقاد خلاف این ست کافر نمی‌شود و این کفر وقتی ست که باشد حرام لعینه

وهو يعتقده حلالا حتى يكون كفرا اما اذا كان حراما لغيره فلا وفيما

و او اعتقاد می‌کند او را حلال تا اینکه باشد کفر اما وقتیکه باشد حرام لغیره پس نه و در صورتی

اذا كان حراما لعينه انما يكفر اذا ثبت حرمته بدليل مقطوع اما

که باشد حرام لعینه جز این نیست که کافر می‌شود چون ثابت شود حرمت بدلیل یقینی لیکن

اذا ثبت باخبار الآحاد وما كان حراما لغيره كمال الغير فلا بالاجماع

چون ثابت شود حرمت بخبرهای احاد و آنچه باشد حرام لغیره مانند مال غیر پس کافر نمیشود بالاتفاق

انتهى وقال في الحاوية في اواخر كتاب السير من اعتقد قدم العالم او

آخرش و گفت در فتاوی حاوی در آخر کتاب سیر هر که اعتقاد کرد قدم عالم را یا

حدوث الصانع او نفي ما ثبت للقديم بالاجماع ككونه عالما

حدوث خدا را یا نفی آنچه ثابت شده بود ذات قدیم یعنی خدای تعالی را بالاتفاق مانند بودنش عالم

قوله کافر نمی شود بحلال دانستن حرام که در حرمت او بعضی اختلاف باشد ۱۲

قوله ای فلا یکفر ۱۲

اَوْ قَادِرًا اَوْ اَثْبَتَ الْمَنْفِيَّ عَنْهُ بِالْاِجْمَاعِ كَالْعَجْزِ اَوْ اَثْبَتَ لَهُ الْاِتِّصَالَ

یا قادر یا ثابت کرد آنچه نفی کرده شده از خدا بالاتفاق مانند عجز ثابت کرد برای خدا اتصال

وَالْاِنْفِصَالَ اَوْ جَحَدَ جَوَازَ بِعْثَةِ الرُّسُلِ اَوْ اَنْكَرَ نُبُوَّةَ نَبِيٍّ اَوْ كَذَّبَهُ

وانفصال را یا انکار کرد جواز نبوت رسولان یا انکار کرد نبوت پیغمبر را یا تکذیب کرد پیغمبر را

اَوْ جَحَدَ اٰيَةً مُّجْمَعًا عَلَيْهَا اِلٰى اَنْ قَالَ اَوِ اسْتَحَلَّ مُحَرَّمًا بِالْاِجْمَاعِ اَوْ

یا انکار کند آیت که اتفاق شده باشد بران آیت تا آنکه گفت یا حلال داند حرام را بالاجماع یا

حَرَّمَ حَلَالًا بِالْاِجْمَاعِ اَوْ نَفٰى وُجُوبًا مُّجْمَعًا عَلٰى وُجُوبِهِ لِلنَّصِّ وَ

حرام گرداند حلال را بالاجماع یا نفی کرد فرض را که اجماع شده بهت بر وجوب او بآیت و

يَعْرِفُ الْخَاصُّ وَالْعَامُّ كَالصَّلٰوةِ وَالزَّكٰوةِ يُكَفَّرُ انْتَهٰى مُخْتَصَرًا

بعرف خاص و عام مانند نماز و زکوة کافر می شود آخر شد باختصار

وَاَيْضًا فِيْهَا مَنْقُوْلًا عَنِ الْحَاوِيْ سُئِلَ عَمَّنْ يَّزْعُمُ فِي الْحَيْوَانِ

و نیز در فتاوی حمادی ست منقول از حاوی پرسیده شد از کسیکه گمان می کند در حیوان

سِوٰى بَنِيْ اٰدَمَ لَا حَشْرَ لَهُ لَا يُكَفَّرُ لِمَكَانِ الْاِخْتِلَافِ وَاِنْ زَعَمَ

جز آدمیان نیست حشر مر اورا کافر نمی شود بسبب بودن اختلاف و اگر گمان کرد

ذٰلِكَ فِيْ بَنِيْ اٰدَمَ يُكَفَّرُ انْتَهٰى وَلَا يَخْفٰى عَلٰى اَحَدٍ مِّنَ الْعُقَلَاءِ

آنرا در آدمیان کافر شود آخر شد و پوشیده نمی باشد بر یکی از دانایان

فَضْلًا عَنِ الْفُضَلَاءِ اَنَّ دُخَانَ التَّنْبَاكِ لَيْسَ حَرَامًا مَّقْطُوْعًا

یا زیاده از فاضلان اینکه بتحقیق دخان تنباکو نیست حرام یقین کرده شده

حُرْمَتُهٗ مُجْمَعًا عَلَيْهَا فَلَا يَكُوْنُ مُسْتَحِلُّهٗ كَافِرًا وَمِنْهَا اَنَّ

بحرمتش و نه اتفاق کرده شده بر حرمت او پس نمی باشد حلال داننده او کافر و بعض از انها اینکه بتحقیق

مُسْتَحِلَّ غَيْرِ الْخَمْرِ مِنَ الْاَشْرِبَةِ لَا يُكَفَّرُ بِالْاِجْمَاعِ قَالَ فِي الْحَمَّادِيَّةِ

حلال داننده جز شراب از شرابها کافر نمی شود باتفاق گفت در فتاوی حمادی

سله ای انعقد الاجماع علی حرمته ۱۲

سله ای انعقد الاجماع علی حلته ۱۲

سله ای عدم الحشر ۱۲

فِي الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ نَاقِلًا عَنِ النِّهَايَةِ وَالْأُمَّةُ أَجْمَعَتْ عَلَى تَحْرِيمِ

در كتاب مذكور در حاليكه نقل ست از نهايه وامت محمدي اتفاق كردند بر حرمت

الْخَمْرِ وَكَفَى بِإِجْمَاعِ الْأُمَّةِ حُجَّةً وَهٰذِهِ حُرْمَةٌ قَوِيَّةٌ ثَابِتَةٌ يُكَفَّرُ

شراب وكافي ست اتفاق امت ازروي حجت واين حرمت ست قوي ثابت كافر مي شود

مُسْتَحِلُّهَا وَنَفْسُ شَارِبِهَا وَأَجْمَعَتِ الْأُمَّةُ عَلَى تَكْفِيرِ مُسْتَحِلِّ

حلال داننده او وخود نوشنده او واتفاق كرد امت بر تكفير حلال داننده

الْخَمْرِ وَأَجْمَعُوا عَلَى أَنَّ مُسْتَحِلَّ غَيْرِ الْخَمْرِ لَا يُكَفَّرُ انْتَهَى وَقَالَ فِي

شراب واتفاق كردند بر اينكه بتحقيق حلال داننده سواي شراب كافر نمي شود آخر شد وگفت در

كِتَابِ الْحُدُودِ مِنْهَا نَاقِلًا عَنْ كَشْفِ الْبَزْدَوِيِّ يُكَفَّرُ مُسْتَحِلُّ

كتاب حدود از فتاوي حماديه در حاليكه نقل ست از كشف بزدوي كافر ميشود حلال داننده

الْخَمْرِ دُونَ سَائِرِ الْأَشْرِبَةِ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ مُسْتَحِلُّ الْأَشْرِبَةِ الْمُسْكِرَةِ

شراب نه باقي اشربه پس وقتيكه نباشد حلال داننده شرابهاي مست كننده

غَيْرِ الْخَمْرِ كَافِرًا فَمَا ظَنُّكَ بِمُسْتَحِلِّ دُخَانِ التَّنْبَاكِ وَمِنْهَا أَنَّهُمْ صَرَّحُوا

سواي شراب كافر پس چيست گمان تو بحلال داننده دخان تنباكو و بعضي از انها آنست كه فقهاء صريح گفته

فِي تَكْفِيرِ الْمُسْلِمِ غَايَةَ الْاِحْتِيَاطِ وَلِذَا قَالُوا إِنَّ وَجْهَ التَّكْفِيرِ إِذَا

در تكفير مسلمان نهايت احتياط وبراي همين گفتند كه بتحقيق وجه تكفير وقتيكه

كَانَ مُتَعَدِّدًا فِي مَسْئَلَةٍ وَوَجْهُ ضِدِّهِ وَاحِدًا فَالْمُفْتِي يَمِيلُ إِلَى

باشد چند در يك مسئله و وجه خلاف كفر يك پس مفتي رغبت كند بسوي

هٰذَا الْوَاحِدِ كَمَا فِي الْحَمَّادِيَّةِ وَالظَّهِيرِيَّةِ وَغَيْرِهِمَا مِنَ الْفَتَاوَى

اين يك وجه چنانكه در فتاوي حماديه و ظهيريه و غير اين هر دو ست از فتاوي

الْمَشْهُورَةِ وَفِي الْحَمَوِيِّ الْمُفْتِي مَأْمُورٌ إِلَى أَنْ يَمِيلَ إِلَى الْقَوْلِ الَّذِي

مشهور و در حموي ست كه مفتي حكم كرده شده است بسوي اينكه رغبت كند بسوي سخني كه

سے كتاب السير ۱۲

سے لا يظاهره الدليل القطعي ۱۲ زيلعي

سے عند الكفر و بعنوان الايمان ۱۲

لا يوجب التكفير ولهذا اختلفوا في تكفير من استحل وطي امرأته الحائض

موجب نباشد تکفیر را و برای همین اختلاف کردند در کفر کسیکه حلال دانست جماع زن حائض خود

واللواطة بها والصحيح عدمه قال في خلاصة الفتاوى نقلا عن كتاب

و لواطت با زن و صحیح عدم کفرست گفت در خلاصه درحالیکه نقل ست از کتاب

الحيض للامام السرخسي رحمه الله لو استحل وطي امرأته الحائض

حیض تصنیف امام سرخسی رحمه الله اگر حلال داند جماع زن حائض خود

يكفر وكذا لو استحل اللواطة من امرأته وفي النوادر عن محمد

کافر می شود و همچنان اگر حلال داند لواطت را از زن و در کتاب نوادرست از امام محمد

رحمه الله لا يكفر في المسئلتين وهو الصحيح انتهى واذا كان

رحمه الله که کافر نمی شود در هر دو مسئله و آن صحیح ست آخر شد و وقتیکه باشد

الصحيح في استحلال هاتين الشنيعتين المحرمتين احدهما بقوله

صحیح در حلال دانستن این هر دو مسئله قبیح که حرام کرده شده است یکی از ان هر دو بقول او

تعالى ولا تقربوهن حتى يطهرن وثانيتهما بقوله تعالى فاتوا

تعالی و نزدیک مشوید ایشان را تا آنکه پاک شوند و دوم آن بقول او تعالی پس بیائید

حرثكم انى شئتم الحكم بعدم الكفر فكيف يجترى العاقل

بکشت زار خویش هر روش که خواهید حکم بعدم کفر پس چگونه جرئت کند دانا

المتدين على تكفير مستحل دخان التنباك ومنها ان الجهل

و دیندار بر تکفیر حلال دانندهٔ دود تنباکو و بعضی از انها آنست که تحقیق جهل

عذر في دار الاسلام اذا كانت حجة الحرمة خفية كما صرح

عذرست در دار الاسلام وقتیکه باشد دلیل حرمت پوشیده چنانکه تصریح کرده است

به الحموي في شرح الفن الثالث من الاشباه والنظائر في احكام

به حموی در شرح فن سوم از اشباه و نظائر در احکام

الناسي والجاهل الجهل عذر في دار الاسلام اذا كان دليل

فراموش کننده و جاهل جهل عذر ست در دار الاسلام وقتیکه باشد دلیل

الحرمة خفيا فليحفظ انتهى ولو سلم دليل الحرمة في دخان

حرمت پوشیده پس باید که یاد داشته شود و آخر شد پس اگر تسلیم کرده شود دلیل حرمت در دخان

التنباك فلا شبهة في كونه خفيا فيكون هذا الجهل عذرا

تنباکو پس نیست شبه در بودن آن دلیل پوشیده پس می باشد این جهالت عذر

للمستحل فلا يكون كافرا هذا تمام الكلام في جواب المسئلة

مر حلال داننده را پس نمی باشد کافر این تمام کلام ست در جواب مسئله

الاولى والعلم الحقيقي عند الله تبارك وتعالى المسئلة

نخستین و علم حقیقی نزد خداست در حالیکه با برکت ست و برتر مسئله

الثانية قد اشتهر في هذه البلاد حيلة لجواز اخذ الربوا

دوم بتحقیق مشهور شده درین شهرها حیله برای جواز گرفتن ربوا

وهي انه يعطي المقرض للمستقرض في اول الامر قرضا حسنا ثم

و آن حیله اینست که بتحقیق بدهد قرض دهنده مر قرض گیرنده را در اول حال قرض نیک باز

يعطي المستقرض للمقرض شيئا كالكتاب ونحوه على طريق الرهان

بدهد قرض گیرنده مر قرض دهنده را چیزی مانند کتاب و مانند آن بطور گروی

فيقول المقرض له عين لي مشاهرة على محافظة مالك المرهون

پس بگوید قرض دهنده مر قرض گیرنده را مقرر کن برای من درماهه را بر نگاهداشتن مال خود گرو داشته شده

الآن فيعين المستقرض مشاهرة على المحافظة بقدر ما تعارف

اکنون پس مقرر کند قرض گیرنده درماهه را بر نگاهداشتن باندازه آنچه متعارف کرده

اهل البلد من الربوا في القرض بازاء كل مائة ويزعمون ان مثل

اهل شهر از ربوا در قرض مقابل هر صد و گمان می کنند که تحقیق مانند

هٰذَا النَّفْعُ طَيِّبٌ فَحَلَالٌ وَيَحْكُمُونَ بِالْكُفْرِ عَلٰى مَنْ مَنَعَ وَاَنْكَرَ

این نفع پاکیزه است و حلال و حکم می کنند بکفر برکسیکه منع کند و انکار کرد

هٰذَا الْاِحْتِيَالَ فَقُلْتُ لِبَعْضِهِمْ اِنَّ حِيْلَتَكُمْ هٰذِهٖ مِثْلُ حِيْلَةِ اَصْحَابِ

این حیله را پس گفتم مر بعضی از او شان را که بتحقیق حیلهٔ شما این مانند حیلهٔ صاحبان

السَّبْتِ مِنَ الْيَهُوْدِ لِاصْطِيَادِهِمْ فِي الْيَوْمِ الْمَعْهُوْدِ فَاَجَابَ بِاَنَّهٗ

شنبه ست از یهود برای شکار کردن ایشان در روز مقرر پس جواب داد باینکه

يَحْتَمِلُ اَنْ يَكُوْنَ مَنْعُهَا مَخْصُوْصًا بِالنِّسْبَةِ اِلٰى تِلْكَ الْفِرْقَةِ الرَّدِيَّةِ

احتمال دارد اینکه باشد منع آن حیله مخصوص به نسبت سوی آن گروه تباه شده

دُوْنَ بِالنِّسْبَةِ اِلٰى هٰذِهِ الْاُمَّةِ الْمَرْضِيَّةِ اَلْجَوَابُ هٰذِهِ

نه به نسبت سوی این امت پسندیده جواب این

الْحِيْلَةُ مَرْدُوْدَةٌ بِوُجُوْهٍ عَدِيْدَةٍ وَحُجَجٍ سَدِيْدَةٍ اَلْاَوَّلُ اَنَّ حِفْظَ

حیله مردودست بوجوه چند و حجتهای مستحکم اول آنکه بتحقیق نگهداشتن

الْمَرْهُوْنِ وَاجِبٌ عَلَى الْمُرْتَهِنِ وَمَؤُنَةُ حِفْظِهٖ عَلَيْهِ لَا عَلَى الرَّاهِنِ

مرهون ضرورست بر مرتهن و بارهای حفظ مرهون بر مرتهن ست نه بر راهن

اَصْلًا حَتّٰى اَنَّهٗ لَوْ شَرَطَ لِلْمُرْتَهِنِ شَيْئًا عَلَى الْحِفْظِ لَا يَصِحُّ فَالْعَجَبُ

هرگز تا آنکه بتحقیق اگر شرط نماید راهن مر مرتهن را چیزی بر نگاهداشتن صحیح نمی شود پس با تعجب

كُلُّ الْعَجَبِ عَنِ الْعُلَمَاءِ الْاَمْجَادِ اَنَّهُمْ كَيْفَ اَفْتَوْا بِصِحَّةِ هٰذَا الْعَقْدِ

همه تعجب ست از علمای بزرگ که بتحقیق او شان چگونه فتوی دادند بصحت این عقد

الْبَيِّنِ الْفَسَادِ بَلْ لَمْ يَكْتَفُوْا عَلَيْهَا وَحَكَمُوْا بِكُفْرِ مَنْ مَنَعَ هٰذَا

ظاهر الفساد بلکه نه اکتفا کردند بران صحت و حکم کردند بکفر کسیکه منع کرد این

الْاِحْتِيَالَ كَمَا هُوَ مُصَرَّحٌ فِيْ اٰخِرِ السُّؤَالِ وَكَيْفَ لَمْ يَدْرُوْا اَنَّهٗ

حیله را چنانکه او مصرح ست در آخر سوال و چگونه نه دانستند که بتحقیق

عِنْدَ فَسَادِ الْعَقْدِ لَا يُؤْتٰى اشْتِرَاطُ الْفَضْلِ اِلَّا بِالْقَرْضِ السَّابِقِ

نزد فاسد شدن عقد لازم نمی شود شرط زیادتی مگر بقرض سابق

وَيَكُوْنُ وَسِيْلَةً اِلَى الْمَنْفَعَةِ مُتَمِّمَةً فِي الزَّمَانِ اللَّاحِقِ فَيَكُوْنُ

و می باشد وسیله بسوی کشیدن نفع انداختن در زمانهٔ لاحق پس باشد

رِبًوا ظَاهِرًا وَالْحُكْمُ بِالْاِبَاحَةِ كَمَا تَرٰى وَالرِّوَايَاتُ الدَّالَّةُ عَلٰى مَا

ربوا ظاهر و حکم بمباح کردن او چنانکه می بینی و روایتهاے دلالت کننده بر آنچه

ادَّعَيْنَا كَثِيْرَةٌ مَضْبُوْطَةٌ فِي الْكُتُبِ الْمُعْتَبَرَةِ الشَّهِيْرَةِ وَلْنَذْكُرْ

دعوی کردیم بسیار اند ضبط کرده شده در کتابهاے معتبر مشهور و باید که ذکر کنیم

هٰهُنَا نُبْذًا مِنْهَا فِي الْفَتَاوَى الْعَالَمْگِيْرِيَّةِ فِيْ اَوَاخِرِ الْبَابِ الرَّابِعِ

اینجا اندکے از آن روایتها در فتاوی عالمگیریست در اواخر باب چهارم

مِنْ كِتَابِ الرَّهْنِ نَقْلًا عَنْ شَرْحِ الطَّحَاوِيْ حِفْظُ الْمَرْهُوْنِ

از کتاب رهن درحالی که نقل است از شرح طحاوے نگاہداشتن مرهون

عَلَى الْمُرْتَهِنِ حَتّٰى اَنَّ الرَّاهِنَ لَوْ شَرَطَ لِلْمُرْتَهِنِ شَيْئًا عَلَى الْحِفْظِ

بر مرتهن ست تا آنکه بتحقیق گرو دارنده اگر شرط کند برای گرو گیرنده چیزیرا بر نگاهداشتن

لَا يَصِحُّ وَلَا يَسْتَحِقُّهُ وَفِي الْقُرْآنِ خَوَانِيَّةٌ نَقْلًا عَنِ السِّرَاجِيَّةِ

صحیح نمی شود شرط و سزاوار نمی شود مرتهن آنرا و در قرآنخوانی ست درحالی که نقل ست از سراجیه

وَالْخُلَاصَةِ اِذَا اسْتَاجَرَ الرَّاهِنُ الْمُرْتَهِنَ لِحِفْظِ الرَّهْنِ لَمْ

و خلاصه وقتیکه اجاره گیرد راهن از مرتهن براے حفاظت گرو جائز

يَجُزْ وَفِي مُخْتَصَرِ الْوِقَايَةِ وَعَلَيْهِ مُؤْنُ حِفْظِهٖ وَفِي شَرْحِ الْوِقَايَةِ

نباشد و در مختصر وقایه ست و بر مرتهن ست مشقتهای حفظ آن و در شرح وقایه ست

وَلَهٗ حِفْظُهٗ بِنَفْسِهٖ وَعِيَالِهٖ وَعَلَيْهِ مُؤْنُ حِفْظِهٖ وَرَدِّهٖ اِلَى

مر مرتهن راست نگاهداشتن مرهون بذات خود و عیال خود و بر مرتهن ست محنتهای حفظ مرهون و رد کردن او بسوی

يده او رده اجرة مثل اجرة بيت حفظه او حافظ وفي الهداية

است راهن یا رد کردن او ازان مرهون مانند مزد خانه حفظ مرهون یا حافظ او و در هدایه است

واجرة البيت الذي يحفظ فيه الرهن على المرتهن مثل اجرة

و مزد خانه که نگاهداشته می شود دران خانه گرو بر مرتهن ست مانند مزد

الحافظ لان الامساك حق له والحفظ واجب عليه فيكون بدله

نگهبان چه بتحقیق نگهداشتن حق ست مرتهن را و حفاظت واجب ست بروی پس می باشد عوض حفظ

عليه انتهى مختصرا وفي الكافي وما رجع الى حفظه فهو على المرتهن

بر مرتهن آخر شد بالاختصار و در کافی ست وانچه رجوع کند بسوی حفظ مرهون پس آن بر مرتهن ست

وذلك مثل اجر الحافظ لان الحفظ واجب عليه والامساك

وآن مانند مزد نگاهبان چه بتحقیق نگهداشتن واجب ست بر مرتهن و نگهداشتن

حق له فيكون بدله عليه وفي الفتاوى الولوالجية كل ما كان

حق ست مراورا پس می باشد عوض حفظ بر مرتهن و در فتاوی ولوالجی ست هرانچه باشد

لحفظه او لرده الى يد الراهن مؤنة فهي على المرتهن نحو اجرة

برای حفظ مرهون یا برای رد کردن آن بسوی راهن مشقت پس آن مشقت بر مرتهن ست مانند مزد

الحافظ واجرة المسكن الذي يحفظ الراهن فيه الثاني انه

نگاهبان و مزد خانه که نگاه می دارد گرو دهنده دران خانه دوم آنکه بتحقیق

قال صاحب الاشباه والنظائر في اوائل النوع الاول القاعدة

گفت صاحب اشباه و نظائر در ابتدای نوع اول قاعده

الثانية الامور بمقاصدها اي نياتها كما يدل عليه التفريعات

دوم حکمها متعلق اند بمقصد ها یعنی نیتها چنانکه دلالت میکند بران تفریعهای

التي فرعها على هذه القاعدة منها ما ذكرنا ناقلا عن فتاوى

که تفریع کرده است برین قاعده بعضی ازان تفریعات آنچه ذکر کرده ایم ما ناقل است از فتاوی

قاضي خان ان بيع العصير ممن يتخذه خمرا ان كان القرض السابق

قاضی خان بتحقیق فروختن فشرده انگور از کسیکه می گیرد آنرا شراب اگر از قرض سابق

فلا يحرم وان قصد به التخمير حرم انتهى فبناء على هذه القاعدة

پس حرام نمی شود واگر اراده کرد شراب ساختن را حرام شود آخر شد پس بنا برین قاعده

نقول تعيين المشاهرة بعد القرض بقدر ما تعارف اهل البلد

می گوییم که مقرر کردن در ماهه بعد قرض باندازه آنچه شناخته اند آنرا اهل شهر

من الربوا في القرض بإزاء كل مائة وكون المرهون مما ليس في

از ربوا در قرض مقابل هر صد وبودن گرو از آنچه نیست در

حفظه مؤنة اصلا مثل الكتاب كما وقع في السؤال او كانت له

نگاهداشتن وی بار هرگز مانند کتاب چنانکه واقع شده در سوال یا باشد مر او را

مؤنة فتعيينها لا بمقدار مؤنة الحفظ بل بقدر ما تعارف اهل

بار پس تعیین کردن آن نه موافق بار حفظ بلکه بقدر آنچه شناخته اند آنرا اهل

البلد في ربوا القرض برهان باهر عند كل ماهر على ان المقصود ههنا

شهر در ربا قرض دلیلی ست روشن نزد هر دانا اینکه بتحقیق مقصود اینجا

تعيين المنفعة على القرض وان ذكر في الظاهر لفظ اخذ الاجرة على

مقرر کردن نفع ست بر قرض اگر چه ذکر کرده شده است در ظاهر لفظ گرفتن مزد بر

حفظ المرهون فيكون ربوا محضا ويكون اخذه للمرتهن حراما

نگهداشتن گرو پس می باشد ربوا صرف و می باشد گرفتنش برای مرتهن حرام

وثالثا انا وان سلمنا ليس ههنا حقيقة الربوا لكن لا

وحرام سوم آنکه بتحقیق ما اگرچه تسلیم کردیم که نیست اینجا حقیقت ربوا لیکن نیست

شبهة في شبهته وهي ايضا حرام منهي عنها كاصل الربوا

شبهه در شبهه ربوا و آن شبهه نیز حرام ست منع کرده شده است از آن مانند اصل ربوا

فان قلت يجوز بيع العصير ممن يتخذه خمرا ولم يجوز بيع الامرد ممن يلوط به قلت الفرق ان المعصية في الامرد تقوم بعينه بخلاف العصير فانه حلال ۱۲ حموی

سحت بالنص وبغيضين

حرام بحديث الرجل في تجارته اذا اكتسب الحرام ۱۲

يده اور د جزء منه كتب الفقه الرابع الاحتيال لجر النفع

سست را بین بار دکردن او از ان در همه کتب فقه چهارم آنکه تحقیق حیله گرفتن برای کشیدن نفع

بالقرض واقتطاع مال مسلم بحيث لا يشترط الفضل في الظاهر على

بقرض و قطع کردن مال مسلمان بطوری که شرط کرده نشود زیادتی در ظاهر بر

القرض لكن يجعل العقد بان يضطر المستقرض في اعطاء الفضل

قرض لیکن گردانیده شود عقد باینکه بیقرار شود قرض گیرنده در دادن زیادتی

للمقرض ويكون لازما عليه ايضا منهي عنه ولذا منعوا بيع

مر قرض دهنده را و باشد زیادتی لازم بر مستقرض نیز منع کرده شده است از ان و برای همان منع کردند بیع

العينة الذي هو حيلة قوية لجلب المنفعة بالقرض ولا

عینه را آنکه او حیله ایست قوی برای کشیدن نفع بسبب قرض و رد

يرده ظواهر القواعد الفقهية بخلاف الحيلة التي اخترعوها

نمی کند آنرا ظواهر قاعدهای فقه بخلاف حیله که ایجاد کردند آنرا

فانها مردودة بالروايات الظاهرة والقواعد المتعارفة فهم

پس البته آن حیله مردود است بروایتهای ظاهر و قواعد مشهور پس اوشان

اذا منعوا بيع العينة فهم لهذه الحيلة السخيفة امنع والروايات

وقتیکه منع کردند بیع عینه را پس اوشان برای این حیله سست مانع تر اند و روایتهای

الدالة على كون بيع العينة منهيا عنه كثيرة منها ما ذكر في

دلالت کننده بر بودن بیع عینه منع کرده شده از ان بسیار اند بعضی از انها آنچه ذکر کرده شده در

الكافي في باب الكفالة وتفسير المسئلة ان المكفول عنه

کافی در باب کفالة و تفسیر مسئله آنست که بتحقیق مکفول عنه

امر الكفيل ببيع العينة هو مكروه لما فيه من الاعراض عن

امر کرد ضامن را به بیع عینه آن بیع مکروه است بنابر انچه درین بیع روگردانی کردن است از

قوله بالکسر وام کردن و وام دادن و بهره و نفع و پیش بقال اعتان الرجل اذا اشتری الشی بنسیئة کذا فی منتهی الارب والصحاح وفی خلاصة الحواشی شرح الهدایة نقلا عن المغرب العینة بفتح العین وسکون الیاء المثناة التحتانیة والنون بعدها ... النسیئة ۱۲ ... بیع ... کرده ... امام محمد ... هذا البیع فی قلبی ... دل ... ۱۲

العينة وهو مخترع

مبرّة الاقراض وقيل اياك والعينة فانها

نیکوئی قرض دادن وگفته شده پرهیز کن از عینه پس تحقیق آن

اكلة الربوا وقال عليه السلام اذا تبايعتم بالعينة واتبعتم

خورندگان ربوست و فرمود علیه السلام چون باهم معامله بیع کنید به بیع عینه و پیروی کنید

اذناب البقر ذللتم وظهر عليكم عدوكم والمراد بالعينة ان يأتي

دمهاے گاو را خوار شوید و ظاهر شود بر شما دشمن شما و مراد بعینه آنکه بیاید

المحتاج الى احد يستقرض منه عشرة دراهم فلا يرغب المقرض

محتاج بسوی کسے درحالیکه قرض می طلبد محتاج ازان کس ده درهم را پس خواهش نمی کند قرض دهنده

في الاقراض طمعا في اصابة الفضل الذي لا يناله بالقرض فيقول

در قرض دادن بجهت طمع کردن دریافتن زیادتے که نمی یابد آنرا بقرض پس می گوید

له ابيعك هذا الثوب وقيمته عشرة باثني عشر الى اجل ليبيعه

مستقرض را که می فروشم بدست تو این جامه را و قیمت آن ده درهم است به دوازده درهم بسوی مدت تا بفروشد آن را

في السوق بعشرة فيحصل له ربح درهمين ومنها ما ذكر في

در بازار به ده پس حاصل شود مرمقرض را فائده دو درهم و بعضی از آنها آنچه مذکور است در

الفتاوى العالمكيرية اختلف المشائخ في تفسير العينة التي

فتاوے عالمگیرے اختلاف کردند مشائخ در تفسیر عینه آنکه

ورد النهي عنها فذكر وجهين احدهما ما مر والثاني يقارب

وارد شد منع ازان پس ذکر کرد دو وجه را یکے ازان هردو آنچه گذشت و دوم قریب است

الخامس ان المنافع التي تحصل للمقرض لاجل القرض من المستقرض

پنجم اینکه تحقیق نفعهائی که حاصل می شود مرقرض دهنده را بجهت قرض از قرض گیرنده

الذي لا يكون قريبه ولا صديقه ولا يكون المستقرض معروفا

که نباشد قریب مقرض و نه یار او و نه باشد قرض دهنده مشهور

قال صلی الله علیه وسلم الصدقة بعشرة والقرض بثمانية عشرة

۱۲۵

کل استقراض بالحرث عن الجهاد

یعنی یاز مانده به محنت کشت از جهاد

۱۳ ای

ثم لا یاتی المحتاج الی احد

یستقرض منه عشرة دراهم

۹۲

بالجود والسخاء لا يحل للمقرض وتكون خبيثة وان لم يشترط

به جود و سخاوت حلال نمی شود مر مقرض را و می باشد پلید اگرچه مشروط نباشد

وقت القرض وكون اجرة حفظ المرهون منفعة لاجل القرض

وقت قرض و بودن مزد نگاهداشتن گرو نفع بجهت قرض

ظاهر لا سترة فيه في الفتاوى العالمكيرية نقلا عن المحيط

ظاهرست نیست پوشیدگی دران در فتاوی عالمگیری هست درحالیکه نقل ست از محیط

اذا كان المستقرض لا يدعو المقرض او كان يدعوه قبله في

چون باشد قرض گیرنده که دعوت نمی کرد مقرض را یا بود مستقرض که دعوت می کرد مقرض را پیش از

كل عشرين يوما وبعد الاقراض جعل يدعوه في كل عشرة ايام

هر بست روز یک روز و بعد قرض دادن شروع کرد که دعوت می کند آنرا در هر ده روز

او زاد في المباحات فانه لا يحل ويكون خبيثا السادس ان

یا زیاده کرد در مباحها پس بتحقیق حلال نمی شود و می باشد پلید ششم اینکه بتحقیق

جواز الحيلة مشروط بما اذا لم يؤد الى الضرر باحد كما هو مصرح

جائز شدن حیله مشروط است بآنچه وقتیکه نرساند بسوی ضرر بکسی چنانکه آن مصرح است

في اوائل الفن الخامس من الاشباه والنظائر وبهذه الحيلة ياخذ

در شروع فن پنجم از اشباه و نظائر و باین حیله میگیرد

المرتهن مال مسلم محتاج بوجه لا يجوزه الشرع ففيها ضرر ظاهر

مرتهن مال مسلمان محتاج را بوجهی که جائز نمی دارد آنرا شرع پس درین حیله ضرر است ظاهر

بالمستقرض والضرر يزال كما صرح به صاحب الاشباه والنظائر

به قرض گیرنده و ضرر دور کرده می شود چنانکه تصریح کرده است بوی صاحب اشباه و نظائر

في النوع الاول في القاعدة الخامسة فيكون هذه الحيلة

در نوع اول در قاعده پنجم پس می باشد این حیله

فرمودند آن المنافع ۱۲ ص ۹ حنفی قال هذا کله اذا لم یؤد الی الضرر باحد ۱۲ اشباه ص ۳ بدانکه اصل این قاعده قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم است لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام روایت کرده این را امام مالک در موطا از عمرو بن یحیی عن ابیه مرسلا و حاکم در مستدرک و بیهقی و دارقطنی از ابو سعید خدری و ابن ماجه از عبد الله بن عباس و عبادة بن صامت رضی الله عنهم یعنی نیست ضرر و ضرار در اسلام ای مسلمان را باید که ازین هردو اجتناب کند و احتیاط کند در نقد ضرر و ضرار بعضی گویند که ضرر عبارت است از آنکه رساند بغیر و ضرار آنکه رساند [illegible] فائده و [illegible]

واجبة الدفع لاحتيالها لاقتناص النفع السابع سلّمنا أنّ هذه
واجب الدفع بجهت حیله گرفتن او برای حاصل کردن نفع هفتم آنکه گر تسلیم کردیم که بتحقیق این
الحيلة تجوّز أخذ الفضل لكنّ ما نقلناه من الأدلّة الواضحة
حیله تجویز میکند گرفتن زیادتی را لیکن آنچه نقل کردیم از دلیلهای روشن
القويّة يحرّمه ومن القواعد المقرّرة المشهورة المذكورة في
مستحکم حرام میکند آنرا و از جمله قواعد مقرر مشهور مذکور در
كتب الفقه والأصول أنّه إذا اجتمع الدليل المبيح والمحرّم قدّم
کتابهای فقه و اصول است که بتحقیق چون جمع شود دلیل اباحت کننده و حرام کننده مقدم کرده شود
المحرّم عليه الثامن أنّ المرتهن لمّا أخذ المشاهرة على حفظ المرهون
حرام بر مبیح هشتم آنکه بتحقیق مرتهن هرگاهکه گرفت در ماهه را بر نگاهداشتن گرو
الذي ليس في حفظه مؤنة أصلاً كما وقع في السؤال فقد انتفع به
آنکه نیست در حفاظت او بار هرگز چنانکه واقع شده در سوال پس بتحقیق نفع گرفت بوی
والانتفاع به بوجه من الوجوه لا يجوز في الفتاوى الناطقيّ و
و نفع گرفتن بوی بوجهی از وجوه جائز نیست در فتاوی ناطقی ست و
غيرها الرهن لا يباع ولا يؤاجر ولا يعار ولا يستعمل ولا ينتفع
جز آن گرو فروخته نمی شود و اجاره داده نمیشود و عاریت داده نمیشود و استعمال کرده نمیشود و نفع گرفته نشود
به بوجه من الوجوه وليعلم أنّا بيّنّا الكلام في ردّ هذه الحيلة
بوی بوجهی از وجوه و باید که دانسته شود که بتحقیق ما بیان کردیم سخن را در رد کردن این حیله
على كون مال المستقرض عند المقرض على طريق الرهن وأعرضنا
بر بودن مال مستقرض نزد مقرض بر طور گرو و روگردانی کردیم
عن كونه عنده على سبيل الوديعة مع كونها محتملة وأخذه
از بودن آن مال نزد مقرض بر طور امانت باوجود بودن امانت محتمل و گرفتن

الاُجرَةِ علیہا جَائِزَۃٌ بِوَجہَینِ الاَوَّلُ اَنَّ کَونَ المَالِ عِندَ المُقرِضِ
مزد بر امانت جائز ست بدو وجه اول آنکه بتحقیق بودن مال نزد قرض دهنده

علیٰ طَرِیقِ الرَّہنِ مُصَرَّحٌ فِی الاِستِفتَاءِ وَالثَّانِی اَنَّ الوُجُوہَ المَذکُورَۃَ
بر طور گرو مصرح ست در استفتاء و دوم آنکه بتحقیق وجوه مذکور

مَاخَلَا الاَوَّلِ وَالاٰخِرِ مُنتَہِضَۃٌ عَلیٰ بُطلَانِہَا عَلیٰ تَقدِیرِ الاِیدَاعِ
سوای وجه اوّل و آخر قائم اند بر بطلان حیله بر تقدیر امانت داشتن

اَیضًا کَمَا لَا یَخفیٰ عَلَی النَّاظِرِینَ وَمَا کَتَبتُم مِن مُنَاظَرَتِکُم بِبَعضِہِم
نیز چنانکه پوشیده نیست بر بینندگان وآنچه نوشتید از مناظره شما ببعض اوشان

وَاِلزَامِکُم عَلَیہِ بِاَنَّ ہٰذِہِ الحِیلَۃَ فِی حِلِّ الرِّبوٰا کَالحِیلَۃِ الیَہُودِ
والزام شما بر وے بآنکه بتحقیق این حیله در حلت ربوا مانند حیله یهود

لِلطُّرُودِ لِلاِصطِیَادِ فِی الیَومِ المَعہُودِ وَاضطِرَارِہٖ فِی الجَوَابِ اِلیٰ
مردودست برای شکار کردن در روز معین و مضطر شدن وی در جواب بسوی

اِدِّعَاءِ تَخصِیصِ حُرمَۃِ الحِیلَۃِ بِالنِّسبَۃِ اِلَیہِم دُونَ ہٰذِہِ الاُمَّۃِ
دعوی کردن تخصیص حرمت حیله به نسبت بسوی یهود نه این امت

المَرحُومَۃِ فَہٰذَا الاِلزَامُ نُورٌ مِن اَنوَارِ مِشکٰوۃِ النُّبُوَّۃِ طَلَعَ عَلیٰ
مرحومه پس این الزام نورست از نورهای مشکوة نبوت طلوع شده

قُلُوبِکُم لِاَجلِ وَثَاقَۃِ عَلَاقَۃِ النُّبُوَّۃِ وَلَکُم فِیہِ اُسوَۃٌ حَسَنَۃٌ
دل شما بجهت استواری علاقه نبوت و مر شما را درین الزام پیروی نیک ست

بِمَن تَشَرَّفَ مَنصَبَ احتِسَابِ سَیِّدِنَا وَاِمَامِنَا عُمَرَ بنِ الخَطَّابِ
بکسی که مشرف شد عهده احتساب سردار ما و امام ما عمر بن خطاب را

لِمَا رُوِّینَا فِی صَحِیحِ البُخَارِیِّ عَن طَاؤُسٍ اَنَّہٗ سَمِعَ ابنَ عَبَّاسٍ رَضِیَ
بنا بر آنچه روایت کرده شدیم در صحیح بخاری از طاوس بتحقیق شنید طاوس ابن عباس رضی

له متعلق بقوله بنا ۱۲
۲ـه وبهوان حفظ المرسونه علی الأمتن خاص ۱۲
۳ـه ای الوجه الثامن ۱۲
۴ـه ای روز شنبه ۱۲
۵ـه خبر لقوله وما کتبتم ۱۲
۶ـه مشکوة روزن در دیوار که بیابت او بجانب راه ندارد مانند طاق ۱۲

اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ بَلَغَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَنَّ فُلَانًا بَاعَ خَمْرًا فَقَالَ

الله عنہما کہ میگفت ابن عباس رسید عمر بن خطاب را کہ بتحقیق فلان فروخت شراب پس گفت

قَاتَلَ اللهُ فُلَانًا أَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

لعنت کند خدا فلان را آیا نہ دانست کہ بتحقیق پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم

قَالَ قَاتَلَ اللهُ الْيَهُودَ حُرِّمَتْ عَلَيْهِمُ الشُّحُومُ فَجَمَلُوهَا فَبَاعُوهَا

فرمود لعنت کند خدا یہود را حرام کردہ شد برایشان شحم ہا پس برداشتند آنہا را پس فروختند آنہا را

انْتَهَى فَافْهَمُوا وَاقْبَلُوا هٰذِهِ الْبِشَارَةَ فَإِنَّ الْعَاقِلَ تَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ

آخر شد پس بفہمید و قبول کنید این مژدہ را پس بتحقیق دانا کفایت می کند او را اشارہ

هٰذِهٖ صُورَةُ خَطِّ الْإِمَامِ الْأَجَلِّ

این صورت خط امام ست بزرگ تر

الْأَكْمَلِ مَوْلَانَا عَبْدِ الْعَزِيزِ قُدِّسَ سِرُّهُ

کامل تر مولانا عبد العزیز قدس سرہ

قَدْ وَقَفْنَا عَلَى هٰذَا التَّحْرِيرِ الْأَنِيقِ وَالتَّقْرِيرِ الرَّشِيقِ فَوَجَدْنَاهُ

بتحقیق آگاہ شدیم بر این تحریر عجیب و تقریر خوب پس یافتیم آنرا

صَحِيحَ الْمَبَانِي مُسْتَحْكَمَ الْمَعَانِي مُوَافِقًا لِلرِّوَايَاتِ مُطَابِقًا لِلدِّرَايَاتِ

درست الفاظ استوار معانی در حالی کہ موافق ست مر روایتہا را مطابق مر درایتہا را

وَلَقَدْ سَعَى صَاحِبُهُ سَلَّمَهُ اللهُ وَجَزَاهُ خَيْرًا كُلَّ مَسْعًى مُمْكِنٍ فِيهِ

و ہر آیینہ بتحقیق کوشش کرد صاحب آن تحریر سلامت دارد او را خدا و پاداش دہد او را نیک ہر کوشش ممکن در وی

جَوَابُ هَاتَيْنِ الْمَسْئَلَتَيْنِ جَعَلَهُ اللّٰهُ قُرَّةَ الْعَيْنَيْنِ فِي الدَّارَيْنِ

جواب این دو مسئلہ بگرداند او را خدا خنک چشم در ہر دو سرا

وَهُوَ مَالِكُ النَّشْأَتَيْنِ

و او خدا مالک ہر دو پیدائش ست یعنی دنیا و آخرت

هٰذِهٖ صُوْرَةُ خَطِّ الْإِمَامِ الْمُكَرَّمِ الْمُعَظَّمِ

این صورت خط امام ست مکرم معظم

مَوْلَانَا شَاهْ رَفِيْعُ الدِّيْنِ قُدِّسَ سِرُّهٗ

مولانا شاہ رفیع الدین قدس سرہ

اِطَّلَعْتُ عَلٰى هٰذَا الْمَرْقُوْمِ بِجَمِيْعِ مَا فِيْهِ فَاسْتَحْسَنْتُ غَايَةَ الْاِسْتِحْسَانِ

خبردار شدم برین نوشتہ بہمہ آنچہ دران ست پس نیکو شمردم نہایت استحسان

مَا نَثَرَ بَانِيْهِ مِنْ جَوَاهِرِ لَآلِيْهِ فِيْ مَبَانِيْهِ وَمَعَانِيْهِ وَشَكَرْتُ

آنچہ پراگندہ کرد بنا کنندہ او از جواہر مروارید ہای او در الفاظ او و معانی او و شکر کردم

اللّٰهَ سُبْحَانَهٗ عَلٰى حُسْنِ تَوْفِيْقِهٖ لِهٰذَا الْوَلَدِ فِيْ تَوَفِّيْ مَقَاصِدِهٖ

خدای سبحانہ را بر خوبی توفیق و برای این فرزند در تمام گرفتن مقاصد او

وَمَجَارِيْهِ وَسَأَلْتُهٗ أَنْ يَّهَبَ لَهٗ مِنْ خَزَائِنِ فَيْضِهٖ فَوْقَ أَمَانِيْهِ

و مجاری او و سوال کردم خدا را اینکہ ببخشد مر او را از خزینہ ہای فیض خود بالای امیدہای او

سوال خوردن افیون وجمله سمیات چه حکم دارد و در صورت اثبات حرمت آن کسیکه آنرا حلال دانسته بخورد چه حکم دارد جواب چهار چیز ست که در نباتات خوردن آن حرام ست اول سمیات وخوردن آن انگاه حرام میشود که بقدر مضرت خورد و چون [گیاه ها] از حکم سمیت برآید و با [اصلاح] آدمی شود و وزن قلیل باشد خوردن آن حرام نخواهد بود دوم مسکرات وآن چیزها هستند که عقل را زائل میکنند و حس وشهوت وغضب را که تابع حس اند برهم میکنند اینچیزها حرام مطلق اند پیش حنفیه سوای خمر دیگر مسکرات هم برای بعضی روایت صحیحه قلیل وکثیر حرام ست وپیش بعضی آنچه سوای خمر ست اگر بحد اسکار رسد حرام ست وکثیر ازان حرام نیست قسم سوم مفترات ست که دفعةً انسان را بی حس وبی اختیار میسازد و مرده وار می افتد مانند چرس وبعضی اقسام تنباکو کشیدنی این هم حرام ست چهارم مخدرات واو آنست که حس وشهوت وغضب را که تابع حس اند مخدر میسازد وبادنی تنبیه متنبه میگردد و جواب موافق عقل درست میدهد و عقل را افزا میسازد واین مکروه ست افیون ازقبیل مخدرات ست مگر قباحت اینست که چون عادت افیون قلیل شود نفع نمی بخشد پس باعث میشود بر زیادتی و زیادتی او آدم را از مصالح دین ودنیا معطل میگرداند ومنشای قباحتهای بسیار میگردد وخوردن مسکرات از محرمات ست بدو سبب یکی بقای شهوت وغضب ست بدون عقل که مبدء جمیع مفاسد میگردد دوم غافل شدن از عبادات
كما ورد اِنَّمَا يُرِيْدُ الشَّيْطَانُ اَنْ يُّوْقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي
چنانکه وارد شده جز این نیست که میخواهد شیطان که بیفکند در میان شما دشمنی و ناخوشی بسبب
الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَعَنِ الصَّلٰوةِ
شراب و قمار و باز دارد شمارا از یاد خدا واز نماز
ودر مخدرات خلل اوّل مفقود ست وخلل ثانی موجود وچون اوّل از کبائر ست ثانی از صغائر خواهد بود

واللّٰه اعلم

فقط

سه یعنی شهوت و غضب بدون عقل ۱۲ سه یعنی غافل شدن از عبادات ۱۲

مسئلة قال في الجوهرة لا يجوز اكل البنج والحشيش والافيون وذلك

گفت در جوهره جائز نمی شود خوردن بنگ و برگ بنگ وافیون و آن

كله حرام لانه يفسد العقل حتى يصير الرجل فيه ذا خلاعة وفساد

همه او حرام ست چه بتحقیق هر یک ازو تباه میکند عقل را تا آنکه میگردد مرد در فساد عقل صاحب نافرمان و فساد

ويصد عن ذكر الله وعن الصلوة لكن تحريم ذلك دون تحريم

و باز میدارد از یاد خدا و از نماز لیکن حرمت آن کم ست از حرمت

الخمر فان اكل شيئا من ذلك لا حد عليه وان سكر منه كما اذا شرب

شراب پس اگر بخورد چیزی را ازان نیست حد بروی اگرچه مست شود ازو چنانکه چون بنوشد

بوله او اكل الغائط فانه حرام ولا حد عليه في ذلك بل يعزر

پیشاب را یا بخورد براز را پس بتحقیق او حرام ست و نیست حد بروی دران بلکه تعزیر داده شود

بما دون الحد قلت في شرح النظم الوهباني يحرم اكل الحشيش

بانچه کم از حد ست گویم در شرح نظم وهبانی ست حرام می شود خوردن حشیش

وهو ورق القنب وقد اتفق مشائخنا ومشائخ الشافعي على

و او برگ بنگ ست و بتحقیق اتفاق کردند مشائخ ما و مشائخ شافعی بر

تحريم تناوله وافتوا باحراقه مع خطر قيمته وامروا بتاديب بائعه

حرام کردن خوردنش و فتوی دادند بسوزانیدن او با گرانی قیمت او و حکم کردند به ادب دادن فروشندهٔ او

والتشديد على اكله فالان فتوى المذهبين على تحريمه منه الغفا

و سختی کردن بر خورنده اش پس اکنون فتوی هر دو مذهب بر حرام کردن او ست

تمت

حكم الافيون انه يحرم اما لانه سم يضر ضررا بينا بالبدن كما هو

حکم افیون آنست که بتحقیق او حرام می شود یا برای اینکه بتحقیق او زهر ست ضرر میرساند ضرر ظاهر به بدن چنانکه او

شرب الافيون حرام لانه نوع من السم كذا في جامع الفتاوى

مَشْرُوحٌ فِي الطِّبِّ فَإِمَّا لِأَنَّهُ مُفَتِّرٌ وَمُخَدِّرٌ وَرَوَى أَحْمَدُ فِي مُسْنَدِهِ وَ

مشروح ست در طب و یا بجهت آنکه وی سست کننده ست و سست کننده و روایت کرد امام احمد در مسند خود و

أَبُو دَاوُدَ فِي سُنَنِهِ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ نَهَى رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ

ابو داود در سنن خود از ام سلمه رضی الله عنها که منع فرمود رسول خدا صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ كُلِّ مُسْكِرٍ وَمُفَتِّرٍ قَالَ الْقَسْطَلَانِيُّ فِي الْمَوَاهِبِ قَالَ

علیه و سلم از هر مسکر کننده و سست کننده گفت قسطلانی در مواهب که گفتند

الْعُلَمَاءُ الْمُفَتِّرُ كُلُّ مَا يُورِثُ الْفُتُورَ وَالْخَدَرَ فِي الْأَطْرَافِ وَهٰذَا الْحَدِيثُ

علما مفتر هر چیزیکه پیدا کند سستی را و سستی را در طرفها ف ۱ و این حدیث

أَدَلُّ دَلِيلٍ عَلَى تَحْرِيمِ الْحَشِيشِ وَغَيْرِهَا مِنَ الْمُخَدِّرَاتِ فَإِنَّهَا إِنْ لَمْ

دلیل تر دلیل ست بر حرام بودن گیاه ف ۲ و جز آن از سست کننده ها پس به تحقیق آنها اگر

تَكُنْ مُسْكِرَةً كَانَتْ مُفَتِّرَةً مُخَدِّرَةً وَلِذٰلِكَ يَكْثُرُ النَّوْمُ مِنْ مُتَعَاطِيهَا

نیستند مست کننده هستند سست کننده و سست کننده و برای همین بیشتر میشود خواب از خورندهای آن

وَيَثْقُلُ رُؤُوسُهُمْ بِوَاسِطَةِ تَبْخِيرِهَا فِي الدِّمَاغِ وَاخْتُلِفَ هَلْ يَحْرُمُ

وگران میشود سرهای ایشان بواسطه بخار کردن وی در دماغ و اختلاف کرده شد که آیا حرام میشود

تَعَاطِي الْيَسِيرِ الَّذِي لَا يُفَتِّرُ وَلَا يُخَدِّرُ قَالَ النَّوَوِيُّ فِي شَرْحِ الْمُهَذَّبِ

خوردن اندکی که سست نکند و سست نکند گفت امام نووی در شرح مهذب

إِنَّهُ لَا يَحْرُمُ أَكْلُ الْقَلِيلِ بِخِلَافِ الْخَمْرِ وَالْفَرْقُ أَنَّ الْحَشِيشَ طَاهِرٌ

که به تحقیق حرام نمی شود خوردن اندک به خلاف شراب و فرق ف ۳ آنست که البته حشیش پاک ست

وَالْخَمْرُ نَجِسٌ فَلَا يَجُوزُ شُرْبُ قَلِيلِهِ لِلنَّجَاسَةِ وَتَعَقَّبَهُ الزَّرْكَشِيُّ

و شراب پلید ست پس جائز نمی شود نوشیدن اندک او بسبب پلیدی و رد کرده آن را زرکشی

بِأَنَّهُ صَحَّ فِي الْحَدِيثِ مَا أَسْكَرَ كَثِيرُهُ فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ وَأَمَّا قَوْلُ النَّوَ

بانیکه به تحقیق صحیح شد در حدیث که آنچه مست کند بیشتر وی پس اندکش حرام ست و اما قول امام نو

إنها طاهرة وليست بنجسة فقطع به ابن دقيق العيد وحكى

که البته او پاک ست و نیست پلید پس یقین کرد بوی ابن دقیق العید و حکایت کرد

الإجماع عليه قال والأفيون وهو لبن الخشخاش أقوى

[illegible] و گفت و افیون درحالیکه او شیر خشخاش ست قوی ترست

فعلا من الحشيش وكذلك جوز الطيب مع أنه طاهر

از روی تاثیر از حشیش و همچنان جایفل باوجودیکه به تحقیق او پاک ست

انتهى وبالجملة إذا كان عنده حراما للتخدير أو التفتير

آخر شد و حاصل آنکه هرگاه بود شمارکردن افیون حرام یا برای سست کردن و سست کردن

أو السمية فلا ريب أن القليل منه الذي لا يفعل هذه

یا بجهت زهر پس غالب تر آنکه به تحقیق اندک از افیون آنکه نمی کند این

الأفعال لا يكون حراما والله أعلم

فعلها را نمی باشد حرام و خدا داناتر است

تمت

بسم الله الرحمن الرحيم

حامداً و مصلياً در پرده مباد که در حل و حرمت حقه بسیار شور و شغب واقع شده و هر یک از جاده اعتدال منحرف گشته راه افراط و تفریط پیمود لهذا برای احقاق حق و ابطال باطل سطری چند تحریر مینمایم پس باید دانست که حق آنست که کشیدن حقه مکروه تحریمی ست و همانست مختار علمای ماوراء النهر و حضرت افضل المحدثین مولانا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز و اکمل المتأخرین ملا اسعد رومی حنفی رحمه الله تعالی در کتاب مجالس الابرار ابواب انصاف واکرده تفصیل این اجمال آنکه بروایت ابو هریره رضی الله عنه ثابت شده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم من حسن المرء تركه ما لا يعنيه هذا الحديث من حسان المصابيح رواه ابو هريرة رضي الله عنه ومعناه ان اسلام الرجل لا يكون كاملا وحسنا الا اذا ترك الاقوال والافعال ما لا ينفعه اصلا لا في الدنيا ولا في الآخرة یعنی اسلام مرد کامل

و خوب نمی شود مگر قبیله که بگذارد از اقوال و افعال آنچه که سود نمیکند او را هرگز نه در دنیا و نه در آخرت و شبهه نیست
در اینکه کشیدن حقه از جمله افعال لایعنی است و ظهورش در ابتدای قرن یازدهم شده و عامه مردمان
از مردان و زنان دران گرفتار اند و تضییع اوقات مینمایند المرام سخن محقق و واجب الاتباع آنست که هر فعل اختیاری
که از مکلف صادر شود و خالی باشد از فائدهٔ دینی و اخروی دائر است میان عبث و لعب و لهو و فرق میان
این هر سه آنست که عبث عبارت است از فعلیکه خالی باشد از لذت و فائده و لعب از فعلیکه دران لذت باشد
نه فائده و لهو مانند لعب است لیکن در لهو حظ نفس زیاده میباشد بمرتبه که مرتکبش از امور مهمه باز ماند و همه
اینها حرام هستند چه ذکر آنها در قرآن عظیم بمذمت وارد شده مگر آنچه شارع آنرا استثنا کرده پس در مباحات
مندرج گردیده و هرگاه حرمت عبث و لهو و لعب متحقق گشت باید حرمت حقه هویدا شد چه کشیدن وی یکی از افعال
ثلثه مذکوره مندرج است و مناسب آنست که در عبث داخل شود بجهت خالی بودن وی از لذت که در مفهوم لعب و لهو ماخوذ است مگر اینکه
گفته شود که بعضی کسان آنرا لذیذ می انگارند پس در لعب یا لهو مندرج خواهد شد و در هر صورت خلو او از فائده دینی ظاهر است چنانچه بیان
نمودیم اما خلو او از فائده دنیوی تقریرش آنکه کشیدن حقه اصلاح نمیکند غذا را و نه دوا را بلکه اطبا متفق اند برانکه مطلق دخان
مضر است چنانچه شیخ ابوعلی ابن سینا در قانون تصریح کرده که همه انواع دخان مجفف اند و از همین جاست که بعضی
محققان گفته اند که دخانیکه از کشیدن حقه حاصل میشود نیز مجفف رطوبات است پس جائز نیست استعمال او چرا
که واجب است حفاظت نفس از لحوق ضرر و در نصاب الاحتساب مذکور است استعمال المضر حرام و درینجا خدشه ایست
جواب طلب بیانش آنکه تسلیم کردیم که دخان مجفف رطوبات است لیکن استعمالش نافع است برای مزاج بلغمی
چه اخراج رطوبات ضاره میکند و تحریر جواب آنکه در صورت مذکوره البته استعمال بعضی از ادخنه مینمایند و بعد
حصول تجفیف ترک میکنند و بطریق مداومت استعمال نمی کنند و اگر خلجان کند که کشیدن حقه هم بطریق تداوی برای اخراج
رطوبات روا باشد گوییم انتفاع بوی مجهول است پس ضرورت جهت معرفت او از تجویز طبیب متدین حاذق که حکم کند با استعمالش
تا وقت حصول نفع النفوس درین حالت حکم دوا اجرا می خواهد شد یعنی بعد حصول فائده استعمال وی جائز نخواهد شد چه استعمال دوا بعد زوال
مرض بیماری میکند زیرا که چون دوا نمی یابد مرضی را در بدن تصرف میکند در بدن پس مرض دیگر میشود و سوی ضرر رود و در مجالس الابرار
کثیره برای نجاسات عمومی مذکوره مذکور اند و بعضی علمای مالکیه حرمت او از بعضی آیات قرآنیه استنباط کرده اند و تفصیلش در کتاب

+ مرقوم بستان شت فارجع الیه حرره ابو البرکات المدعو بتراب علی عفی عنه +